

بقلم
اعلیٰ حضرت ہمایون محمد رضا شاہ پھولوی آریامھر
شاہشاہ ایران

انقلاب سفید

حق چاپ و انتشار متن فارسی و ترجمه‌های خارجی این کتاب
بموجب فرمان همایونی بکتابخانه سلطنتی پهلوی واگذار شده است.

چاپ اول متن فارسی این کتاب در دیماه ۱۳۱۵ در ۵۰۰،۰۰۰
نسخه در چاپخانه بانک ملی ایران صورت گرفته است

فهرست

صفحه	
۱	مقدمه
۳۲	اصلاحات ارضی
۶۳	سلی شدن جنگلها و مراتع
	فروش سهام کارخانه های دولتی بعنوان
۸۰	پشتوانه اصلاحات ارضی
۸۶	سهیم شدن کارگران در سود کارگاهها
۱۰۳	اصلاح قانون انتخابات
۱۲۰	سپاه دانش
۱۴۶	سپاه بهداشت
۱۵۵	سپاه ترویج و آبادانی
۱۶۱	خانه های انصاف
۱۷۴	نظری به سایر آثار انقلاب ایران
۱۸۹	انقلاب ایران و سیاست جهانی ما

مقدمه

چند سال پیش کتابی بنام « مأموریت برای وطنم » تألیف کردم که در آن آنچه بنظرم برای آشنائی با گذشته ایران و آگاهی بر وضع ایران عصر ما تا سال ۱۳۴۹ ضروری بود، تشریح شده بود. این کتاب را بدان جهت نوشتم که عقیده داشتم لازم است در عصری که همبستگی ملل جهان بیکدیگر پیوسته زیاده تر میشود، و روز بروز بیشتر جوامع مختلف گیتی بصورت اعضای یک خانواده واحد بشری در میآیند، وضع ایران چه برای خود ملت ایران و چه برای مردم جهان از هر جهت روشن گردد.

در فاصله انتشار آن کتاب تا با امروز، انقلاب اجتماعی عظیمی در ایران صورت گرفته که وضع جامعه ما را بکلی دگرگون کرده است، و کتاب حاضر را بدین منظور مینویسم که اصول این انقلابی را که منشور اجتماع آینده ما خواهد بود روشن کرده باشم.

ما امروز خطمشی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور خویش را بر اصول انقلابی قرار داده ایم که ملت ایران اراده قاطع خود را در تأیید آن اعلام داشته است. تمام آنچه ما در حال حاضر انجام میدهیم، و تمام آن برنامه هائی که برای آینده کشور خویش طرح کرده ایم،

بر اصول همین انقلاب متکی است. ما نه نقشه های پنهانی برای توسعه و تجاوز داریم، نه افکار جاه طلبانه ای بزیان دیگران در سر میبرورانیم و نه شیوه اختناق افکار و سلب آزادیهای فردی و اجتماعی را برای پیشرفت ظاهری خود برگزیده ایم. بعکس، آنچه ما بعنوان اصول کار خویش برای آینده در نظر گرفته ایم، اصلاحات وسیع اجتماعی، سازندگی اقتصادی توأم با اقتصاد دموکراتیک، پیشرفتهای فرهنگی، همکاری بین المللی، احترام بمعتقدات معنوی و به آزادیهای فردی و اجتماعی است. تصور میکنم کشور من اصولا نمیتواند راهی بجز این برای ساختن آینده خویش در پیش گیرد، زیرا این تنها راهی است که با سنن دیرینه تاریخی و با مأموریت معنوی و جهانی این ملت مطابقت دارد، و خداوند را سپاسگزارم که درست در موقعی که شرایط تاریخی و وضع بین المللی امکان طرح و اجرای چنین برنامه ای را بکشور من داده، زمام امور این مملکت و ملتی را که از صمیم قلب بدان عشق میورزم و احترام میگذارم بدست من سپرده است. امروز من و ملت یک پیوند قلبی و روحی ناگسستنی با یکدیگر داریم که شاید نظیر آنرا در هیچ جای دیگر جهان نتوان یافت. اساس چنین پیوندی نه فقط تصمیم راسخ من درین باره است که وجود خود را بالمره وقف ترقی و تعالی کشورم بکنم، و نه فقط آن اعتمادی است که ملت احق شناس و نجیب ایران بر اثر جریان حوادث و آزمایشهای بیست و شش ساله نسبت به پادشاه خود احساس میکند، بلکه اصولا بستگی به حیثیت و مقام معنوی سلطنت و شخص شاه در کشور ایران دارد که بر سنتی بسیار کهن متکی است. بقول کریستن سن دانشمند و ایران شناس معروف دانمارکی: « یک پادشاه واقعی در ایران فقط یک رئیس

سیاسی مملکت نیست ، بلکه در درجه اول یک معلم و یک مرشداست ؛ کسی است که نه تنها برای ملت خود راه و پل و سد و قنات میسازد ، بلکه روح و اندیشه و قلب مردم را رهبری میکند .

بهمین جهت است که شاه در ایران ، اگر پادشاهی مورد اعتماد ملت خویش باشد ، میتواند با اتکاء بهمین حیثیت و نفوذ عظیم معنوی خود دست بکارهایی چنان وسیع و اساسی بزند که مشابه آن را در هیچ کشور دیگری جز با توسل به شیوه های انقلابی و سلب آزادیهای مدنی و فردی و یا بطور خیلی تدریجی و طولانی نمیتوان انجام داد .

در سالهای اخیر احساس کردم که شرایط ملی و بین المللی لازم برای انجام انقلاب اساسی و ریشه داری که میباید اساس جامعه ایرانی را بکلی تغییر دهد و آنرا بصورت اجتماعی هماهنگ با پیشرفته ترین جوامع امروزی جهان و متکی بر مترقیانه ترین اصول عدالت اجتماعی و حقوق فردی در آورد فراهم شده است . از لحاظ بین المللی وضع مملکت بسیار مستحکم بود ؛ از نظر روحی جامعه ایرانی پیش از هر وقت تشنه اصلاحات واقعی و انقلابی بود ؛ و از لحاظ حکومتی حیثیت و نفوذ سیاسی و معنوی پادشاه مملکت در حد اعلای خود بود . در نتیجه من میتوانستم با قاطعیت دست بکار آن تحول اجتماعی عظیمی بشوم که بعدها « انقلاب شاه و ملت » نام گرفت ، و با تحقق آن معجزه ای که تا آنوقت تقریباً در هیچ جا سابقه نداشت وقوع یافت ، یعنی اساس جامعه ایرانی زیر و رو شد بی آنکه تقریباً خونی ریخته شود یا خللی در آزادیهای فردی و اجتماعی ملت وارد آید .

بدیهی است آنچه در این راه بزرگترین پشتیبان من بود عنایت و تفضل الهی بود ، زیرا این انقلابی بود که بر اساس عالیه ترین

موازن عدالت و نوع پروری و طبق تعالیم عالیہ اسلامی صورت میگرفت ، و طبعاً درین راه از تأیید الهی برخوردار بود . در عین حال مسلماً این انقلاب منطبق با ریشه دارترین و عمیق ترین موازن و آرزوهای تمدن چند هزار ساله ایرانی بود ، و گرنه ممکن نبود با این موفقیت و کمال پیشرفت کند .

ما انقلابی را انجام دادیم که بقول آبراهام لینکلن : « بدخواه هیچکس نبود ، و در عوض خیرخواه همه کس بود . هدف آن تنها یک چیز بود ، و آن این بود که حق را آنطور که خواسته خداوند است بمردم بدهیم و در این راه از هیچ قدرتی بجز از خداوند نهراسیم . » آنچه اصالت این انقلاب را باعث میشد این بود که این حق بجای اینکه در انحصار عده معدودی باشد بهمراه افراد ملت داده شد ، و این همان چیزی بود که بزرگترین بشر دوستان جهان در هر عصری خواستار آن بوده اند . چهارده قرن پیش ، حضرت علی علیه السلام در نامه معروف خود به مالک اشتر بدو توصیه فرمود : « همیشه کاری کن که عدل شامل خاص و عام گردد ، و درین راه رضای اکثریت را مقدم دار ، زیرا که نا رضائی عامه خرسندی خاصه را بی اثر کند ، در صورتیکه نا خرسندی خاصگان در برابر رضایت و خوشنودی عمومی موجب زیانی نتواند شد ؛ یعنی اگر عموم از تو راضی باشند نا رضائی عده ای معدود را اثری نباشد ، و برعکس خوشدلی این عده هرگز جلو آثار ناشی از عدم رضای عمومی را نگیرد . »

انقلاب سفیدی که بدان اشاره کردم ، در زمستان سال ۱۳۴۱ بصورتی کاملاً قانونی و دموکراتیک و بر اساس عالیترین طرز تجلی اراده ملی تحقق یافت . در نوزدهم دیماه این سال ، در اولین

کنگره ملی شرکتهای تعاونی روستائی ایران که در تهران تشکیل شده بود ، اصول این انقلاب را بصورت یک طرح شش ماده‌ای در معرض مراجعه بآراء عمومی گذاشتم ، و این امر در روز ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ که باید آنرا مبدأ تاریخ جدید ایران شمرد عملی گردید . نتیجه مراجعه بآراء عمومی تصویب این منشور انقلابی با اکثریتی قاطع و شکننده بود ، زیرا تعداد آراء مخالف حتی به یک هزارم کل آراء نیز نرسید .

بعداً سه ماده دیگر بر این اصول ششگانه افزوده شد ، و بدین ترتیب منشور انقلاب سفید ایران بصورت یک منشور نه ماده‌ای درآمد که اصول آن طی نه فصل در این کتاب تشریح شده است .

ولی قبل از آنکه بشرح و تحلیل مواد نه گانه انقلاب سفید ایران بپردازم ، تصور میکنم لازم باشد محیط و شرائطی را که این انقلاب در آن انجام گرفت و عواملی را که ایجاب کرد تا این تحول نه بطور تدریجی بلکه بصورتی یکجا و سریع صورت گیرد بطور خلاصه تشریح کنم ، زیرا فقط بر اساس چنین تحلیل و تجزیه‌ای است که میتوان بماهیت و مفهوم واقعی انقلاب ایران پی برد .

در سوم اسفند ۱۲۹۹ ، تقدیر چنین خواست که سرنوشت مملکت کهنسال ایران از وضع اسفناک و پر مخاطره‌ای که آنرا تالاب پرتگاه سقوط رسانیده بود خارج شود . در آن زمان ، چنانکه در کتاب مأموریت برای وطنم بتفصیل شرح داده‌ام ، ایران یکی از بدترین دوره‌های انحطاط خود را میگذرانید ، تا بدانجا که در سال ۱۲۸۶ این کشور بدو منطقه نفوذ شمال و جنوب یعنی روس انگلیس تقسیم شده بود

و این درست مقارن با زمانی بود که ممالک اروپائی، و مملکت جوان تازه نفس و پر قدرت امریکا، و حتی در این سوی جهان کشوری آسیائی مانند ژاپن با سرعت هر چه تمامتر با پیشرفت صنعتی خود بجانب ترقی میشتافتند. این دوره انحطاط تقریباً از دو قرن پیش از آن در ایران آغاز شده و روز بروز فاصله این مملکت را با دنیای متمدنی بیشتر کرده بود. در آن هنگام بود که یکی از معجزاتی که تاریخ کهن کشور ما چندین بار شاهد آن بوده است بوقوع پیوست، یعنی یک فرزند غیرتمند و مصمم ایرانی قد علم کرد و مملکت را از مهلکه تاخت و تاز اجانب و ملوک الطوائفی و بی سامانی نجات داد، و در مدت کوتاهی که تقدیر برای او مقرر داشته بود تا آن جا که ممکن بود کشور و جامعه خویش را در راه امنیت و ترقی پیش برد. ولی کار بزرگی که او شروع کرده بود نا تمام ماند، زیرا در این ضمن جنگ جهانی دوم فرا رسید و موقعیت جغرافیائی ایران از یکطرف، و ضعف نظامی آن از طرف دیگر، باعث شد که ایران قربانی احتیاجات سوق الجیشی جنگ دوم بین المللی قرار گیرد، و نه تنها جهش ما بجلو متوقف شود بلکه منافع سیاسی و نظامی خارجی وسیله آن گردد که نیروهای ستون پنجم و ارتجاع و فساد و نادرستی و ملوک الطوائفی هر یک جولانگاهی برای تاخت و تاز خویش پیدا کنند. پدرم که گوئی در دوران سلطنت خود چنین خطری را باطناً احساس کرده بود، خوب گفته بود که در صدد است چنان سازمان اداری استواری ایجاد کند که بعد از او بدون اتکاء بشخص امور کشور بطور خود کار و طبیعی جریان خود را طی نماید.

متأسفانه او موفق بایجاد آن سازمان اداری مستحکمی که در

نظر داشت نشد ، زیرا در زمان کوتاه زمامداری وی اصولاً فرصت آن نبود که اضافه بر آن کارهای ضروری و فوری که بدست او انجام گرفت کاری صورت پذیرد . وقتی که وی زمام امور را بدست گرفت ، از امنیت و آرامش نه تنها در نقاط مختلف مملکت بلکه حتی در خود پایتخت خبری نبود ، و نه فقط تنبیه گردنکشان و دزدان قافله و رؤسای قبایل ملوک الطوائفی و خان‌ها که عده‌ای از آنها اصولاً ایرانی بودن خود را فراموش کرده بودند و هر کدام بساز یکی از اجانب میرقصیدند ضرورت داشت ، بلکه حتی در خود تهران نیز میبایست برای استقرار قدرت حکومت مرکزی تلاش شود ، زیرا این قدرت جز در عرض روز مفهوم واقعی نداشت و از غروب ببعد هر کوی و برزن شهر در اختیار یکی از قلدرانی بود که با اصطلاح محله خود را قرق میکرد .

علاوه بر استقرار امنیت کار ایجاد ارتش منظم ، ساختن جاده‌های مواصلاتی و راه‌آهن سرتاسری ، بنای مدارس و بیمارستانها ، تأسیس کارخانه‌ها ، اعزام دانشجو بممالک خارجی ، کشف حجاب زنان و متحدالشکل کردن لباس مردان و بسیار کارهای فوری دیگری از این قبیل ، حقیقتاً امکان اقدام بیشتری را در آن مدت کوتاه نمیداد و دیگر فرصتی برای شالوده ریزی اجتماع نوین ایران نبود ، بخصوص که هنوز کادر فنی و علمی مجهزی بهیچوجه در ایران وجود نداشت . در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که من زمام امور کشور را بدست گرفتم ، شیرازه کارها بر اثر تجاوز بیگانگان بکلی از هم گسیخته بود ، و بطوریکه گفتم نیروهای اهریمنی فساد و ارتجاع و ستون پنجم خارجی که در دوران پدرم موقتاً سرکوب شده بودند از نو میدان وسیعی برای ناخست و تاز خود بدست آورده بودند . از آن زمان تا مدتی قریب به بیست

ودو سال ، یعنی تا بهمن ماه ۱۳۴۱ من و کشورم نشیب و فرازهای عجیبی را گذرانیدیم و صحنه های ساختگی گوناگونی را شاهد بودیم که سر نخ غالب بازیگران آنها چون عروسکهای خیمه شب بازی در دست خارجیها بود . بسیاری از این بازیگران که حربه آنها فقط عوام فریبی داخلی و خوش رقصی برای بیگانگان بود ، یا اصولاً هیچ هدفی غیر از خدمت باجنبی نداشتند و یا تمام منظورشان انتقام جوئی از من و دودمان من بود . اینها که لیاقت کمترین کار مثبت و انجام خدمتی را بمملکت نداشتند فقط میتوانند از راه تخریب و در هم ریختن شالوده مملکت عرض وجود کنند ، و شعار واقعی ایشان این ضرب المثل معروف فارسی بود که : « یا علی غرقش کن ، من هم رویش » .

حالا که حوادث این بیست و شش سال سلطنت خود را از نظر میگذرانم ، میبینم که واقعاً یکی از عواملی که مرا بیش از هر چیز درین مدت رنج داده همین نقش ریاکارانه و مزورانه و نتگین برخی از رجال سیاسی ما بوده است که در پشت قیافه ای ظاهرالصلاح هدفی جز تخریب و کارشکنی نداشتند و آنچه در حساب آنها نیامد منافع واقعی جامعه ایرانی بود . چقدر باین حقیقت برخورد کردم که کسی که ظاهراً با خارجی مخالفت میکرد باطناً از خود او دستور میگرفت ، و من در تأیید این موضوع دلائل و مدارک قاطع داشتم . چقدر برایم زجرآور بود که شاهد چنین جریانی باشم ، ولی ناگزیر باشم بخاطر مصالح مملکت موقتاً سکوت بکنم تا موقع مناسب فرا برسد . چقدر دلخراش بود که کسانی در ظاهر بملت خوش باور ایران که تشنه اصلاحات و مخالف با اعمال نفوذ خارجی بود خود را علمدار مخالفت با اجنبی و از این راه ملی و وطنپرست جلوه میدادند ، ولی من میدانستم که

سر و کار هر یک از آنها با کدام سیاست خارجی است و مأموریت واقعی او چیست.

عوامل اعمال نفوذ خارجی در ایران بچند دسته تقسیم میشدند: یکی از این دسته ها همین باصطلاح رجال سیاسی بودند که بعضی از آنها آشکارا مارکدار بودند و سنگ سیاستهای معینی را بسینه میزدند، و بعضی دیگر بدستور خارجیها باصطلاح « نعل وارونه میزدند » و در لباس ملیت و آزادیخواهی قسمتی دیگر از نقش سیاست بیگانه را ایفاء میکردند. دسته دیگر ازین عوامل، فئودالها بودند که تقریباً حکومتهای محلی برای خود ایجاد کرده بودند و برای حفظ منافع خویش در خدمت بخارجی سابقه گذاشته بودند، و این دسته بخصوص در جنوب ایران فعال بودند. یک دسته دیگر از اعمال نفوذ خارجی، بعضی از باصطلاح روحانیون بودند که همه میدانیم که بعد از شروع مشروطیت چگونه بخصوص مورد استفاده سیاست یکی از دول خارجی واقع میشدند. تمام این عوامل نفوذ بیگانه مانع و سد راه پیشرفت مملکت بودند، برای اینکه منافع خارجی ایجاب میکرد که پیوسته یک وضع برزخی و یک حالت بیسامانی در مملکت ما حکمفرما باشد تا بیگانگان بتوانند از این وضع بهره برداری کامل بکنند. بعد از جنگ دوم جهانی و تجاوز بیگانگان بایران، باین عوامل بدبختی ستونهای پنجم علنی و غیر علنی نیز افزوده شدند، و خارجیها شروع بایجاد احزاب متعدد در ایران کردند تا هر کدام از راه حزب یا احزاب وابسته بخود منافع خویش را تأمین کنند. عجب این بود که تمام این تشکیلات و همه این عوامل خارجی فقط در یک مورد با هم اشتراك نظر و هماهنگی داشتند، و آنها مخالف با قدرت سلطنت در ایران بخصوص

سلطنت دودمان پهلوی بود ، خوب‌زیرا متوجه شده بودند که من نمیتوانستم شریک اغراض و مطامع آنها شوم ، و بعنوان پادشاه مملکت اصولاً برای من غیر از مصالح عالیه کشورم نمیتوانست هدفی وجود داشته باشد .

باید بگویم که یکی از اصول سیاست بیگانگان این بود که بقدری حس بدبینی و سوء ظن و بی اعتمادی را در ملت ایجاد کنند که مردم هیچ کاری را باور نکنند و بهمه چیز با تردید و بدگمانی بنگرند ، و بهمین جهت دستوری که سالیان دراز توسط عمال خارجی اجرا میشد این بود که این حس بدبینی و سوء ظن را هرچه بیشتر توسعه دهند و اعتماد عمومی را باینکه بدون خواست خارجی مطلقاً کاری امکان پذیر نیست راسختر سازند و عقده حقارتی را که عمداً بوجود آورده بودند پیوسته زیادتر کنند .

بدیهی است آن کس که از این وضع بیشتر از همه رنج میبرد ، کسی بود که سکان کشتی سرنوشت ایران را در اقیانوس متلاطم سیاست جهان در دست خود داشت . من نمیتوانستم شریک این کوتاه‌بینی‌ها و تنگ‌نظری‌ها باشم ، زیرا بحکم مقام خود مافوق همه آنها قرار داشتم . من نه از داخل این جریان‌ات روزمره ، بلکه از بالای آنها بسرنوشت و مصالح مملکت و ملت خودم مینگریستم ، و آنچه برایم اهمیت داشت اغراض شخصی و خرده حسابهای ناچیز نبود ، بلکه تاریخ ایران بود . من میبایست این میراث گرانبها و کهنسالی را که استقلال و حاکمیت و شرافت ملی ایرانی نام داشت ، و تاریخ آنرا بصورت ودیعه مقدسی بدست من سپرده بود ، کاملتر و غنی‌تر از آنچه تحویل گرفته بودم بدست نسلهای آینده بسپارم . من فقط پادشاه

یک طبقه حاکمه غالباً فاسد و مرتجع ، یا یک دسته سران ملوک - الطوائفی ، یا یک عده گمراه یا خائن که خود را بصورت ستون پنجم در اختیار بیگانه گذاشته بودند نبودم ، بلکه در درجه اول پادشاه پیش از بیست میلیون تن مردم شریف و زحمتکش و اصیل ایرانی بودم که چشم امید خود را بمن دوخته بودند . من خوب میدیدم که چطور دسترنج این عده و حاصل زحمات طاقت فرسای شبانروزی آنان بجهت یک عده مفتخوار یا فاسد میرود که هنری جز خدمت باجنبی یا بند و بست های نامشروع داخلی ندارند ، و احساس میکردم نه میل دارم و نه حق آنرا دارم که چنین وضعی را قبول کنم ، هر چند که شاید خیلی ها مصالح شخصی مرا در سازش با آن طبقه ای میدانستند که اداره امور مملکت را در دست خود داشت .

شاید هیچکس غیر از من و خدای من نداند که چه شبها را تا صبح بتأمل و تفکر گذرانیدم و باخضوع و خشوع تمام برای یافتن چاره از خدای خویش استعانت طلبیدم . فکر میکردم چه علت دارد که مملکت بزرگ و ثروتمندی مثل ایران ، و ملتی که ذاتاً بدین اندازه نجیب و خوش قلب و هوشمند است ، با داشتن چنین سابقه پرافتخار تاریخی ، اینطور دستخوش ماجراهای غیرعادی و نامترقبه بشود و این چنین اسیر زیر و بالای حوادث گردد . بیاد تاریخ میافتم که چطور روزی ثروت و اقتدار و عظمت این مملکت دنیائی را خیره میکرد ، و روز دیگر مردم آن رنجور و گرسنه و بی پناه و بی مأوا و اسیر فقر و بیسامانی بودند . چطور روزی شاه سلطان حسین صفوی در پایتخت خودش بدست یک مشت دزد قافله زن محاصره میشد ، و فاصله بسیار کوتاهی بعد از آن از همین مملکت مردی مثل نادر برمیخواست و دنیائی را از فتوحات خویش اسیرشگفتی میکرد .

حتی لازم نبود دور بروم و دوران گذشته را از نظر بگذرانم . زیرا در همین زمان خودمان شاهد آن بودم که چگونه مثلاً در موقع پس گرفتن آذربایجان برخی از فرزندان این آب و خاک هنگامیکه در میدان رزم از پای درمیافتادند در وقت فدا کردن جان شیرین خود نام ایران را با خون خویش بر روی زمین مینوشتند ، و در همان وقت بعضی دیگر از افراد همین مملکت مسبب این تجزیه ننگین میشدند و یا از راه های دیگر در صدد جاسوسی و تسلیم کشور با جانب مختلف بر میآمدند .

نمیخواهم بیکایک تناقضات و به قطب های کاملاً متقابلی که در اجتماع ما وجود داشت اشاره کنم ، زیرا این قبیل شواهد یکی و دوتا نیست . فقط میخواهم بگویم که تعمق در همه این مسائل ، و مطالعه در باره عللی که باعث ترقی یا انحطاط این مملکت و موجب بروز این تناقضات عجیب در آن شده بود و میشد ، مرا باین نتیجه رسانید که تاریخ با عظمت ایران را - که شاید از آن با عظمت تر و اعجاب انگیزتر در تاریخ جهان کمتر بتوان یافت - دو عامل اصلی پدید آورده است : یکی موفقیت های نظامی ، و دیگری تمدن و فرهنگ کهنسال و اصیل این سرزمین . تاریخ شاهنشاهی مابطوریکه همه میدانند با اعلامیه معروف کورش که مسلماً یکی از درخشانترین تجلیات آزاد منشی و عدالت خواهی در تاریخ بشری است آغاز شد و بموجب این منشور برای اولین بار حق آزادی عقیده و سایر حقوق انسانی تا آنجا که در آن عصر مفهوم داشت به همه افراد ملل تابعه شاهنشاهی داده شد ، از غارت و تاراج که روش معمول فاتحین بود جلوگیری بعمل آمد و کار اجباری موقوف گردید ، و از آن پس تقریباً همیشه این مملکت بصورت مأسن و پناهگاهی برای همه افراد اقلیت ها از هر نوع رنگ

و نژاد و مذهب درآمد. بدیهی است در سیستم اجتماعی آن عصر ایران با اینکه این شاهنشاهی از جهات مختلف تمدن و فرهنگ و اصول قضائی بسیار پیشرفته بود، تعدیل اختلافات طبقاتی و اضداد اجتماعی جائی نداشت، زیرا اصولاً سیر تکامل فکری و اجتماعی جامعه بشری چه در ایران و چه در سایر جوامع جهان هنوز بمرحله‌ای که چنین تحولی را ایجاد کند نرسیده بود. ولی در این سیر تکاملی تاریخی موقعی نیز فرا رسید که این الزام در جوامع مترقی احساس شد، و متأسفانه در همان ضمن که در ممالک غربی در این زمینه اقدامات دسته جمعی در سطح مملکتی برای کمک به فقرا و درمان بیماران و امور خیریه و اجتماعی و غیره آغاز شد، در ایران بر اثر دوره انحطاط مادی و معنوی همه جانبه‌ای که دستگیر این مملکت گردید وضع مشابهی پیش نیامد، و هیچ اقدامی برای اصلاحات ولو محدود اجتماعی یا کمک منظم به طبقه فقیر و ضعیف صورت نگرفت.

البته خیلی از افراد در گذشته به پیروی از معتقدات مذهبی یا خیرخواهی شخصی خود از راه وقف اموال خویش یا ساختن دارالشفاه و درمانگاهها و یا دادن اعانات، بطور خصوصی و انفرادی سعی در تخفیف آلام مستمندان کرده بودند، ولی عصر ما دیگر عصری نیست که این قبیل کارهای خصوصی کافی برای ترمیم بیعدالتیهای اجتماعی و رفع نتایج حاصله از آنها باشد. در مدتی که کشور ما دوران اسف انگیز انحطاط و تنزل خود را میگذرانید، دنیای مترقی با سرعت بجانب تعمیم دانش و استقرار اصول بهداشت دسته جمعی و بیمه‌های گوناگون اجتماعی و تأسیس انجمنهای وسیع خیریه در مقیاس مملکتی پیش میرفت، و متأسفانه ما در همان موقع دچار بدترین نوع فتواریسم و

بیسوادی و بیخبری مطلق از دنیا بودیم و روز بروز بر تعداد فقیران و بیماران و بیسوادان کشورمان افزوده میشد .

توجه بدین حقیقت بود که در طول سالیان دراز مرا پیوسته رنج میداد . در تمام دوران حیات خودم ، چه در زمان ولیعهدی و چه در دوره سلطنت ، بیاد ندارم که دیدار افراد رنجور و ناتوان ایرانی که دچار انواع بیماریهای بومی یا آثار ناشی از کمی و بدی تغذیه و یا عقب ماندگیهای ناشی از جهل و بیخبری بودند مرا عمیقاً متأثر نساخته باشد . خوب میدانستم که این مردم غالباً افرادی با هوش و مستعد هستند که در صورت تربیت و بهداشت و تغذیه صحیح میتوانند بدل به عناصر فعال و مثبت و مفیدی بحال مملکت شوند ، ولی این نکته را هم خوب میدانستم که متأسفانه تا وقتی که عوامل و نیروهای معینی امکان آنرا داشته باشند که این وضع را بخاطر استفاده خود یا بخاطر استفاده بیگانگان بهمین صورت نگاه دارند تغییری در این وضع اسفناک روی نخواهد داد .

این واقعیتی بود که تجربه سالیان دراز بمن آموخته بود . خودم از نخستین سالهای سلطنت خویش سعی کرده بودم از راههای مختلف در بهبود وضع طبقات محروم مملکت و در استقرار اصول عدالت اجتماعی تا آنجا که مقتضیات و شرایط امکان میداد اقدام کنم ، ولی هر باره این کوشش با کارشکنیهای مختلف مواجه شده بود .

در دومین سال سلطنت خودم ، یعنی در ایامی که هنوز جنگ جهانی دوم پایان نیافته بود و مسائل حادثتری در برابر مملکت قرار داشت ، با توجه بریسه واقعی ابتلائات کشور و ملت خویش اعلام داشتم که میباید اصول پنجگانه‌ای برای یکایک افراد ملت بعنوان

حداقل احتیاجات آنها تامین شود که عبارتند از: بهداشت برای همه، خوراک برای همه، پوشاک برای همه، مسکن برای همه، فرهنگ برای همه.

از آن موقع پیوسته در هر وقت و هر جا که فرصت مناسب بدست میآید، این اصول را متذکر میشدم و مسئولین امور را متوجه ضرورت اجرای آنها میکردم.

در همان هنگام، و براساس همین طرز فکر، بموجب فرمانی تمام املاک مزروعی متعلق بخودم را بدولت واگذار کردم، بدین منظور که دولت عوائد این املاک را در راه بهبود وضع کشاورزان آنها مصرف کند. ولی در عمل دولت عایدات این املاک را فقط صرف پرداخت حقوق کارمندان همان املاک کرد. بدین جهت پس از مدتی مطالعه مصمم شدم املاک را از دولت پس بگیرم و آنها را با شرایط ساده بکشاورزانی که در همان املاک بزراعت مشغول بودند بفروشم، و در عین حال با وجوهی که از فروش این زمینها و املاک اختصاصی گردآوری میشد بانکی تأسیس گردید که بتواند بروستائیبانی که تازه صاحب زمین شده اند وام وسایر کمکهای لازم را بدهد. شاید لازم بتذکر نباشد که در عوائد این بانک خود من کمترین سهمی ندارم و هر چه عاید بانک میگردد طبق اساسنامه آن مجدداً در راه ایجاد منابع تولیدی و تأسیس شرکتهای تعاونی و سایر امور مفید بحال کشاورزان و در عین حال بر طبق اساسنامه بنیاد پهلوی در راه تأمین هدفهای این بنیاد یعنی کمک بهداشت عمومی و توسعه فرهنگ و پیشرفت امور اجتماعی و کمک بمستمندان بمصرف میرسد.

در سال ۱۳۲۹ فرمانی مشعر بر تقسیم و فروش املاک اختصاصی

خود صادر کردم. امید من این بود که از این راه نه فقط کشاورزان املاک خودم از صورت رعیت بیرون آیند و بدل به مردمی آزاد بشوند، بلکه این اقدام سرمشقی برای سایر مالکین کشور شود که آنان نیز وظیفه اخلاقی و اجتماعی و ملی خود را درین مورد انجام دهند. متأسفانه نه فقط این امید من برآورده نشد، بلکه اندکی بعد نخست وزیر وقت که با تظاهر با احساسات ضدانگلیسی روی کارآمده بود (درحالیکه خود او قبلاً بتوصیه سفیر انگلیس در تهران بولایت فارس منصوب شده بود، و در زمان خود من نیز وقتی پیشنهاد کردم که نخست وزیر بشود شرط قبول این سمت را موافقت انگلستان دانست) با تعام قوا از اجرای برنامه تقسیم املاک شخصی من جلوگیری کرد و آنرا متوقف گذاشت، و این وضع در همه مدتی که وی بر سر کار بود ادامه یافت و فقط بعد از سقوط او بود که مجدداً کار تقسیم این اراضی آغاز گردید.

با توجه بآنکه سرمشق من مورد پیروی سایر مالکان کشور قرار نگرفته بود، در سال ۱۳۳۸ دولت وقت بدستور من لایحه‌ای قانونی بمجلس تقدیم کرد که بموجب آن میزان اراضی مزروعی که یک نفر و یا یک دسته مشترکاً در ملکیت خویش داشتند محدود میشد و میبایست هر چه اضافه بر آن داشته باشند بدولت بفروشند تا دولت بنوبه خود آنها را بقطعات کوچک و با شرایط آسان بکشاورزان خرده مالک بفروشد. ولی این قانون در مجلس بکلی مسخ شد و بصورتی درآمد که بهیچوجه با منظور اصلی مطابقت نداشت، و با مداخله مقام غیرمسئولی که از ترقیات اجتماعی دنیا بی اطلاع بود مجلس که طبیعتاً بیشتر افراد آن را نمایندگان هیئت حاکمه یعنی همان ملاکین

و سرمایه‌داران تشکیل میدادند آن لایحه اصلاحات ارضی را بکلی بی‌معنی و بی‌اثر کرد .

بنابراین بطور وضوح احساس کردم که دادن سرسشق شخصی ، یا نصیحت و ارشاد و موعظه ، و یا توسل به طرق عادی پارلمانی هیچ‌کدام نتیجه مطلوب را نمی‌بخشد ، زیرا هر بار بدست عوامل گوناگون آن اتحاد غیر مقدسی که بین دو قطب کاملاً متقابل یعنی ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ برای جلوگیری از پیشرفت واقعی کار مملکت بوجود آمده بود ، این اقدامات فلج میشد .

تحلیل و تجزیه این مسائل ، مرا متوجه آن مسئله اساسی و حیاتی کرد که کلید واقعی حل این معما است . باین نتیجه رسیدم که با استفاده از امکانات خداداد این مملکت و با بهره‌برداری از ثروت‌های طبیعی و فراوان آن البته میشود با اصطلاح پول هنکفتی بدست آورد و با این پول احیاناً راه‌های درجه یک ساخت و سدهای عظیم بنا کرد و ساختمان‌های رفیع و بسیار زیبا ایجاد نمود . ولی از این ساختمانها و سدها و راهها و امثال آن ، چه کسانی میبایست استفاده بکنند ؟ و چند نفر میبایست استفاده بکنند ؟ آیا میبایست از این راه فقط مالکینی که ثروتمند بودند ثروتمندتر بشوند ؟ آیا میبایست تنها عده معدودی که بنام هیئت حاکمه مملکت همه منابع و ثروتها را در دست خود تمرکز داده بودند متنعمتر و قویتر شوند ؟ این همان نکته‌ای است که آنرا در قرن گذشته ، لئون والراس عالم اقتصادی سوییسی دردانشگاه لوزان چنین تذکر داد : « تا زمانی که ثروت بطور عادلانه بین افراد جامعه توزیع نگردد ، فراوانی آن چیز مهمی بنظر نمیرسد . »

بدیهی است اگر میبایست تمام فعالیتها و همه بهره‌بردارها ار

منافع طبیعی و انسانی مملکت فقط باین نتیجه برسد ، این کار هیچ نفعی برای ملت واقعی ایران دربر نداشت و در واقع کوشش بیهوده و حتی ظالمانه‌ای بود . ما میدیدیم که دنیای متری در تحت هر رژیمی که هست اصول واحدی را رعایت میکند ، و آن تولید هر چه بیشتر برای توزیع هر چه بهتر ثروت بین افراد ملت است . البته این کار بر حسب رژیمهای مختلف ، در بعضی از کشورهای متری بهتر و در بعضی بیشتر ، در برخی با رعایت آزادی و در بعضی بقیمت فدا کردن این آزادی و با اصول دیکتاتوری صورت میگرفت ، ولی بهر صورت و در هر کدام از این شقوق بنحوی در بهبود وضع زندگی عمومی قدم برداشته میشد .

اصولاً وجود همین تناقضات و بیعدالیهای اجتماعی ، ولزوم همین تعدیل طبقاتی و توزیع عادلانه ثروت ملی ، درصد ساله اخیر باعث شد که تغییرات و انقلابات فراوانی در جهان روی دهد و رژیمهای گوناگونی زیر و رو شوند و جای خود را به رژیمهای دیگر بسپارند ، در کشورهای مختلف ، افراد مختلفی پیدا شدند که بعلت همین مظالم و بیعدالیهای اجتماعی مرامهایی بوجود آوردند که بنظر خودشان و در محیط و شرائط خاص اجتماع خودشان بهتر منعکس کننده افکار و تمایلات شخصی آنها و یا منافع طبقاتی بود که ایشان بدان تعلق داشتند و یا با آن آشنا بودند . اینان این اصول و مرامها را یا از راه قلم و یا بوسیله انقلابات خونین و گرفتن قدرت در دست خویش بمرحله عرضه و یا اجرا در آوردند و آنها را با موفقیتی کم یا بیش دنبال کردند . آنچه در این کشورها بصورت‌های گوناگون ولی با یک هدف و منظور نهائی واحد روی داد امری بود که بمقتضای الزام تاریخ و سیر

تحول جامعه بشری صورت میگرفت، زیرا در عصر ما اساس اجتماع چند هزار ساله بشری دچار دگرگونی عمیق و اساسی شده است. آن نظم اجتماعی که در طول قرون متمادی برقرار شده بود، و در آن وجود امتیازات و تبعیضهای طبقاتی امری کمابیش طبیعی شمرده میشد، با پیشرفت آموزش و رشد فکری اجتماعی و علمی و صنعتی افراد امروز دیگر بهیچوجه قابل قبول نیست.

آخرین کوششی که در سطح جهانی برای قبولاندن اصل برتری نژادی صورت گرفت با خونین ترین جنگ تاریخ جهان برای همیشه شکست خورد و جای خود را بمنشور ملل متحد سپرد که اساس آن حق برخورداری مساوی کلیه نژادها و ملتها و مذاهب و افراد از حقوق طبیعی انسانی است. حتی کلیسا نیز که بدلیل وابستگی خود با اصول آسمانی حق دارد سازمانهای خویش را ابدی بشمارد، بطوریکه میبینیم داوطلبانه بتحول عمیق و وسیعی در این سازمانها و اصول برای تطبیق خود با الزامات اجتماعی امروز جهان دست زده است. خوشبختانه روح واقعی مقررات اسلامی همواره با این تحولات و تغییرات هماهنگ بوده است.

بنابراین برای کشور و ملت ما چاره‌ای جز این نبود که اگر بخواهد در زمره ممالک زنده و مترقی و مستقل جهان باقی بماند، شالوده اجتماعی کهن را زیر و رو کند و آینده خویش را بر اساس اجتماعی تازه‌ای که با مقتضیات و احتیاجات دنیای امروز هماهنگی داشته باشد پی‌ریزی نماید.

با مطالعات کافی در اجتماع ایران، و تشخیص و تعیین نقاط ضعف و احتیاجات و امکانات خودمان، و با مطالعه در مقررات و سازمانها و برنامه‌های اجتماعی دیگران، و با تحلیل و تجزیه مرامهای

گوناگونی که سایرین یا عرضه و یا اجرا کرده بودند ، و با غور و بررسی آنها و نتیجه گیری از همه آنها، بالاخره بدین نتیجه رسیدم که مملکت ما احتیاج بیک انقلاب عمیق و اساسی دارد که در یک زمان و با یک جهش بتمام تناقضات اجتماعی و همه عواملی که باعث بیعدالتی و ظلم و استثمار میشود و همچنین بتمام جنبه های ارتجاعی که مایه جلوگیری از پیشرفت و تمد عقب افتادگی است خاتمه دهد ، و برای ساختن اجتماع جدیدی در جای آن راههائی ارائه نماید که بیشتر و بهتر بدرد خود ما بخورد ، یعنی با روحیات ایرانی و اخلاق ایرانی ، بامقتضیات اقلیمی و جغرافیائی این سرزمین ، بامختصات و سنن روحی و تاریخی این ملت سازگار و هم آهنگ باشد ، و در عین حال سریعتر ما را به هدف خود برساند ، که طبعاً چنین هدفی نمیتوانست از همگامی با مترقی ترین اجتماعات امروزی جهان کمتر باشد .

در تمام این طرح ریزیها و نقشه ها ، دو عامل میبایست بهر حال برای ما اساسی و مقدس باشد : یکی اتکاء باصول معنویت و اعتقادات مذهبی که طبعاً در مورد ما عبارت از مذهب اسلام است (زیرا هم مردم و جامعه ما به دین و معتقدات خود صمیمانه پای بند هستند و هم مفهوم واقعی مذهب تحکم کننده و قوام دهنده نظم روحی و معنوی ما است) ، دیگری حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی و حتی تقویت آنها بطوریکه از هر وقت دیگر در تاریخ ما قویتر و بیشتر باشد ، زیرا هر قدر هم پیشرفت مادی درخشان باشد اجتماعی که در آن ایمان مذهبی و اصول معنوی و آزادیهای فردی و اجتماعی وجود نداشته باشد قابل دوام نیست ، و تازه در آن لطف و جاذبه ای نمیتوان یافت . فکر میکنم اصولاً برخوردار نبودن از

لذات معنوی و روحی خود ابتلاء بزرگی است که برای کمترجامعه‌ای قابل تحمل است .

وقتی که پس از مطالعات ممتد باین نتیجه رسیدم که چنین انقلاب اجتماعی همه جانبه‌ای برای نجات کشور و ارتقاء آن به صف مترقی‌ترین ملل و جوامع امروزی جهان امری ضروری است ، خوب احساس کردم که وظیفه من درین مورد چیست . توجه بحوادث گوناگون گذشته که در آنها هر بار بطوری معجزه آسا از مهالک گوناگون رهائی یافته بودم ، و توجه بدانکه در مدت سلطنت خود من مملکت من نیز بکرات بهمین طریق معجزه آسا از خطر سقوط نجات یافت ، مرا متوجه این حقیقت میکرد که هنوز مأموریت من در خدمت باین آب و خاک پایان نرسیده است ، و شاید رازی را فاش نکرده باشم اگر بگویم برای خودم مسلم بود که خداوند مایل بود کارهائی بدست من و برای خدمت بملت ایران انجام بگیرد که شاید از دست دیگری ساخته نبود . من در تمام آنچه کرده‌ام ، و آنچه خواهم کرد ، خود را عاملی برای اجرای مشیات الهی بیش نمیبینم ، و فقط از درگاه احدیتش مسئلت دارم که همواره مرا در انجام مشیات کامله خویش براه راست هدایت فرماید و از اشتباه دوردارد .

در سال ۱۳۴۱ ، بعد از طی نشیب و فرازهای گوناگون در موقعیتی قرار داشتم که اجازه این کار را بمن میداد . ملت ایران بمن اعتماد کامل داشت و آن پیوند قلبی و روحی که قبلاً بدان اشاره کردم از هر وقت دیگری میان من و ملت استوارتر بود . ملت ایران شاهد آن بود که من در تمام مدت سلطنتم برای حفظ استقلال مملکت مبارزات گوناگونی کرده بودم که یکی از آنها باز گرداندن

آذربایجان باغوش مام وطن بود . شاهد آن بود که با تقسیم املاک خودم بزارعین و با بخشیدن بیش از هشتاد درصد ثروت شخصی خویش بامور خیریه ویا برای پیشرفت کارهای مملکت ، تا آنجا که برای شخص من امکان داشت در خدمت بمملکت و ملت خودم کوشیده بودم . با اتکاء بهمین اعتماد کامل ملت و با توجه بدانکه هدف من در ایجاد تحول چیزی جز سعادت جامعه ایرانی نبود . و یقین داشتم که ملت هوشمند ایران این موضوع را بخوبی احساس میکند . حاصل مطالعات خودم را در یک برنامه انقلابی بمعرض افکار عمومی گذاشتم و برای تصویب برای ملت ایران واگذار کردم . روز ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ مردم ایران این برنامه را با اکثریتی قاطع تصویب کردند و بدین ترتیب انقلاب اجتماعی عظیم ایران با دموکراتیکترین صورت ممکن وارد مرحله عمل گردید .

فلسفه و روح این انقلاب چه بود ؟ همانطور که گفتم ، این انقلاب در درجه اول یک انقلاب ایرانی و منطبق با روح و سنن ایرانی بود . ما این انقلاب را بصورت یک کالای وارداتی تحویل ملت ندادیم ، زیرا اصولاً شأن ملت ما که خود در طول هزاران سال خلاق فکر و فلسفه و منطق بوده است این نیست که در این مورد « جامه عاریت » دیگران را برتن کند . ما راههایی بر اساس نبوغ ایرانی و با در نظر گرفتن تمام اصول ذکر شده اتخاذ کرده بودیم که طبعاً در آنها از تجارب مفید دیگران استفاده شده بود ، ولی بخصوص هر قسمت از آن که لازم بود ابداع خودما بود .

امرسن ، نویسنده و متفکر بزرگ امریکائی قرن نوزدهم ، گوئی درست در وصف این انقلاب ما نوشته است : « در تاریخ اصلاحات .

هر طرح وقتی واقعاً اصیل و خوب بوده که حاصل اندیشه و خواست صحیح یک نفر یا یک اجتماع بوده ، ولی هر وقت که فقط از دیگران گرفته شده بجای سود زیان بخشیده است .

بدیهی است در این انقلاب اصیل ما همه جا آن دو اصل مقدس و کلی که ذکر کردم ، یعنی توجه بمعنویات و مذهب و حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی ، و نیز این اصل کلی که هر نوع آثار استثمار و هروضعی که فقط بنفع یک اقلیت محدود و بزیان اکثریت باشد از میان برود رعایت شده بود .

بخاطر تحقق این هدفها بود که میبایست اصلاحات ارضی انجام گیرد و اصول فتودالیزم و روابط ارباب و رعیتی از میان برود ؛ میبایست روابط کارگر با کارفرما براساس جدیدی قرار گیرد که کارگر خودش را استثمار شده احساس نکند ؛ میبایست نیمی از جمعیت مملکت یعنی جامعه زنان ایرانی دیگر در زمره دیوانگان و بدکاران از حقوق اجتماعی خود محروم نباشند ؛ میبایست ننگ و بلای بیسوادی از مملکت ما ریشه کن شود و آن عده بیسواد که طبعاً نمیتوانستند حقوق خود را بشناسند تا از آن دفاع کنند بدل بمردمی مطمع و آشنا بحقوق خود گردند ؛ میبایست دیگر کسانی پیدا نشوند که بر اثر فقدان وسائل بهداشتی و نبودن پرستار و دلسوز یا از بیماریهای مختلف تلف شوند و یا با رنجوری و فلاکت و بد بختی عمر بگذرانند ؛ میبایست آثار عقب افتادگی در دهات کشور از میان برود و روستاهای فقیر و غیر آباد با شاهراههای مواصلاتی مملکت مرتبط گردند و وضعی هماهنگ با تمدن امروز دنیا پیدا کنند .

از طرف دیگر فلسفه انقلاب ما ایجاب میکرد که ما در طرز

استفاده از منابع ثروت مملکت اصول صحیح منطق و عدالت را رعایت کنیم . لازمه این امر این بود که ثروت خدا دادی کشور ، یعنی چیزی که افراد در خلق آن دستی نداشته و زحمتی نکشیده‌اند ، از قبیل معادن بزرگ زیرزمینی یا ماهیهای دریاها یا جنگلها و مراتع بزرگ طبیعی و همچنین صنایع بزرگی که تعیین کننده قیمتها میشوند و جنبه تراست و کارتل پیدا میکنند در اختیار افراد و یا شرکتهائی قرار نگیرند که عملاً جانشین اقلیتهای سابق ملوک الطوائفی و با هیئتهای حاکمه از بین رفته شوند و ازین راه اجتماع جدید ایران دچار هیأت حاکمه تازه‌ای از سرمایه دارهای این قبیل صنایع تعیین کننده قیمتها گردد . باین جهت تشخیص دادیم که اموری که جنبه عمومی دارد و مربوط به همه افراد مملکت است ، نمیتواند صورتی غیر دولتی یعنی در واقع غیر ملی داشته باشد . راه آهن ، پست و تلگراف ، خطوط هوائی ، صنایع نفت و فولاد و امثال آنها باید در خدمت همه اجتماع ایران قرار بگیرند و باقی بمانند . همینطور جنگلها و مراتع ایران و شیلات ایران و سدها و رودخانه‌ها و هر چیز دیگری از این قبیل متعلق بعموم مردم افراد مملکتند و کسی حق مالکیت خصوصی بر آنها را ندارد .

در مورد سدها و رودخانه‌ها و بطور کلی آنچه بمنابع آب کشور مربوط میشود ، باید گفت که این موضوع مستقیماً با آینده و با حیات و سرنوشت ملی ما ارتباط دارد ، و بهمین جهت اهمیت آن بقدری است که در آینده ملی شدن این منابع دهمین اصل انقلاب ما اعلام خواهد شد . در این باره در فصل مربوط به اصلاحات ارضی توضیح مبسوط خواهم داد .

ونی در عین حال که ما این منابع متعلق بعموم و همچنین صنایع

اصلی و بزرگ را که جنبه تعیین کننده قیمت‌ها را دارند ملی اعلام میکنیم ، فلسفه انقلاب ما با در نظر گرفتن همان اصل آزادی فردی و اجتماعی که بدان اشاره کردم ، مشوق هر گونه ابتکار فردی و شخصی و هر گونه انگیزه برای ترقی در رشته‌های گوناگون اجتماعی و صنعتی است .

بدیهی است اصول کلی انقلاب ایران غیر قابل تغییر است ، ولی در صورتیکه در فروع و در طرز اجرای این اصول احتیاج به ترمیم و تکمیلی پیدا شود و راههای بهتری بر اساس پیشرفتهای علمی و تکنیکی جهان یافت گردد ، مسلماً ما از این طرق استفاده خواهیم کرد ، زیرا ما خویش را در چهار دیواری هیچ گونه عقاید منجمدی محبوس نکرده‌ایم .

این انقلاب ، بهمان جهاتی که گفته شد ، میتواند خود را همواره و باسانی با احتیاجات اجتماع ایران و طبقات مختلف جامعه ایرانی و در عین حال با بهترین پیشرفتهای علمی و فنی و اجتماعی دنیای کنونی تطبیق بدهد ، و این قدرت واقعی انقلاب ما است .

ما معتقدیم که دیگر دوران اصول مرامی خشک و انعطاف ناپذیر گذشته سپری شده ، و بسیاری از مرامها بدان صورتی که در اصل عرضه شده‌اند نمیتوانند جوابگوی احتیاجات جامعه‌ای باشند که پیوسته در حال تحول است ، و طبعاً بهمین جهت است که عملاً شاهد تغییر و تحول تدریجی این مرامها هستیم .

آنچه امروزه جامعه بشری بدان نیازمند است پیروی از اصولی است که نه متکی بر کینه توزی و حقد و آزدشمنی باشد و نه استثمار و حفظ منافع یک عده را بزبان عد دیگر موجب شود . بشریت ، امروز

پیش از هر وقت دیگر احتیاج بتفاهم ، بدوستی و محبت ، به عشق به ممنوع دارد . رهبران واقعی سیاسی یا معنوی هیچ اجتماعی حق ندارند جوامع انسانی را بدریدن یکدیگر و به از میان بردن و نابود کردن ممنوعان خود تشویق کنند ، بلکه میباید بدانان راه همزیستی و همکاری را بیاموزند . باید تحولاتی را بوجود آورند و تسهیل کنند که نتیجه آنها استقرار دوستی بیشتر و صحیحتر میان همه افراد و جوامع باشد ، تا در پرتو آن تمام اجزاء خانواده بزرگ بشری با کمک یکدیگر کاروان تمدن انسانی را بسوی ترقی و تعالی همه جانبه پیش ببرند .

انقلاب مادرست در همین جهت و براساس همین اصول مقدسی یعنی بر پایه معنویت و محبت و دوستی و عشق و تفاهم تکوین یافته است . مادر این راه عملاً پیرو آن اصول عالیله مذهبی و اخلاقی و فکری هستیم که در طول هزاران سال وجه مشخص فرهنگ اصیل ایران بوده است . چه تعالیم کهن زرتشتی ، چه اصول و مقررات عالیله اسلامی ، چه افکار و تعلیمات فلاسفه و متفکران و عرفا و شعرا و نویسندگان ایران ، همه و همه بما آموخته اند که لازمه زندگی هر اجتماع واقعی محبت و دوستی و تفاهم است . ما همواره بیعدالتی و دروغ و کینه و خودخواهی را آثار اهریمنی و نشان تاریکی و پلیدی دانسته و پیوسته روی بجانب عدالت و راستی و محبت و بشر دوستی داشته ایم ، و معتقدیم که جامعه انسانی نیز جز در پرتو این اصول نمیتواند برستگاری و پیشرفت واقعی برسد . هیچیک از مرامهایی که بر پایه دشمنی و نفاق افکنی و از میان بردن طبقه یا طبقاتی بنفع طبقات دیگر یا استثمار افراد و طبقاتی از جانب طبقات و افراد دیگر متکی باشد نمیتواند مورد قبول مآقرار

گیرد ، زیرا اساساً این اصول با روح ملی ما ، با فرهنگ ما ، با طرز فکر ما سازگار نیست .

یکی از الزامات و مشخصات برجسته چنین انقلابی تحقق اصل اقتصاد دموکراتیک است . اصولاً یک دموکراسی سیاسی نمیتواند مفهومی واقعی داشته باشد مگر آنکه با دموکراسی اقتصادی تکمیل شود . در این اقتصاد دموکراتیک هیچگونه عامل استثماری نباید دخالت داشته باشد ، خواه این استثمار بوسیله شخص یا بوسیله دولت و خواه توسط دسته‌ای که مدافع یک اقلیت یا یکی از طبقات اجتماع باشند انجام پذیرد .

اقتصاد دموکراتیک با حفظ آزادیهای اساسی که بدانها اشاره شد ، انگیزه‌های فردی و بشری را با آزادی اجازه نشو و نما میدهد و هر گونه کوشش و فعالیت و نتیجه‌گیری از زحمت فردی یا دسته جمعی را امکان عمل میدهد و تشویق میکند و در عین حال انحصار هیچ کاری را در دست عده‌ای معین نمیگذارد . در این اقتصاد دموکراتیک است که میتوان عدالت اجتماعی را بهتر تأمین نمود و مسئله تولید و توزیع را بهتر حل کرد ، اخذ مالیاتها را بر اساس عادلانه و مترقی در آورد ، وضع اطمینان بخشی را برای افرادی که مشغول کارند و برای آنها که دوران کهولت و بازنشستگی را میگذرانند یا خواهند گذرانید تأمین نمود .

ما سعی داریم هر چه بیشتر در توسعه تعاونیها و بیمه‌های اجتماعی بکوشیم ، زیرا فکر میکنم که جوابگوی احتیاجات آینده جوامع بشری در تحت هر رژیمی که باشند در درجه اول همین مؤسسات تعاونی و بیمه‌های اجتماعی است . اعتقاد ما این است که

سرنوشت هر کسی ، از هنگامیکه چشم دنیا باز میکند تا هنگامیکه دیده از جهان فرو میبندد ، باید از راه انواع بیمه‌ها از قبیل بیمه‌های تحصیل ، بیمه‌های بیماری ، بیمه‌های حوادث و اتفاقات ، بیمه‌های بازنشستگی و کهنولت و غیره تأمین شود .

می‌باید استعداد های ذاتی افراد نیز بیمه شوند ، بدین ترتیب که اگر این افراد بی بضاعت باشند از طرف دولت یا مؤسسات اجتماعی و یا انجمنهای خیریه بوسیله تأمین بورسهای تحصیلی و مطالعاتی و یا فراهم آوردن وسیله کار آنها به استعدادهای ایشان مجال شکفته شدن داده شود . در برخی از جوامع کاملاً پیشرفته جهان امروزه حتی برای شرکت در گردشگاههای دسته جمعی و استفاده از تعطیلات و نظائر این امور نیز بیمه‌های معینی تخصیص داده شده است .

همین توجه را ما در مورد مؤسسات و سازمانهای تعاونی مبذول میداریم ، زیرا این مؤسسات تعاونی اساس تحقق اقتصاد دموکراتیک هستند . تا چندی پیش بر اثر وجود یک سیستم غیر منطقی و مضر کالائی که تولید میشد برای اینکه بدست مصرف کننده برسد می‌باید از چند مرحله و یا با اصطلاح چند دست بگذرد و در هر بار بر قیمت آن افزوده شود ، بطوریکه چنین کالائی عادتاً بقیمت پنج و شش و هفت برابر وحتى گاه تا بیست برابر بهای اصلی آن بدست مصرف کننده میرسید ، و درین میان فقط معدودی واسطه و دلال بودند که بی اینکه کار مفیدی صورت داده باشند منافع سرشاری را که ازین راه بدون هیچ دلیل و منطقی حاصل میشد بجیب خود میریختند ، و طبعاً برای حفظ این منافع فساد و ارتشاء را نیز رواج میدادند . با ایجاد و توسعه شرکتهای و مؤسسات تعاونی ، که شامل رشته‌های مختلف تعاونی تولید ، تعاونی توزیع و تعاونی

مصرف است نقش مغرب این واسطه ها از میان میرود و کالائی که با شرایط صحیح تولید میشود با طرز توزیع صحیح نیز بدست خریدار میرسد ، و در نتیجه منافعی که بیجهت عاید عده معدودی مفتخوار میشد عاید عموم مصرف کنندگان میشود .

این تعاونیها چه در زندگی کشاورزی ، چه در امور کارگری ، و چه در سایر رشته های اقتصادی اساس زندگی روزمره همه مجامع و افراد خواهند بود ، و هر قدر کمیت و کیفیت آنها در جامعه نوین ایران توسعه یابد نتایج انقلاب بهتر و بیشتر تحقق خواهد یافت .

عاملی که کار مؤسسات تعاونی و مخصوصاً بیمه ها را تکمیل میکند فعالیتهای سازمانهای خیریه است که خوشبختانه کشور ما ازین حیث میتواند سرمشق و نمونه ای عالی بشمار آید . چه در زمان پدرم و در دوره سلطنت خود من مؤسسات خیریه متعدد و وسیعی از قبیل شیر و خورشید سرخ ایران و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و دهها مؤسسه دیگر ازین قبیل بوجود آمده اند که ترازنامه کار آنها واقعاً مایه سربلندی و افتخار ما و منطبق با عالیترین سنن بشر دوستی ایرانی است . مع هذا ما به پیروی از روح انقلاب ایران کوشش خیلی بیشتری در توسعه این سازمانها کرده ایم و خواهیم کرد ، که یکی از مظاهر برجسته آن سازمانهای خیریه متعددی است که در زمینه های مختلف تحت نظر شهبانوی ایران اداره میشوند . باید با خوشوقتی تمام تذکر دهم که بموازات این فعالیتها ، افراد خیرخواه و نیکوکار متعددی نیز بطور خصوصی بایجاد مؤسسات مختلف غیر انتفاعی خیریه و فرهنگی و غیره اقدام کرده اند و میکنند .

بدین ترتیب از جهات مختلف کوشش میشود که در جامعه نوین

ایران چه از راه پرورش استعدادها و دادن امکان تجلی بدانها، و چه از راه فعالیت سازمانهای تعاونی و بیمه ها و مؤسسات خیریه و اجتماعی، حداکثر تأمین برای هر فردی از افراد کشور فراهم گردد تا در پرتو آن وی بتواند شرافتمندانه و بی آنکه حاصل زحمت و کار او مورد استثمار دیگران قرار گیرد در تأمین زندگی سعادت‌مندانهای برای خود و خانواده خویش و بالا بردن سطح تولید و ثروت ملی بکوشد.

البته لازمه این کار این است که افراد یک مملکت مترقی هر کدام در کار خود یک نوع تبحری داشته باشند. چه زارع و چه کارگر و چه افرادی که در مشاغل اداری و در سایر رشته ها کار میکنند هر کدام باید در کار خود تا حدودی متخصص باشند. بطور کلی باید گفت که اجتماع ما میباید در رشته های فنی و درجات بالاتر از آن یک اجتماع کاملاً متخصص، و در کارهای تولیدی عمومی یک اجتماع حداقل نیمه متخصص باشد. تحقق این نظر مستلزم دگرگونی کامل اساس آموزش در مملکت و تطبیق آن با احتیاجات و مقتضیات جامعه جدید ایرانی است. برای تأمین این منظور باید اضافه بر آموزش ابتدائی که جنبه اجباری دارد، و از میان بردن بیسوادی که مشغول آن هستیم، کاری کنیم که در مراحل بعد از آن بسته به لیاقت و استعداد هر فردی امکان تحصیل بدو در مدارس حرفه ای و تخصصی که باید در تمام رشته ها ایجاد گردد داده شود تا در این مدارس افراد متخصص و یانیمه متخصص تربیت شوند، و در عین حال آنها تکیه مغزهای برجسته دارند و یاد در رشته خاصی صاحب نبوغ هستند بتوانند در رشته های

مختلف علوم آنقدر پیش بروند که حیاناً مخترعین و متخصصین و کادر عالیه اداری مملکت را بوجود آورند.

امکاناتی که یک چنین جامعه‌ای ایجاد میکند بقدری وسیع است که زمینه برای بروز و تجلی انواع استعدادها در آن بنحو بیسابقه‌ای فراهم خواهد شد، و تمدن و فرهنگ چنین مملکت و ملتی بحداعلای درخشندگی خود خواهد رسید.

چنین اجتماعی است که میتواند محکم و استوار و مطمئن، سرنوشت خود را همیشه در دست خویش داشته باشد و دیگر نوسانهای روزگار و وجود یا عدم وجود زعما و پیشوایان برجسته در این سرنوشت تأثیر قاطعی نداشته باشد. چنین جامعه‌ای برفتن رضا شاه و من دیگر دچار سرنوشتی مبهم و غیر معلوم نخواهد شد، بلکه با استحکام و اعتماد براه خود ادامه خواهد داد.

هدف انقلابی که اصول آن را بملت خودم عرضه داشتم، و ملت من با پاسخ قاطع و روشن خویش آنرا تأیید کرد، این بود که بخواست خداوند از موقعیتی که برای من فراهم شده است طوری استفاده کنم که باینای ایرانی نو و مترقی بر پایه اصولی بسیار مستحکم و نیرومند، دیگر بود و نبود خود من در سرنوشت مملکت تأثیری نداشته باشد، زیرا مسلم است که من و دیگران دیر یا زود خواهیم رفت، ولی ایران و جامعه ایرانی باقی خواهد ماند، و وظیفه ما است که در دوران حیات خود بکوشیم تا این کشور و این جامعه هر قدر ممکن است سعادت‌مندتر و پیشرفته‌تر و مرفه‌تر گردد.

از پروردگار بزرگ مسئلت دارم که مرا بیش از پیش در این راه ارشاد فرماید، و این کشور و ملت را همواره در پناه لطف و عنایت خویش از ترقی و رفاه و سعادت بیشتری برخوردار سازد.

اصلاحات ارضی

«حیواناتی رامیبینید نر و ماده ، سیاه و از آفتاب سوخته ، که در بیابان پریشانند و زمینی را که وابسته بدانند با دل بستگی تمام میکاوند و زیر و رو میکنند . شبا هنگام بسوراخهای خود میروند و در آنجا با لقمه نانی سیاه و کوزه‌ای آب سدجوع مینمایند . این مردم مشقت تخم‌پاشی و کشتکاری و حاصل برداری را از گردن دیگران برداشته‌اند ، و بهمین سبب رواست اگر از نانی که دسترنج ایشان است بالمره بی‌نصیب نمانند .»

این شرح را سه‌قرن پیش از این ، لایبرویرنویسنده و متفکر معروف فرانسه در باره دهقانان آن روز کشور خود نوشت ، ولی میتوان آنرا - البته با تعدیلی خیلی بیشتر - تصویری دانست که از بسیاری از کشاورزان ایرانی در دوران قبل از انجام اصلاحات ارضی اخیر ایران ترسیم شده است .

با این وصف فراموش نکنیم که در سرزمین ایران ، از آغاز تاریخ آن ، کشاورزی جنبه یک امر مقدس و خدائی داشته است . در اوستا تصریح شده است که : «کسی که گندم میکارد ، راستی میافشاند و آئین مزدیسنای را پیروز میکند»؛ و در سرود زیبائی از وندیداد ، در

پاسخ زرتشت که از خداوند میپرسد: « کیست که زمین را بیشترین حد بشادی سیآورد؟ » اهورامزدا میگوید: « آنکس که زمین خشک را آبیاری کند و مرداب را بخشکاند و از آن کشتزاری بسازد. »

در تمام دوران باستانی ما این روح احترام وافر بکشاورزی از ارکان تمدن ایرانی بوده است. شاید نمونه جالبی از این سنت را بتوان در شرحی یافت که هرودوت مورخ معروف یونانی در توصیف سفر جنگی خشایارشا به یونان نوشته است. وی حکایت میکند که شاهنشاه هخامنشی در این سفر هنگام عبور از خاک لیدی بچنار تنومند و کهنسالی رسید و چنان از دیدار شادابی و خرمی آن خرسند شد که فرمان داد آنرا با طلا بیارایند و نگهبانی بطور دائم بحفاظت از آن بگمارند. از این ماجرا « هیل » شاعر معروف آلمانی قطعه شعر زیبایی ساخته و مخصوصاً « هندل » آهنگساز نامی آلمان آنرا مایه اصلی اپرای معروف خود بنام « خشایارشا » قرار داده است که قسمتی از آن که مربوط به ماجرای این درخت است بصورت یکی از قطعات جاودانی موسیقی کلاسیک غرب درآمده است.

در باره این سنت ملی ایرانیان در احترام عمیق بکشاورزی، شواهد متعددی از مورخان یونانی برای ما باقی مانده است. گزنفون در کتاب « اکونومیک » خود گفته سقراط را چنین نقل میکند: « شاهنشاهان ایران غالباً بقسمتهای مختلف از قلمرو پهناور خویش شخصاً سفر میکنند، و اگر ببینند که در ایالتی زمینهای آباد و درختان بارور زیاد است به وانی آن پاداش میدهند و گاه شهرستانی را به استان او میافزایند، ولی هرگاه بر آنان معلوم شود که جمعیت استانی کم و زمینهای بایر آن زیاد است و دریابند که این وضع حاصل اخلاق

بد والی یا مسامحه و کوتاهی او است وی را تغییر میدهند و کیفیر میکنند ، و بجای او والی دیگری را میگذارند . شاه ایران هر وقت میخواهد هدیه‌ای بدهد، در درجه اول آنرا بکسانی میدهد که زمین بیشتری را آباد کرده باشند . وی هر جا که اقامت کند و بهر جا که رود همیشه مراقب است که زمینها پراز باغ و رستنی‌ها باشد و این باغها را «پردیس» مینامند* .

برای من نقل این مدارك تاریخی مایه خوشوقتی است ، زیرا بخوبی نشان میدهد که در کشور من از دیرباز کشاورزی و آبادانی چه مقام شایسته‌ای داشته ، و در عصری که پادشاهان آشور و بابل به ریشه کن کردن فلان قدر از درختان و تبدیل فلان اندازه از کشتزارهای پهناور به بیغوله‌ها و شوره‌زارها تفاخر میکردند ، مردم ایران با چه عشق و محبتی به زمین و غله و درخت مینگریسته‌اند .

بطوریکه نوشته‌اند احداث قنات‌ها و مجاری زیر زمینی آب از ابداعات ایرانیان بوده است . بنا بگفته پولیب مورخ یونانی ، برای تشویق مردم ایران به حفر قنات شاهان هخامنشی مقرر داشته بودند که هر کس زمین بیحاصلی را از این راه آبیاری و کشت کند تا پنج پست او عایدات آن زمین از آن او و فرزندانش باشد .

بطور کلی از لحاظ مذهبی در آئین ایرانیان باستان احیاء زمین ، آبیاری ، تخم افشانی ، درختکاری و گله‌داری ، از کارهایی بوده که نشان دوست داشتن اهورامزدا بشمار میرفته است . از لحاظ اجتماعی نیز

* این همان کلمه‌ای است که در بسیاری از زبانهای اروپائی با تلفظ‌های مختلف معنی بهشت میدهد ، و اعراب آنرا بصورت فردوس معرب کرده‌اند .

همواره کشاورزان یکی از طبقات اصلی جامعه ایرانی بشمار آمده‌اند. در اوستا جامعه ایرانی به سه طبقه روحانیان، سپاهیان و کشاورزان تقسیم شده و فقط در زمان ساسانی بر این سه طبقه طبقه‌ای بنام دیران افزوده شده است. ولی از لحاظ مالکیت، طبقه کشاورز به دو دسته مجزای دهقان و زارع تقسیم می‌شده است، که دسته اول مالکان زمین‌ها و دسته دوم کارگران زمین یا بنا بر اصطلاحی که تا چندی پیش رایج بود «رعایا» بودند، و غالباً بین این دو طبقه اختلاطی وجود نداشت. البته باید این حقیقت را باستناد مدارک تاریخی تذکر داد که در عین توجه خاصی که بامر کشاورزی مبذول می‌شد، رعایای ایرانی در هیچ‌یک از ادوار باستانی از لحاظ اجتماعی دارای حقوق خاصی نبودند و امتیازات طبقاتی ناملاً در جامعه ایران حکمفرما بود. رعایا غالباً به زمینهای خود وابسته بودند و با خود این زمینها در خدمت مالکان جدید در می‌آمدند.

در زمان اسکانی بعلت طریقه فئودالی حکومت مالکیت نیز بیشتر جنبه فئودالی پیدا کرد و سرداران و حکام محلی املاک وسیع زراعتی را در دست در اختیار خود در آوردند، و بهمین نسبت نفوذ مالکین در سر نوشت و زندگی رعایای خود بیشتر شد. ولی در دوران ساسانی وضع مالکیت و کشاورزی تقریباً بصورت زمان هخامنشی بازگشت. با این وصف در این دوران چندین بار سهمیه مالک و زارع گاه برفع این و گاه برفع آن تغییر کرد، تا بالاخره در اواخر عصر ساسانی این وضع بالمره برفع مالکین درآمد، و این خود یکی از علل اصلی آن نارضائی اجتماعی بود که در زمان حمله اعراب تا حد زیادی در جامعه ایرانی وجود داشت.

در عصر ساسانی گاهی دولت زمینهای بایر و موات را با فراد
متمکن واگذار میکرد بدین شرط که آنها را در مدتی معین آباد کنند،
اما این واگذاری زمین ایجاد مالکیت نمیکرد و دولت در هر موقع
میتوانست این قرارداد را فسخ کند. البته در موارد بسیاری این کار
مایه سوء استفاده مالکین بزرگ میشد. مثلاً داستان معروفی
حاکمی است که بهرام ساسانی مقدار زیادی از زمینهای آباد را برخی
از اطرافیان خویش داد و این کار موجب نا رضائی کشاورزان و در
نتیجه خرابی دهات آنان گردید، تا اینکه یکی از سوبدان در سفری
همراه شاه شبی برای اینکه وی را متوجه اشتباه خود کند صدای
دو جغد را که از دور دست بگوش میرسید برای او معنی کرد و از زبان
جغد تر به جغد ماده که خواستار شیربها بود قول داد که اگر وضع
بدین منوال بگذرد نه یک ده بلکه هزاران دهکده ویران بدو کابین
خواهد داد. ظاهراً همین تذکر بجا باعث شد که شاه دستور داد
آن کشتزارها را باز گیرند و دوباره بکشاورزان اصلی سپارند.

طبیعة عصر اسلامی طبعاً مساوات و عدالت بسیار با خود همراه
آورد، زیرا آئین اسلام با هرگونه اجحاف و تحمیلی مخالف بود.
در احادیث آمده است که حضرت محمد شخصاً چندین چاه حفر فرمود
و چند مزرعه احداث کرد، و حضرت علی بیست و پنج سال بکار تأسیس
نخلستانها و حفر قنات و ایجاد مزارع پرداخت. همچنین گفته اند
که حضرت صادق حتی در روزهای گرم تابستان عربستان بیل و کلنگ
بدست میگرفت و مساحی و آبیاری میکرد و گود برای کاشتن نخل
میکند. برای نشان دادن طرز فکر واقعی اسلامی نقل این قسمت از
نامه معروف حضرت علی که بامقام خلیفه مسلمین به مالکک اشتهر

والی مصر مرقوم فرموده است بیمناسبت نیست : « وقتی که رعیت در رفاه بسر برد و تنگدست نباشد ، خراج را براحتی میتواند پرداخت . اما در آنروز که دهکده روی بویرانی داشته باشد وساکنان آن فقیرانی بیش نباشند ، چنین مردمی فرمان دهخدارا نپذیرند و بچیزی نگیرند ، و مردم هیچ روستا دچار مسکنت نشوند مگر آنکه والی حریص داشته باشند که از انقلابات جهان تجربه نیندوخته باشد و نداند که هر چه بستم گردد آید دیر یا زود حوادث روزگار آن را بسوزد . »

متأسفانه این طرز فکر عالی در زمان خلفای اموی و عباسی بکلی تغییر کرد و تعالیم واقع بینانه حضرت علی علیه السلام مورد پیروی قرار نگرفت . متنفذین معلی بصورت سردار یا حاکم املاک مردم را منظمأ غصب کردند و مالکیتهای بزرگ را بنحوی بارزتر از دورانهای اشکانی و ساسانی تجدید نمودند ، بطوریکه مثلاً تمام خراسان بزرگ آن روز به تملک دو یا سه نفر از سرداران درآمد . بدیهی است چنین مالکیت‌هایی هیچوقت نمیتوانست حاصل اعمال حقوقی باشد که با رضایت فروشندگان انجام گرفته باشد .

پس از تهاجم مغول بایران مالکیتهای بازهم بزرگتری پیدا شد . مثلاً نوشته اند که از مراغه تا همدان یکسره املاک فتود الی بنام امیر چوپان بود ، و تازه وی املاک زیاد دیگری نیز در خراسان داشت . خواجه رشید الدین فضل الله سیاستمدار و مورخ معروف عصر مغول آنقدر زمین از املاک خود برای مصارف مقبره خویش وقف کرد که تنها عایدی سالانه آن یک میلیون دینار طلا میشد .

ولی همین رشیدالدین جریان را نقل میکند که بخوبی نشان میدهد وقتی که چنین مالکیت‌های بزرگی پیدا شود بر اثر اجحافی که

طبعاً یک کشاورزان میشود چگونه وضع دهقانان روز بروز بوخامت بیشتری میگراید. وی مینویسد که در زمان خود او یکی از مالکین بزرگ به فیروز آباد از دهات مهم یزد رفت تا عواید مالکی را که مال او بود ببیند، ولی سه روز تمام کوشید تا کسی را از جمع رعایا که عموماً فرار کرده و ترک خانه و مسکن گفته بودند بیاید و هیچکس را نیافت. و در عوض هفده نفر تحصیلدار دیوانی را یافت که حواله و برات در دست داشتند و همگی بانتظار رعایا نشسته بودند، و دشتیانی را نیز دید که دور عیت را در صحرا پیدا کرده و بمیان دهکده آورده و بریسمان آویخته بود و آنها را میزد تا وادار بفاش کردن مخفی گاه سایر رعایا کند.

این مالکیت‌های بزرگ، توأم با ویرانیهای حاصله از حکومت مغول، برای ایران نتایجی واقعاً وحشتناک بیار آورد که عواقب آن حتی هنوز هم از لحاظ وسعت زمینهای بایر دامنگیر کشور ما است. مقایسه نوشته های یاقوت حموی که اندکی قبل از مغول میزیست و حمدالله مستوفی که در اواخر مغول زندگی میکرد، بخوبی نشان میدهد که در فاصله کوتاه یک قرن چه مصیبتی ازین بابت دامنگیر کشور ما شد: تنها در ناحیه همدان تعداد دهات آباد از ۶۶۰ به ۲۱۲ تنزل یافت. در ناحیه اسفراین این تعداد از ۴۵۱ به ۵۰، در بیهق از ۳۱۱ به ۴۰ و در جوین از ۱۸۹ به ۲۹ رسید و در نیشابور که قبل از هجوم مغول از آبادترین شهرهای ایران و جهان بود حتی یک ده آباد باقی نماند. عامل اصلی این سقوط بطوریکه مورخان برجسته همان عصر متذکر شده اند ظلمی بود که نسبت به کشاورزان و روستائیان میشد.

درین مورد کتاب معروف جامع التواریخ اعتراف شخص غازان خان پادشاه مغول را چنین نقل میکند که : « کلوخ و خاشاک را در نظر این جماعت اعتبار است و رعایا را نه ، و خاشاک شوارع را آن کوفتگی نیست که رعیت را » .

عجیب است که در هر مورد که پای مالکیت‌های بسیار بزرگ در میان آمده ، در همه جا همین طرز تفکر و همین رفتار غیر عادلانه حکمفرما بوده است . در ناسه‌ای از مصر قدیم که چند هزار سال پیش نوشته شده ، وضع کشاورزان املاک یک مالک بزرگ را چنین توصیف کرده‌اند : « تحصیلدار ارباب کنار نهر ایستاده عشریه خرمن را می‌طلبد . جمعی فراش تر که های نخل در دست گرفته‌اند و منتظرند که اگر رعیت چیزی نداشته باشد که بدهد بسوی نهرش بکشند و سرش را زیر آب کنند » . البته در آن وقت که من ب فکر اتخاذ یک راه حل قطعی برای از میان بردن شرایط غیر عادلانه و تحمل ناپذیر ارباب رعیتی در ایران افتادم وضع در کشور ما بدین صورت نبود و شرایط انسانی صورت خیلی بهتری داشت . حتی در این اواخر خرده مالکیت رواج یافته بود و زارع نیز از محصول ملک سهم میبرد . توجهی که خود من از بدو سلطنتم به بهبود وضع کشاورزان ابراز داشته بودم ، توأم با الزامات تمدن عصر جدید که بهر حال اجازه بقای وضع سابق را بدان صورت غیر انسانی نمیداد ، طبعاً در شرائط زندگانی روستائیان کم و بیش تأثیر بخشیده بود . مع هذا این شرائط جوابگوی حقوق واقعی کشاورزان و تأمین مقام این طبقه در یک اجتماع متمدنی نبود و وضعی که درین مورد وجود داشت نمیتوانست برای ما قابل قبول باشد .

بیش از نیمی از اراضی مزروع ایران متعلق به ملاکین خصوصی بود، که از میان آنها عده‌ای که تعدادشان شاید از سی نفر تجاوز نمی‌کرد (و برخی از آنها رؤسای ایلات و عشایر بودند) هر کدام تا چهل پارچه و متجاوز از آن ملک خصوصی داشتند. این مالکان معمولاً در املاک خود بسر نمی‌بردند و طبعاً توجهی به آبادانی این املاک و بهبود وضع آنها چه از نظر اصلاحات کشاورزی و چه از لحاظ وضع اجتماعی نداشتند، و اصولاً غالب اوقات خود را در تهران یا در شهرهای مختلف خارجه می‌گذرانیدند. در نتیجه کارها بدست مباشرانی اداره میشد که غالباً هدف اصلی ایشان استثمار رعایا بنفع شخصی خودشان بود.

در زمان خان خانی گذشته رفتاری که در برخی موارد با این رعایا میشد واقعاً غیر انسانی و وحشیانه بود. بسیار اتفاق می‌افتاد که خان‌های محلی مستقیماً یا بوسیله مباشرین و ایادی خودشان رعایا را میکشند یا در چاه‌ها حلق‌آویز می‌کردند، و گاه نیز این رعایا مجبور میشدند تحفه‌های انسانی نزد ارباب ببرند.

بهر حال حتی در مواردی هم که این بیرحمیها در کار نبود ظلم برعیت و عدم تأمین حقوق حقه او امری عادی بشمار میرفت. برای تأمین مصالح مالک لازم بود رعیت حتی المقدور در جهل و فقر نگاه داشته شود. بدین جهت تا آنجا که امکان داشت از تأسیس مدارس و حتی از ایجاد درمانگاهها در روستاها جلوگیری میشد.

البته این وضع عمومیت نداشت و مالکان با انصاف و فهمیده‌ای هم بودند که وظیفه واقعی خویش را انجام میدادند، ولی این فقط بسته به روحیه و انصاف خود ایشان بود، نه آنکه جنبه الزامی در کار باشد.

برای تعدیل وضع مالکیت‌های بزرگ و تبدیل کشاورزان به خرده مالکین نخستین باز در سال ۱۳۲۹ فرمانی مشعر بر تقسیم بیش از دوهزار قریه و آبادی املاک سلطنتی را که متعلق بخودم بود صادر کردم. در این تعقیب این تصمیم، اراضی دهات سلطنتی نقشه برداری و سهم بندی شد تا این زارعین تقسیم گردد. ولی اندکی بعد از آن اجرای برنامه تقسیم اراضی سلطنتی توسط دولت وقت که مخالف تعدیل مالکیت بود متوقف ماند و فقط پس از سقوط آن حکومت بود که مجدداً این برنامه دنبال شد، بطوریکه تا اواسط سال ۱۳۳۷ که کار اجرای آن پایان رسید بیش از ۲۰۰۰۰ هکتار زمین مزروعی میان ۲۵۰۰۰ کشاورز تقسیم شده بود. برای این کشاورزان بانک عمران و تعاون روستائی که در سال ۱۳۳۱ تأسیس شد تراکتور و کمباین خریداری کرد و بحفر چاه‌های عمیق پرداخت و خانه‌های روستائی متعدد ساخت و بسیاری از جوانان روستائی را برای فرا گرفتن فنون کشاورزی نوین بخارج از کشور گسیل داشت.

در سال ۱۳۳۴ قانون تقسیم خالصجات دولتی وضع شد و این قانون از سال ۱۳۳۷ عملاً بمورد اجرا درآمد. حد اکثر زمینی که بهر زارع بموجب این قانون تعلق میگرفت ده هکتار زمین آبی یا پانزده هکتار زمین دیم بود. برآوردهائی که درین باره شد حاکی از این بود که با اجرای این قانون اراضی خالصه میان یکصد هزار خانواده کشاورز تقسیم خواهد شد.

با تمام اینها هنوز کار اصلی باقی مانده بود، و آن تقسیم املاک بزرگی بود که در اختیار مالکین خصوصی قرار داشت. پس از اقدام به تقسیم املاک سلطنتی تا مدت زیادی امید داشتیم که مالکان

بزرگ دیگر نیز بدین اقدام تاسی کنند، ولی متأسفانه جز دوسه نفر هیچیک از ایشان پاسخ مثبتی بدین انتظار من ندادند، و در نتیجه عملاً وضع غیر قابل تحمل ارباب و رعیتی در قسمت اعظم از کشور بحال خود باقی ماند.

چنین وضعی نه فقط مخالف با روح عدالت اجتماعی و با حقوق طبیعی انسانی بود، بلکه از نظر اقتصادی نیز بزیان کشور تمام میشد. اکثر مالکین بزرگ همان شیوه‌های فرسوده قدیمی را در کشت املاک خویش و در بهره‌برداری از آنها بکار میبردند و حاضر نبودند سرمایه‌های هنگفتی را که لازمه کشاورزی مدرن است در این املاک بکار اندازند. نتیجه این شده بود که کشاورزی ما، در عصری که در کشورهای پیشرفته پیوسته برای بهره‌برداری بیشتری از زمین کوشش میشود، تقریباً بهمان صورت چند هزار سال پیش باقی مانده بود.

در آن موقع زارع ایرانی بطور متوسط در آخر هر سال منتها ده تا پانزده هزار ریال درآمد داشت، و اگر در نظر گیریم که عائله یک زارع معمولاً از پنج نفر کمتر نیست، در سال بهر فرد از این عده دو تا سه هزار ریال میرسید. چطور میشد قبول کرد که یک زارع یا زن و یا فرزند او بتواند با ماهی ۲۵۰ ریال یا کمتر زندگی کنند؟

میگویند ریشلیو صدر اعظم معروف فرانسه رعیت را قاطر باربر مملکت لقب داده بود، و ظاهراً این تعبیر منعکس کننده طرز فکر بسیاری از مالکین ما نه تنها در گذشته بلکه در عصر حاضر بود. ولی بدیهی است که چنین تعبیری برای من قابل قبول نبود، زیرا درست بالعکس در نظر من آنهایی که در آن زمان رعیت نامیده میشدند از شریفترین و اصیلترین افراد کشور بودند. کسانی بودند که با دسترنج

خود و با حاصل تلاش شبانروزی خویش مملکت را نان میدادند ، و متأسفانه نه تنها خود از حاصل این دسترنج جز سهم ناچیزی نمیبردند بلکه غالباً از حقوق حقه انسانی و بشری خویش نیز سهمی بهمین اندازه ناچیز داشتند . از نظر من این تعبیر « سنکا » فیلسوف رومی در نامه‌ای که وی خطاب بیکى از مالکان اشرافی بزرگ رم نوشته است بسیار انسانی تر و واقع بینانه تر می‌آید که : « ... اینهایی که تو بردگان خود مینامی ، در واقع آدمیانند . هر چند دوستان ضعیف و ناتوان تو اند ، ولی در آفرینش و نژاد با تو فرقی ندارند . با تو در زیر یک آسمان بسر میبرند ، مثل تو نفس میکشند ، مثل تو زنده اند ، مثل تو هم می‌میرند » .

من قلباً احساس میکردم که بعنوان رئیس مملکت مسئول سرنوشت این توده عظیم محرومین کشور هستم ، و میباید آنها را از وضع ناگوار قرون وسطائیشان بیرون بیاورم . بدینجهت از دولت خواستم که طرح قانونی جهت اجرای برنامه اصلاحات ارضی و تقسیم املاک بزرگ مالکین تهیه و تقدیم پارلمان کند . این طرح در خرداد ۱۳۳۹ از تصویب مجلسین گذشت ، ولی بصورتی درآمد که بکلی ناقض هدف و منظور طرح اصلی بود و نظر دولت را در مورد اجرای اصلاحات ارضی بهیچوجه تأمین نمیکرد . مثلاً در آن بمالک اجازه داده شده بود تا دو سال بعد از تصویب قانون قسمتی از املاک خود را بورات خویش منتقل کند ، یا اینکه هر قدر از اراضی دیم و بایر را که خود میتواند اداره و کشت کند در تصرف خویش نگاه دارد ، یا قبل از شروع به تقسیم املاک هر مقدار از اراضی خود را که مایل است شخصاً بزارعین بفروشد .

بدیهی است چنین قانونی بدین صورت قابل قبول نبود ، زیرا هدف اصلی ، آن نبود که باصطلاح کسلاہ شرعی برسر امر اصلاحات ارضی گذاشته شود . آنچه هدف من بود محدودیت واقعی املاک بزرگ برفع کشاورزان ، الغاء واقعی سیستم ارباب و رعیتی ، و بهره مند کردن واقعی این رعایا یا از حیثیت انسانی و از امکان بهره برداری مستقیم از کار و زحمت خودشان بود . بدینجهت در دیماه ۱۳۴۰ لایحه قانونی اصلاحی قانون اصلاحات ارضی بتصویب هیئت دولت رسید و بموقع اجرا گذاشته شد .

براساس این قانون میزان مالکیت برای هر فرد در تمام ایران بیک ده ششدانگ در مرحله اول محدود گردید . ضمناً چون با اجرای قانون اصلاحات ارضی در دهاتی که مالکان آنها مشمول قانون نمیشدند و یا این مالکان برای خود یک ده تمام انتخاب کرده بودند دسته‌ای همچنان بصورت رعیت باقی میماندند ، برای تکمیل قانون اصلی قانون متممی بنام مواد الحاقی در دیماه ۱۳۴۱ بتصویب رسید که براساس آن سازمان اصلاحات ارضی کل کشور آماده اجرای مرحله دوم قانون شد و این کار پس از انجام تشریفات مقدماتی از اسفند ماه ۱۳۴۳ در سراسر کشور آغاز گردید .

درین فاصله بطوری که گفتم بزرگترین جهش تاریخ ایران برفع طبقه کشاورز انجام گرفت ، یعنی با فرماندم ششم بهمن ۱۳۴۱ این قانون از طریق اعلام قاطع اراده ملی تقریباً باتفاق آراء بتصویب رسید .

با توجه کامل با اهمیت استثنائی و فوق‌العاده این اعلام رای ملی بود که هنگام طرح این مسئله در کنگره ملی شرکتهای تعاونی

روستانی ، در روز نوزدهم دیماه ۱۳۴۱ ، چنین اعلام داشته بودم :
« ... بحکم مسئولیت پادشاهی و وفاداری به سوگندی که در حفظ
حقوق و اعتلاء ملت ایران یاد کرده‌ام ، نمیتوانم ناظر بیطرفی در مبارزه
قوای یزدانی با نیروی اهریمنی باشم ، زیرا پرچم این مبارزه را خود
بر دوش گرفته‌ام . برای آنکه هیچ قدرتی نتواند در آینده رژیم بردگی
دهقان را از نو در مملکت مستقر سازد و ثروت‌های ملی کشور را بتاراج
جماعتی قلیل بسپارد ، بنام رئیس قوای سه گانه سملکتی برای استقرار
این اصلاحات از طریق مراجعه بآراء عمومی مستقیماً بمردم ایران
رجوع میکنم ، تا بعد از این منافع خصوصی هیچکس و هیچ گروهی
قادر به محو آثار این اصلاحات که آزادکننده دهقان از زنجیر اسارت
رژیم ارباب ورعیتی و تأمین کننده آینده بهتر و عادلانه تر و مترقی تری
برای طبقه شریف کارگر و بهبود زندگی کارمندان صدیق و زحمتکش
دولت و رونق زندگی اصناف و پیشه وران است نباشد . »

در همان موقع ، و در همان نطق خود ، پیش بینی کردم که
مسلماً عوامل ارتجاع سیاه که بخاطر حفظ منافع خود مایلند ملت
ایران در غرقاب مذلت و فقر و بیعدالتی بماند ، و قوای مخرب سرخ
که هدف آنها اضمحلال مملکت است ، در تخریب این برنامه خواهند
کوشید .

این پیش بینی کاملاً وارد و واقع بینانه بود ، زیرا بلافاصله
اقدامات تخریبی فراوانی حتی همراه با قتل و شرارت آغاز شد که
مهمترین آنها بلوای جنوب و غائله نا میمون تهران در خرداد سال
بعد بود . این غائله بتحریک عوامل ارتجاع توسط شخصی صورت
گرفت که مدعی روحانیت بود ولی اصلاً معلوم نبود خانواده وی

از کجای دنیا آمده است. در عوض مسلم بود که این شخص ارتباط مرموزی با عوامل بیگانه دارد، بطوریکه بعداً دیدیم که رادیوهای آوارگان بیوطن حزب سابق توده یعنی حزبی که اصولاً با خداشناسی مخالف بود از این شخص بکرات با عنوان آیت‌اله تجلیل کردند و مقام او را با اصطلاح معروف بعرش رسانیدند، ولو اینکه احیاناً تحریکات این شخص از جای دیگری آب می‌خورد.

این در واقع تکرار همان ماجرای غم انگیزی بود که در زمان پدرم در خراسان بهنگام آغاز نهضت متحدالشکل شدن لباس مردان به تحریک فرد ماجراجویی که هیچکس او را نمیشناخت و بعد هم از کشور دیگری سردرآورد، صورت گرفته بود.

البته باید نا گفته نگذاشت که آشربت بزرگ روحانیون مملکت یعنی روحانیان واقعی از این تحریکات بکلی برکنار بودند. بلوای پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بهترین نمونه اتحاد نامقدس دو جناح ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ بود که با یول دسته‌ای از ملاکین که مشمول قانون اصلاحات ارضی شده بودند انجام گرفت. اوباشان یاقریب خوردگانی که در این بلوا شرکت داشتند چه کردند؟ در خیابانهای تهران بزنهاهی بی دفاع حمله بردند. اتومبیلهای حامل دختران دانش‌آموز را شکستند. کتابخانه پارک‌شهر را آتش زدند. ورزشگاه را خراب کردند. مغازه‌های مردم را بتاراج دادند. و بدین ترتیب تراژنامه واقعاً پرافتخاری را از این اتحاد نا مقدس بر جای نهادند.

یک مظهر دیگر از فعالیت این نیروهای تخریبی، واقعه بیست و یکم فروردین ۱۳۴۳ بود. صبح آن روز، هنگامیکه مانند روزهای

دیگر بدقتربکار خودم در کاخ مرمر میرفتم ، یک سرباز گارد که مثل همه سربازان سوگند وفاداری یاد کرده بود با رگبار مسلسل در صدد قتل من برآمد . ولی مشیت کامله الهی که مرا تا آنوقت بارها نجات داده بود در آن روز نیز مرا از یک مرگ حتمی حفظ کرد . منتها در راه اجرای این مشیت الهی دو نگاهبان پسا کدل و وظیفه شناس برای حفظ من بافداکاری جان خویش را از کف دادند و شربت شهادت نوشیدند .

عامل این سوء قصد در همان موقع بدست این نگاهبانان از جان گذشته از پای در افتاد ، ولی محرکین اصلی او اندکی بعد کشف و بازداشت شدند و با اظهارات ایشان پرده از روی توطئه‌ای که تکوین یافته بود برداشته شد . هدف از این توطئه این بود که با کشتن من وضع و نظام موجود مملکت بهم بخورد و جنگ داخلی و بخصوص جنگهای پارتیزانی در جنگلها و کوهستانهای کشور شروع شود ، تا بقول خود این عده دولتهای بزرگ و ادار بدخالت در اسور ایران گردند . ولی ، اینها میخواستند این نظم بهم بخورد که بعد از آن چه بشود ؟ که اصلاحات ارضی انجام نگیرد ؟ که به کارگران مرفقی ترین حقوق و مزایای ممکن داده نشود ؟ که زنان ایران از قید و بندهای ظالمانه آزاد نگردند ؟ که سپاهیان دانش و بهداشت و آبادانی بروستاها نروند ؟ آیا اگر سیاست این کارها نشود ، دولتهای بزرگ و ادار بدخالت در اسور ما بشوند که چه نتیجه‌ای از آن گرفته شود ؟

همچنانکه بلوا و غارت پانزدهم خرداد ارمغانی بود که ارتجاع سپاه برای ما همراه آورده بود ، این توطئه نیز ارمغانی بود که کمونیست های ایرانی تربیت شده در دانشگاههای انگلستان برای مردم ما تهیه دیده

بودند. ولی هم آن تلاش، و هم این تلاش، و هم کلیه تلاشهای دیگری که برای ازمیان بردن آثار انقلاب اجتماعی ایران صورت گرفت تلاشهایی مذبوحانه بود، زیرا در آن موقع چرخ اصلاحات با قاطعیت و کوبندگی کامل بکار افتاده بود و نیروهای اهریمنی از هر جا که سرچشمه میگرفتند خواه ناخواه سرنوشتی بجز خرد شدن در زیر این چرخ نداشتند.

اجرای مقررات قانونی اصلاحات ارضی بلافاصله بعد از تصویب این قانون آغاز شد. نخستین شهرستانی که این قانون در آن اجرا گردید مراغه بود، و با تجارب حاصله از آن در سراسر شهرستانهای کشور اجرای مقررات قانونی اصلاحات ارضی شروع شد.

تا این تاریخ بر اثر اجرای قانون اصلاحات ارضی وضع قانونی بیش از دومیایون خانوارزارع با تعداد عائله ای متجاوز از یازده میلیون نفر روشن شده و عملیات اجرایی این قانون در سطح روستاها جمعاً در ۵۰۰۰۰ قریه و نزدیک به ۱۷۰۰۰ مزرعه خاتمه یافته است.

برای نیل به هدفهای مرحله سوم اصلاحات ارضی که مکانیزه کردن کشاورزی ایران و بالا بردن سطح محصول از راه استفاده از اصول کشاورزی عصر جدید و در نتیجه بالا بردن سطح زندگی کشاورز ایرانی است، یک برنامه بیست ماده ای تدوین شده است که اصول آن عبارت است از: ترویج اصول صحیح آبیاری، توسعه و تعمیم مصرف کود شیمیائی، ترویج مکانیزاسیون کشاورزی متناسب با شرایط طبیعی و اقلیمی مناطق مختلف کشور، حفظ محصولات کشاورزی از

خطر آفات و امراض در مزارع و انبارها ، تربیت کارشناسان فنی در رشته های مختلف کشاورزی ، انتقال صحیح محصولات کشاورزی از مناطق تولید بمرکز مصرف ، تقویت و توسعه شبکه شرکتهای تعاونی و واحدهای زراعی و تشکیلات مشابه دیگر ، تثبیت واحد اقتصادی در کشاورزی ، تلفیق دامداری با زراعت ، تشویق سرمایه گذاری خصوصی در فعالیتهای کشاورزی و دامداری از طریق تأمین کمکهای فنی و اعطای وامهای نظارت شده ، تلفیق برنامه های کشاورزی با برنامه های صنعتی کشور ، عمران اراضی بایر ، بیمه تولیدات زراعی و دامی ، تشکیل شرکتهای اختصاصی تولیدات کشاورزی .

آنچه در اجرای کلیه این برنامه ها ضرورت کامل دارد توسعه شرکتهای تعاونی روستائی است ، زیرا بدون وجود این تعاونیها امکان کار واقعاً مثبت و مفیدی برای کشاورزانی که صاحب آب و ملک شده اند نخواهد بود . بدین جهت همزمان با اجرای برنامه اصلاحات ارضی شرکتهای تعاونی متعددی نیز بمنظور کمک بزارعین و روستائیان که صاحب زمین میشوند با شرکت خود روستائیان تأسیس شد و تعداد این شرکتها بسرعت افزایش یافت . این شرکتها از بدو تأسیس خود با دادن وام و اعتبار بزارعین و تهیه کود شیمیائی برای آنها و تأمین آب در مناطقی که کشاورزان آن در مضیقه بی آبی هستند برفع بسیاری از نیازمندیهای کشاورزان کمک بسیار مؤثری کرده اند .

تا پایان بهر ماه ۱۳۴۵ بیش از ۷۰۰ شرکت تعاونی باقریب ۹۰۰۰۰ عضو در کشور تأسیس شده که حوزه فعالیت آنها تقریباً

۱۶۰۰۰ روستا را شامل میشود . میزان سرمایه این شرکتها که به وسیله خود روستائیان پرداخت شده در حدود ۸۰۰ میلیون ریال است . همچنین بمنظور تمرکز قوای معنوی و مادی شرکت های تعاونی در مناطق مختلف کشور تا کنون ۴۰ اتحادیه تعاونی تأسیس شده است . برای اینکه این شرکتهای تعاونی روستائی هرچه بهتر با اصول کارها و وظائف خود آشنائی یابند ، از اواسط سال ۱۳۴۲ سازمانی بنام سازمان مرکزی تعاونی روستائی تحت حمایت و هدایت وزارت کشاورزی و بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستائی ایران با سرمایه اولیه یک میلیارد ریال تأسیس شده است . وظائف اساسی این سازمان عبارت است از : آموزش اصول تعاون و روش اداره شرکتهای تعاونی و تربیت کادر برای سرپرستی این شرکتها ، توسعه شبکه تعاونی در مناطق روستائی ، کمک اعتباری به شرکتهای تعاونی بمنظور افزایش محصول و درآمد دهقانان ، بازاریابی برای فروش محصول کشاورزان ، توسعه و تقویت صنایع دستی و روستائی ، ارتباط با شرکتهای تعاونی مصرف و با سازمانهای بین المللی تعاونی . هدف اصلی این است که بتدریج اداره امور شرکتها بدست خود کشاورزان سپرده شود ، و نیز با فروش تدریجی سهام سازمان مرکزی تعاونی روستائی به اتحادیه های شرکتهای تعاونی ، مالکیت کلیه این سهام متعلق بکشاورزان شده و اداره امور آن نیز به خود آنان واگذار شود .

برای پر کردن خلأئی که بابرکناری مالکین بزرگ از روستاها بوجود آمد ، بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستائی ایران کمکهای اعتباری خود را بکشاورزان همه روستاها توسعه داد ، بطوریکه در

چهار سال اخیر این بانک تنها از طریق . . . شرکت تعاونی در حدود چهار صد میلیون ریال وام بین کشاورزان تقسیم نمود و بر رویهم در حدود ۱۷ میلیارد ریال به کشاورزان مناطق مختلف کشور وام و اعتبار داده است. با پایان مرحله دوم اصلاحات ارضی و آغاز مرحله سوم این اصلاحات، بانک اجرای طرح های اساسی رادرد هات مستقلاً بعهده گرفته است تا شرکتهای تعاونی روستائی بتوانند هرچه بیشتر به تأمین احتیاجات کوچک کشاورزان بپردازند. نکته جالب درین مورد این است که برای پرداخت وامها و کمکهای نقدی و جسی به کشاورزان در موارد عوامل نا مساعد جوی و آفات و غیره، بجای اینکه این کشاورزان برای رفع مشکلات خود بسراغ بانک روند، اکیپ های سیار بانک بدهات میروند، و در حقیقت این کمکی است که با پای خود باستقبال روستاها میشتابد. البته از نظر من همه این فعالیتها هنوز کافی نیست و حتی در مقابل آنچه باید بشود خیلی کم است، و در آینده چندین برابر آنچه تا کنون شده، باید سرمایه در این کار مصرف کنیم.

با استفاده از این امکاناتی که در اختیار کشاورز ایرانی گذاشته میشود، امیدواریم تدریجاً درآمد سرانه چنین کشاورزی با درآمد سرانه همکاران او در پیشرفته ترین ممالک دنیا تطبیق کند. قبلاً گفته شد که درآمد متوسط یک خانواده کشاورز ایرانی تا قبل از اصلاحات ارضی سالانه بین ده تا پانزده هزار ریال بود. برای اینکه فرق فاحش بین چنین درآمدی با آنچه مورد انتظار ماست معلوم شود کافی است مثالی بعنوان نمونه نقل گردد: چند سال پیش در مملکت هلند کنفرانسی تشکیل شد تا بدین موضوع رسیدگی کند که یک خانواده کشاورز

چقدر باید زمین داشته باشد تا درآمد آن کفاف مخارج خانواده را بکند؟
میدانیم که در مملکتی مانند هلند بعلت وفور باران خطر بی‌آبی وجود
ندارد، و تازه بقرض وجود چنین خطری کانالها و سیستمهای آبیاری
آب را بهمه‌جا میرسانند. از طرف دیگر شرکتهای مجهز تعاونی که
همه‌گونه احتیاج کشاورزان را از لحاظ کود شیمیائی و اعتبارات مالی
و خرید محصولات آنها تأمین میکنند، و وجود خطوط مواصلاتی بسیار
که همه‌جا مزارع را به شاهراه‌ها متصل می‌سازند، و فراوانی تعمیر
گاههای ماشین آلات کشاورزی، تسهیلات فراوانی را در دسترس
کشاورزان گذاشته است. با وجود تمام این مزایا، نتیجه‌ای که از
مطالعات کنفرانس مذکور بدست آمد این بود که یک خانواده
کشاورز که عادتاً در کشوری مانند هلند تعداد افراد آن از چهار تا
پنج نفر تجاوز نمی‌کند حد اقل باید دوازده هکتار و نیم زمین داشته
باشد تا درآمد او در سال کفاف احتیاجات آن خانواده را بدهد.

برای اینکه عایدی یک خانواده کشاورز ایرانی بپای عایدی
خانواده مشابه آن در کشورهای مرفعی برسد، باید حساب کنیم که
از هر هکتاری چقدر محصول باید بدست بیاید و راه‌های رسیدن بدین
مقدار محصول چیست، و طبعاً باید همه این تدابیر یعنی آبیاری صحیح،
استفاده از ماشینهای زراعتی، استفاده از کود شیمیائی، تربیت فنی
کشاورزان، مبارزه با آفات کشاورزی و سایر نکات لازم را بکار بندیم.
از طرف دیگر فراموش نکنیم که ما برای اینکه کشوری کاملاً
مرفعی بشویم، باید حتماً یک مملکت صنعتی شویم. لازمه چنین
تحولی این است که ترکیب فعلی جمعیت کشور که تقریباً ۶۵ درصد
آن در روستاها و ۳۵ درصد در شهرها زندگی میکنند تغییر کند،

بطوریکه نسبت کشاورزان از یک ربع مردم کشور بیشتر نباشد.

اگر فرض کنیم این کار در حدود ۲۰ تا ۳۰ سال طول بکشد، طبعاً در این مدت جمعیت ایران به ۴ تا ۴ میلیون نفر خواهد رسید. در صورتیکه در آن موقع واقعاً بیش از ۲۰ درصد جمعیت ایران کشاورز نباشند، تعداد این طبقه کمی بیش از دو میلیون خانواده یعنی تقریباً ده میلیون نفر خواهد بود. ما امید داریم که تا آن موقع مقدار زمینهای زیر کشت کشور به ۳۰ میلیون هکتار رسیده باشد. در آن صورت مقدار زمینی که به هر خانواده کشاورز تعلق میگیرد و درآمدی که ازین بابت عاید آن خانواده میشود مطابق درآمد ممالک متمدنی دنیا خواهد بود. ولی برای این کار باید از هم اکنون تمام پیش بینی ها و اقدامات لازم بشود. در تمام نقاط کشور که امکان سد سازی در آنها هست پس از مطالعات لازم این سدها ساخته شود و اراضی زیر سد طبق آخرین سیستم کشاورزی مورد استفاده قرار گیرند. جائی که امکان سد سازی نیست بوسیله حفر چاه های عمیق از آب های زیر زمینی مملکت - البته بمقداری که دقیقاً حساب شده باشد - برای کشاورزی استفاده شود. کود شیمیائی کافی فراهم گردد و در اختیار کشاورزان قرار گیرد. بهترین انواع بذر ها برای زارعین تهیه شود. مبارزه با آفات نباتی هر چه بیشتر توسعه یابد. برق کافی بتمام دهات ایران برسد. روستاهای کشور با سازه ها و خطوط مواصلاتی متصل گردد و خانه ها و مساکن سالم طبق اصول بهداشتی ساخته شود. بدیهی است مهمترین وسیله تأمین تمام این هدفها ایجاد و توسعه شرکتهای تعاونی تولید، شرکتهای تعاونی توزیع و شرکتهای تعاونی

مصرف است که در این مورد میباید هم سازمانهای دولتی وهم خود مردم ایران کمال کوشش و همت را بکار برند .

مسئله مهم دیگری که از جهاتی با این شرکتهای تعاونی ارتباط پیدا میکند ، و از لحاظ هدفی که از اجرای اصلاحات ارضی مورد نظر است اهمیت بسیار دارد ، موضوع تأثیر وراثت در قانون اصلاحات ارضی است . طبق این قانون برای اراضی متعلق بمالک حد اکثری معین شده است که تجاوز از آن مجاز نیست . ولی در عین حال اگر بنا باشد که با فوت این مالکک زمین او بر اثر تقسیم میان وراثت قطعات کوچکتری قسمت گردد ، دیگر بهره حاصله از هر یک از این قطعات کوچک کافی برای زندگی یک خانواده کشاورز نخواهد بود ، و این خود مخالف هدف اصلاحات ارضی است .

فرض کنیم یک کشاورز در حال حاضر بطور متوسط صاحب ده هکتار زمین است و خانواده او نیز بطور معمول از پنج نفر تشکیل شده است . اگر بادر گذشت این کشاورز ، زمین ده هکتاری او بین عائله اش تقسیم شود ، یعنی بصورت قطعات دو یا سه یا چهار هکتاری درآید ، چطور صاحبان تازه این قطعات میتوانند زندگی خود و کسان خویش را با عایدی حاصله از چنین زمینی تأمین کنند؟ البته ممکن است با درآمد سه یا چهار هکتار هم زندگی کرد ، ولی این زندگی آنقدر محقر خواهد بود که نه تنها در ایران فردا که بر اساس انقلاب ما ساخته میشود ، بلکه در ایران امروز نیز که اصول انقلاب در آن پی ریزی میگردد قابل قبول نیست ، و چنین درآمدی نمیتواند با نقشه های اجتماعی ما تطبیق بکند .

بهمین جهت است که بمنظور پیش گیری از تقسیم واحد های کنونی زراعی بقطعات کوچکتر ، قانون اصلاحات ارضی در ماده ۱۹ خود تصریح کرده است که : « هر گونه معاملاتی نسبت باراضی واگذار شده که منجر به تجزیه آن اراضی بقطعات کوچکتر از حد اقلی گردد که از طرف وزارت کشاورزی برای هر منطقه تعیین میشود ممنوع و باطل است .

طبق این ماده از قانون اصلاحات ارضی ، باید درچنین موردی وراثت مالک متوفی یکی از دوکار را بکنند : یا در باره اداره ملک با یکدیگر توافق کنند و آنرا بصورت همان واحد زراعتی که هست مشترکاً اداره نمایند ، یا اینکه آن را بزراع دیگری در همان قریه بفروشند . ولی در این ماده روشن نشده است که اگر وراثت نسبت با اداره ملک موروثی با یکدیگر توافق نکنند ، و در عین حال حاضر بفروش آن نیز نشوند و یا اگر حاضر بفروش شدند برای خرید آن ملک داوطلبی نباشد ، تکلیف چیست ؟ بدین جهت پس از مطالعات لازم در نظر گرفته شد که چنین زمین زراعتی مادام که بفروش نرفته یا وراثت در امر بهره برداری از آن توافق نکرده اند در اختیار شرکتهای تعاونی قریه قرار گیرد و عایدات آن بین وراثت متوفی طبق قوانین جاریه تقسیم گردد . این طرح بصورت ماده قانونی توسط وزارت کشاورزی تسلیم مجلسین خواهد شد تا در صورت تصویب بمورد اجرا گذاشته شود .

بدین ترتیب ، یا اداره مشترک وراثت ، یا فروش ملک بزراع دیگر ، و یا اداره آن توسط شرکتهای تعاونی ، مانع آن خواهد شد که زمین بر اثر فوت مالک بقطعات کوچکتر تقسیم شده و از این راه اثر وجودی خویش را از نظر دادن عایدی کافی بافرااد خانواده از

دست بدهد . در عوض برای بالا بردن عایدی و تأمین بهره‌ بیشتری از فعالیت‌های کشاورزی بخرده مالکین و کشاورزان، تشکیل واحدهائی بنام « واحد سهامی زراعی » در نظر گرفته شده است ، زیرا بخصوص با توجه بتوسعه صنعتی روز افزون کشور و جذب طبیعی تعداد کثیری از جمعیت روستائی بمراکز صنعتی و کارگاهی شهری ، پیش بینی امکانات ایجاد واحدهای نسبتاً وسیع زراعی ضروری بنظر میرسد .

درین مورد مالکین و کشاورزان یک واحد سهامی زراعی تشکیل میدهند که در آن در واقع زمین مبدل بسهم میشود ، یعنی هر کس بنسبت زمینی که میگذارد سهم میبرد ، بعلاوه اینکه برای اضافه تولید و کار بیشتر نیز سهم اضافی به کشاورزان تعلق میگیرد ، یعنی وی اضافه برسهم زمین سهم کار نیز دارد . بدین ترتیب در موقع تقسیم با وراثت و یا احياناً خرید و فروش ، خود زمین دست نمیخورد و واحد زراعی بصورت یک واحد محفوظ میماند و فقط سهام مربوط بدین زمین است که خرید و فروش میشود .

زمینهایی که بدین ترتیب در شرکتهای زراعی جمع میشوند ممکن است یک واحد سیصد یا چهارصد یا پانصد هکتاری تشکیل بدهند که طبعاً یک چنین واحدی میتواند مقتضی همه نوع سرمایه گذاری باشد و با آخرین سیستمهای کشاورزی مکانیزه تجهیز بشود ، و بانک‌هایی که برای همین نوع کارها تأسیس شده‌اند و حتی وجوه مخصوصی که دولت باینکار تخصیص خواهد داد با اطمینان خاطر بکمک این شرکتهای خواهند آمد ، و نتیجه این خواهد بود که هر فرد کشاورز ایرانی حد اکثر استفاده را چه از زحمت و چه از سرمایه خودش ببرد و دیگر پس از فوت او خانواده اش دچار عسرت با

آوارگی نشود و زمین به مقیاسهای خیلی کوچک تقسیم نگردد .
بالعکس با تشکیل واحدهای اقتصادی زراعتی بر اساس کشاورزی
مدرن و مدیریت صحیح و حداکثر استفاده از منابع محلی و نیروی
انسانی ، کشاورزی ایران روز بروز پیشرفته تر و با رونق تر شود .

با توجه بشرائط و مقتضیات اجتماعی و فنی لازمه تحقق اصل
اصلاحات ارضی ایران ، ضروری است که پیش از پایان این فصل
در باره نظام نوین آب در ایران که در مقدمه کتاب بطور کلی بدان
اشاره شد توضیح بیشتری داده شود ، زیرا این مسئله ای است که
نه تنها با کشاورزی ما و با روح و اساس انقلاب ما ، بلکه اصولاً با
حیات و موجودیت ملی ما ارتباط دارد .

مسئله کم آبی ، مسئله بسیار مهمی است که ما با آن مواجه
هستیم و میباید از هم اکنون کمال کوشش را برای مقابله با آن
بعمل آوریم . کشور ما بر رویهم . . . ۱۱۶۴۵۰۰۰ کیلومترمربع مساحت
دارد که در حدود ۴۰ درصد آن قابل کشت است . ازین مقدار در
حال حاضر فقط ۷ میلیون هکتار زیر کشت دائم آبی و دیم قرار دارد
و در حدود ۱۰ میلیون هکتار نیز سطح اراضی آیش است ، و هنوز
معادل ۳۳ میلیون هکتار از اراضی قابل کشت درجه یک و دو سه
مورد استفاده قرار نگرفته است . قسمت اعظم این اراضی طبعاً درآینده
زیر کشت قرار خواهند گرفت ، زیرا هم سطح زندگی مردم منظمأً
بالا تر میرود ، هم باصنعتی شدن مملکت که لازمه آن مکانیزه شدن
کشاورزی است امکانات زیادتری برای توسعه کشاورزی حاصل
میشود ، و هم مخصوصاً جمعیت مملکت پیوسته زیادتر میگردد .

بدیهی است هر قدر زمینهای زیادتری زیر کشت بروند ، و هر قدر فعالیت صنعتی زیادتر شود ، و هر قدر سطح زندگی و بهداشت مردم بالاتر رود ، احتیاج روزانه به آب در تمام این رشته‌ها افزایش مییابد ، در صورتیکه در مقابل این افزایش منظم نیاز بآب ، بر اثر وضع جغرافیائی و اقلیمی فلات ایران مقدار آبی که هر ساله از آسمان بر کشور ما نازل میشود ثابت است و تغییری نمیکند ، و تازه خطر خشکسالی نیز همواره وجود دارد . این مقدار آب از نظر علمی حساب شده و معین است ؛ بطور کلی در مملکت ما در نواحی دریای خزر حد متوسط باران در سال یک متر ، در نیمی از کشور بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ میلیمتر و در یک ثلث آن فقط در حدود ۱۰۰ میلیمتر است ، و در ناحیه‌ای مانند یزد این رقم حتی از ۶۰ میلیمتر در سال تجاوز نمیکند .

بنابراین مقدار آبی که ما هر ساله میتوانیم در اختیار داشته باشیم ثابت و معین است . البته میتوان پیش بینی کرد که علم و صنعت و تکنیک بزودی راه حلی که از لحاظ اقتصادی قابل قبول باشد برای تبدیل آب شور بآب شیرین پیدا کنند . ولی اشکال ما درین مورد این است که فلات ایران در حد متوسط در یک هزار متر بالای سطح دریا قرار گرفته است ، و بفرض هم که راه حلی اقتصادی برای شیرین کردن آب دریا پیدا شود تلمبه زدن آب از مسافتات زیاد و در چنین ارتفاعی برای استفاده از آن در امر زراعت مسلماً جنبه اقتصادی نخواهد داشت . در این صورت ما باید از دو راه اقدام کنیم : اول اینکه کلیه منابع آب را در سراسر مملکت ملی کنیم ، زیرا مسلم است که هر قطره آب در مملکت بتمام مملکت و بهمه جامعه تعلق دارد . دوم اینکه

سعی کنیم در آینده صنایعی را که بخصوص احتیاج بمصرف آب دارد تا آنجا که ممکن باشد در مناطق ساحلی خود مان ایجاد کنیم، تا بدین ترتیب آب دریا در صورت شیرین شدن بلافاصله بتواند مورد استفاده کارخانه ها قرار گیرد. البته هوای سواحل خلیج فارس که باید این نوع کارخانه ها در آن ایجاد شوند غالباً خیلی گرم است، ولی با وسایل فنی امروزی خنک کردن هوای داخل کارخانه ها و نیز مطبوع کردن هوای داخل منازل مسکونی کارگران و سایر افرادی که در این صنایع کار میکنند دشوار نیست.

ملی کردن آب در کشور گذشته از آنکه مطابق با مصالح عالیه ملی ماست، با روح و مفهوم تعالیم اسلامی نیز تطبیق دارد، زیرا در احادیث اسلامی آمده است که: «مسلمانان در سه چیز با یکدیگر شریکند: آب و آتش و مراتع.»

احتیاجی بتذکر این حقیقت نیست که ریزشهای آسمانی که تبدیل بآب میشود چیزی است که افراد کشور در مورد آنها نه تلاشی بخرج میدهند و نه سرمایه گزاری میکنند، و همه این ها صرفاً عطیه الهی است که طبعاً تعلق بتمام ملت دارد. مایباید با استفاده از کاملترین اصول علمی و فنی، منابع آبهای سطحی و آبهای زیرزمینی و رودخانه ها و دریاچه های آب شیرین را در کشور خود دقیقاً برآورد و ثبت کنیم، سپس با حداکثر استفاده از تکنیک و صنعت آنها را با اصطلاح مهار نمائیم و با کمال صرفه جوئی و با حد اعلاّی بازده، بترتیب اولویت بمصرف رفع نیاز مندیهای خانگی و شهری و کشاورزی و صنعتی برسانیم. کمال مطلوب این است که توسعه منابع آب و انتقال آنها تا مجاورت

روستاها، بنحوی صورت گیرد که هریک از افراد ملت که از طریق کشاورزی زندگی میکنند، مقدار آب مورد نیاز خود را - نه بیشتر و نه کمتر - در فصل مساعد کاشت بدست آورد، و برخی عادلانه از این موهبت خداوندی و ثروت ملی بهره مند شود. همینطور به هر فرد دیگر ایرانی، چه برای نوشیدنش، چه برای نظافتش، چه برای مصارف صنعتی، بتناسب کار و احتیاجش آب تحویل شود، تا این ماده حیاتی که اساس زندگی است بیجهت بهدر نرفته باشد.

در تأمین این منظور میباید در قوانین و مقرراتی که در گذشته حاکم بر منابع آب و نحوه توسعه و بهره برداری از آن بوده تجدید نظر کلی بعمل آید. از آغاز مشروطیت ایران درسی و هشت قانون بطور مستقیم و غیرمستقیم بمسائل مربوط بآب اشاره شده است که آخرین آنها قانون مربوطه به بهره برداری و نظارت آبهای زیر زمینی است. ولی هیچکدام از این قوانین برای تأمین کامل منافع ملی ما درین زمینه کافی نیست.

حتی بسیاری از مقرراتی که اکنون مورد اجرا است، مانع بزرگی در راه توسعه منابع آب سطحی و احداث سدهای مخزنی بوجود آورده و باعث شده است که با تلف شدن آبی که با زحمت بسیار و سرمایه گزاریهای سنگین تقریباً بطور رایگان بدست معدودی از صاحبان حقا به میرسد، و با قوانین موجود در کیفیت مصرف و تعیین اولویت های برنامه کشت و کشاورزی، قسمتی از ثمره فعالیتها و سرمایه گزاریهای دولت بهدر برود.

بنابر این ضرورت دارد که دولت سیاست دراز مدتی را در مورد اصول حاکم بر برنامه های توسعه منابع آب با توجه باینکه در

کلیه قوانین موضوعه و همه اقداماتی که بعمل میآید اساس کار توزیع هرچه عادلانه تر ثروت ملی و استفاده افراد از مواهب و منابع طبیعی به تناسب نیاز مشروع و اندازه تلاش و کار آنها باشد، در نظر گیرد و بمورد اجرا در آورد.

اصول چنین سیاستی عبارت است از: نظارت دولت بر تأمین و تنظیم آب مورد احتیاج کشاورزی اعم از کشت زمستانی یا تابستانی یا باغ داری با توجه به امکانات فنی و مالی و محلی، ایجاد سازمانهای آب منطقه‌ای و مؤسسات تعاونی تأمین و توزیع آب، اجرای طرحهای مهار کردن آبهای سطحی و ذخیره آنها، استخراج صحیح آبهای زیرزمینی و بهره برداری از آنها. باید در نظر گرفته شود که هر فرد ایرانی حق دارد تا حد نیازمند بهای واقعی و معقول خود برای مصارف خانگی یا کشاورزی یا صنعتی از آبهای مملکت استفاده کند، ولی این حق قابل تملک نیست و هیچ کس مجاز نیست قسمتی از این ثروت ملی را عمداً یا سهواً تلف کند، یا آنرا بصورت غیر قابل استفاده در آورد، یا از راه احتکار وسیله معاملات بازرگانی و تحصیل سود قرار دهد. دولت مکلف است با تهیه طرحهای مهار کردن آب رودخانه‌ها و سیلابها و کشف آبخانه‌های زیر زمینی از لحاظ کمی و کیفی و تعیین و تشخیص اولویت اقتصادی و فنی و اجتماعی هر یک از این طرحها در چهار چوب طرح کلی اقتصادی مملکت و اجرای آنها طبق برنامه‌های آبادانی که با در نظر گرفتن کلیه امکانات مالی و عوامل انسانی قابل تجهیز کشور تدوین میشود ملت را بعد اعلای استحصال با حداقل سرمایه‌گذاری و با ارزانترین قیمت و در کوتاه‌ترین مدت ممکن از این ثروت خداداد مالی بهره‌مند سازد. دولت مکلف است با ایجاد نظام نوین آبیاری و

کشاورزی و تعمیر آموزش کشاورزی در سراسر روستاها و بکاربردن
تکنیکهای جدید و نسخ روشهای کهنه برنامه‌های توسعه منابع آب
و خالد را بنحوی تنظیم و اجرا نماید که در نتیجه آنها طریقه‌های قدیمی
آبیاری و کشاورزی کاملاً منسوخ شود و جای خود را بروشهای
جدید بسپارد و سرمایه‌گذاری در توسعه منابع آب و توسعه کشاورزی
بتسبی انجام گیرد که درآمد متوسط سرانه در روستاها با درآمد سرانه
شهرنشینان تناسب عادلانه‌ای داشته باشد.

ملی شدن جنگلها و مراتع

اصل دوم از اصول ششگانه انقلاب که برای تصویب ملی در معرض سراجعه بآراء عمومی گذاشته شد اصل ملی شدن جنگلها و مراتع در سراسر کشور بود. با تصویب این اصل اکنون این منابع ثروت خداداد که حقاً متعلق بتمام ایران است بمالکیت عمومی و ملی درآمده است.

در تمام جهان، جنگل - در هر جا که وجود دارد - یکی از منابع ثروت ملی و بهره برداری اقتصادی و صنعتی است. البته از این حیث برخی از مناطق جهان موقعیت بسیار ممتازی دارند، بعضی بعکس دارای منابع جنگلی محدود هستند، و برخی از ممالک نیز اصولاً بکلی از داشتن این منبع ثروت محرومند. مثلاً کشور پهناور برزیل دارای منطقه جنگلی عظیمی است که وسعت آن بتنهائی معادل نیمی از وسعت اروپا است، هر چند که قسمت اعظم از این منطقه تا کنون دست نخورده مانده است.

در کشور کانادا تقریباً چهارصد میلیون هکتار جنگل وجود دارد. امریکای لاتین و افریقا هر کدام تقریباً دارای هشتصد میلیون هکتار جنگل هستند. بطور کلی در روی زمین در حدود چهار میلیارد هکتار جنگل هست که قسمتی از آن برای مصارف مختلف صنعتی بخصوص

صنایع چوب و صنایع کاغذ سازی و صنایع شیمیائی و تهیه ذغال مورد استفاده قرار دارد ، و قسمت مهم دیگر هنوز دست نخورده است .
کشور ما ازین حیث یک کشور خیلی غنی نیست ، معهدادارای اراضی جنگلی نسبتاً وسیعی است که میتواند منبع قابل توجهی در ثروت ملی بشمار آید .

مناطق کرانه دریای خزر و داسنه ها شمالی البرز از آستارا تا بجنورد که مانند کمربند سبزی ناحیه جنوبی بحر خزر را فرا گرفته ، پوشیده از جنگلهائی است که مساحت آن ها به ... ر . . ۳۴۰ هکتار بالغ میشود . قسمتی ازین مساحت جنگلهای عالی و قابل بهره برداری صنعتی و قسمت دیگر آن اراضی عادی جنگلی و بوته زارها و جنگلهائی است که بر اثر سوء استفاده های گذشته فعلاً قابل بهره برداری نیست .

بغیر ازین منطقه اصلی ، در مناطق مختلف غرب و شرق و جنوب و مرکز ایران مناطق جنگلی دیگری وجود دارند که بیشتر آنها را جنگلهای تنک و کم درخت تشکیل داده اند . غالب این جنگلهای بقایای جنگلهای انبوه سابق هستند که نوعاً بر اثر قطع درختان و ذغالسوزی و چرای دام بوضع نامطلوبی درآمده اند ، و اکنون جز جنبه های حفاظتی ارزش اقتصادی زیاد ندارند .

این مناطق مشتملند بر : جنگلهای بلوط در مغرب و جنوب غربی ، جنگلهای پسته و بادام ، جنگلهای گرمسیری و جنگلهای نواحی کویری و آهکی و کوهستانی ، جنگلهای حوزه دریای عمان . ازین جنگلهای مجموعاً بیش از دو یا سه میلیون هکتار را جنگل واقعی محسوب نمیتوان داشت .

ایسته در گذشته وضع کشور ما از نظر جنگل خیلی بهتر ازین بوده است .
شواهد متعدد تاریخی که در دست ما است حکایت از آن دارد که
در قدیم نواحی پهناوری از ایران پوشیده از جنگلهای سرسبز و انبوه
بوده است . در اوستا چند بار به جنگلهای خرم اشاره شده . هرودوت در شرح
سفر جنگی خشایارشا بیونان از وسعت نواحی جنگلی ایران سخن
میگوید . ناصر خسرو در سفرنامه خود حکایت میکند که در مسیر خویش
در نواحی غربی کشور چندین روز از زیر شاخ و برگ درختان عبور میکرده
است . ابن بطوطه سیاح معروف مراکشی قرن هشتم هجری در شرح
سفر خود بایران مینویسد که کوهستانهای غربی این کشور را بخصوص
در منطقه لرستان پوشیده از درختان انبوه بادام و بلوط دیده است .
حتی تا قرون اخیر ، فلات ایران خیلی خرمتر و سرسبزتر از
امروز بوده است . در عالم آرای عباسی در شرح لشکر کشی شاه عباس
بخراسان برای راندن ازبکان ، نوشته شده که الهوردی خان والی فارس
خود را در مدت دو هفته از شیراز به بسطام که اردوگاه شاه عباس بود
رسانید و قسمت مهمی از این مسیر را در کناره کویر از میان جنگلهای
بادام کوهی عبور کرد .

سفرنامه « سون هدین » جهانگرد و دانشمند معروف سوئدی که
در قرن گذشته بایران و آسیای مرکزی مسافرت کرد نیز حاکی است
که وی در آن موقع در کناره شمالی کویر بزرگ ایران مناطق جنگلی
دیده است .

علاقه بحفظ جنگلهای طبیعی و حتی ایجاد جنگلهای مصنوعی
از دوران باستانی از سنن مذهبی و حکومتی ایرانیان بوده است . مثلاً
هرودوت نامه ای را از داریوش هخامنشی نقل میکند که وی به شهر بان

(ساتراپ) خود نوشته و در آن دربارهٔ ایجاد جنگلهای مصنوعی از درختان میوه مختلف و استفاده از بذر نباتات مفید بدین منظور، بوی دستورهای مشروحی داده است.

نکته مهم این است که در تاریخ باستانی ایران هیچ سندی که حاکی از مالکیت خصوصی بر جنگل باشد در دست نیست. در اصول اسلامی نیز نه تنها چنین مالکیتی تجویز نشده، بلکه بالعکس، چه از سوابق تاریخی و چه از موازین فقه اسلامی خلاف این نظر استنباط میشود. مثلاً تاریخ حکایت میکند که هنگامی که مسلمانان عراق را فتح کردند، خلیفه دوم بنا بتوصیهٔ حضرت علی علیه السلام و براساس یکی از آیات قرآنی، قسمتی از زمینهای کشاورزی را بین زارعین تقسیم کرد و در عوض بر هر کدام از آنها مالیاتی بنفع بیت‌المال وضع نمود، ولی درین تقسیم هفت طبقه از این اراضی از مالکیت خصوصی مستثنی شدند و در اختیار دولت قرار گرفتند که سه طبقه اول آن رودخانه‌ها و نهرها، جنگلها و مراتع و بیشه‌ها، مردابها و نیزارها بودند. یکی از انتقاد هائی که بر خلیفه سوم وارد آورده اند همین است که وی برخلاف این سنت قسمتی از مراتع عمومی را به برخی از متنفذان خاندان اموی بخشید.

بنابراین مالکیت خصوصی بر جنگلها نه فقط امری غیر منطقی و خلاف تعلیمات عالیه اسلامی است، بلکه با سوابق عملی تاریخ اسلامی نیز مبیانت دارد.

شک نیست که قسمت مهمی از جنگلهای ایران بر اثر تاخت و تازهای مختلف بخصوص هجوم مغول از میان رفت، زیرا طبعاً نا

ویران شدن شهرها و روستاها و قتل عام ساکنان آنها، نواحی آباد و سرسبز نیز تدریجاً دچار ویرانی و خشکی شد.

ولی گذشته ازین عامل، علت اصلی نابودی و ویرانی جنگلها رامیپاید وضع نابسامانی دانست که نتیجه سوء استفاده مالکان جنگلها یا بعبارت صحیحتر مدعیان چنین مالکیتی بوده است، زیرا این مالکان که غالباً بر اثر رواج اصول ملوک الطوائفی و خان خانی، یا بر اثر ضعف و فساد حکومت مرکزی، یا باتبانی با حکام و مأموران، مناطق جنگلی وسیعی را تحت مالکیت خود در میآوردند بدون کمترین علاقه ای بحفظ این جنگلها یا رعایت کمترین اصول فنی و علمی، درختان را برای تأمین سوخت یا تهیه ذغال میسوزاندند، و چون جای این درختان چیزی کاشته نمیشد پس از مدت کوتاهی ریگ و شن جای آنها را میگرفت و غالباً ازین راه حتی آبادیهای بزرگ از میان میرفت، زیرا دیگر جنگلی بر سر راه آنها نبود که مانع حرکت ریگها شود. از طرف دیگر بر اثر قطع منظم این درختان رطوبت هوا بسیار کم میشد و در نتیجه دیگر منطقه خشک و کویر مرکزی نمیتوانست درختان تازه ای را در خود پرورش دهد، در حالیکه بسیاری از درختانی که سابقاً در این مناطق میروئیدند از پسته های کوهی معروف ایران بودند که بازارهای فروش خوبی برای آنها وجود داشت. اکنون نیز در مناطق کویر گاه بگاه تک درختهایی از چوبی که بدان تاق یا گز میگویند دیده میشود که بقایای همان جنگلهای قدیم هستند.

در دوران قاجاریه بر اثر ضعف یا عدم توجه حکومت مرکزی و یا سوء استفاده های حکام محلی وضع جنگل در ایران روز بروز بصورت

تا مطلوبتری در آمد ، بطوریکه در صورت ادامه آن وضع اصولاً جنگلهای ایران در خطر انهدام و نابودی بودند .

تا سال ۱۳۸۳ شمسی در هیچیک از مدارك دولتی کشور نشانی که حاکی از توجه به جنگلهای مملکت باشد نمیتوان یافت ، اما ازین سال ببعد بعثت آنکه آمار گمرکی ایران توسط مستشاران خارجی با سلوب اروپائی تنظیم شد آماری از صادرات ذغال ایران در دست است که توجه بدان میتواند تا حد زیادی علت وضع نابسامان کنونی جنگلهای مملکت و لطمات جبران ناپذیری را که در یک قرن اخیر بدین منبع مهم ثروت ملی ما وارد آمده روشن کند .

طبق این آمار ، مقدار ذغالی که در ده ساله ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۱ رسماً از ایران صادر شده در حدود ۳۳۰۰۰ تن بوده ، و میتوان تخمین زد که با عدم امنیت آن زمان و نبودن مرزبانی مجهز ، بیش از این مقدار بطور قاچاق به خارج رفته باشد . از طرف دیگر میزان مصرف داخلی طبعاً کمتر از میزان صادرات نبوده است . با این احتساب میتوان حداقل ذغال تهیه شده در کشور را درین مدت یکصد و سی هزار تن دانست که باید مقدار درختی را که برای مصارف نجاری و سوخت غیر ذغالی قطع شده نیز بد رختانی که برای تهیه این مقدار ذغال بریده شده اند افزود . بدیهی است تهیه این ذغالها با منتهای بی مبالائی و با وحشیانه ترین طرز استفاده از درختان جنگلی ، یعنی با قطع کامل درختان آنها برای استفاده از سرشاخه های آنها صورت گرفته است ، بخصوص که متأسفانه قسمت مهمی از این انهدام درختان نتیجه شیوع فوق العاده تریاک و قلیان بوده که احتیاج به ذغال چوب داشته و چنین ذغالی فقط از قسمت کوچکی از درخت بدست میآمده است . بدیهی است در آن

دوران آشفته و باصطلاح بی حساب و کتاب ، بجای هیچکدام از این درختان که قطع میشد درخت تازه‌ای نشانده نمیشد . در واقع آن کاری که میشد استفاده مشروع و منطقی از جنگل نبود ، یک نوع غارتگری بیرحمانه و وحشیانه بود .

در سال ۱۳۹۹ وزارت فلاحت وقت سازمان کوچکی بوجود آورد که وظیفه آن تهیه نقشه و تفکیک جنگلهای خالصه از جنگلهای خصوصی و تشخیص حدود جنگلهای دست نخورده بود . عده کارمندان این سازمان در منطقه شمال یعنی منطقه جنگلی اصلی کشور فقط چهار نفر بود که ریاست آنرا یک نفر اتریشی که بعداً تبعه ایران شد بعهده داشت . از اوائل سال ۱۳۰۳ عده‌ای از طرف این سازمان بنام قراول برای جنگلهای شمال بکار گماشته شدند . این اداره تا سال ۱۳۱۰ مشغول کار بود و در این سال فارغ التحصیلهای کلاس تربیت جنگلبانی که بتازگی تأسیس شده بود بسمت پاسبان جنگل بانجام وظیفه پرداختند .

در سال ۱۳۱۹ در تهران اداره‌ای بنام اداره جنگلبانی تأسیس شد که ریاست آن را مهندس کریم ساعی که بر اثر یک حادثه هواپیمائی بقتل رسید و اکنون یکی از جنگلهای مصنوعی تهران بنام او خوانده میشود بعهده داشت . در سال ۱۳۲۱ این اداره تبدیل باداره کل جنگلها شد و در اختیار وزارت کشاورزی که بتازگی ایجاد شده بود قرار گرفت و وظیفه نظارت بر امر قطع و حمل و صدور چوب و تهیه هیزم و ذغال و کشت درختان تازه جنگلی و پیوند آنها ، و نیز تعقیب متخلفین و مسئولین آتش سوزی و بازرسی حمل چوب بدان محول گردید .

در سال ۱۳۲۱ اولین قانون جنگل بتصویب مجلس رسید و

در همان سال نخستین کلاس کمک مهندسی برای امور جنگل و اولین آموزشگاه جنگلبانی تأسیس شد که فارغ التحصیلان آن بمناطق شمالی کشور اعزام گردیدند. در سال ۱۳۳۰ شورائی بنام شورای عالی جنگل مرکب از مهندسین و کارشناسان امور جنگلبانی ایجاد شد و در سال ۱۳۳۷ برای اولین بار طرحهای جنگلداری برای اجرای روشهای صحیح بهره برداری از جنگلهای شمال تنظیم گردید.

ولی با تمام این اقداماتی که صورت میگرفت، اشکال اصلی بحال خود باقی بود، و آن وجود مالکیتهای خصوصی بر جنگلها بود که مانع جلوگیری از انهدام منظم این جنگلها میشد، زیرا این مالکین بمنظور استفاده بیشتر و بی دردسرتربجای اینکه طبق اصول ومحاسبات علمی دست بقطع درختان بزنند، هر قسمتهائی از جنگل را که نزدیکتر بجاده بود میسوزانند یا درختهای آنها میانداختند و سپس آنها بحال خود رها میکردند و بسراغ نواحی بعد از آن میرفتند. سازمان جنگلبانی نیز بفرض هم که تمام سعی خود را بکار میبرد چاره ای نداشت جز آنکه فقط بدریافت عوارض قانونی و انجام عملیات نشانه گذاری در جنگلها اکتفا کند، زیرا در هر نقطه ای که برنامه قرق جنگل یا جنگلکاری طرح ریزی میشد، این سازمان با مخالفتها یا کارشکنیهای مدعیان مالکیت و نفوذ اشخاص سرشناس محلی روبرو میشد.

بدین جهت بود که در سال ۱۳۴۱، همزمان باتنظیم واجرای طرحهای اساسی اصلاحات ارضی، تصمیم گرفتم یکبار برای همیشه بدین وضع نا رهنجا که حاصل آن نابودی تدریجی معادن طلای سبز ایران بود خاتمه دهم، زیرا این وضعی بود که بر اساسی بکلی غیر عادلانه و نامشروع بوجود آمده بود. انقلاب اجتماعی ما بر این اصل

متکی بود که هر کس فقط در مقابل کاری که میکند از تلاش و کوشش خویش بهره ببرد. ولی در ایجاد جنگل هیچکس زحمتی نکشیده است تا حق چنین بهره برداری را داشته باشد. چنانکه در همان موقع متذکر شدم: «جنگل ثروتی است خداداده که کسی در رشد و نمو آن زحمتی نکشیده و آنرا فقط طبیعت بوجود آورده است. بنابراین کاملاً منطقی است که آن چیزیکه طبیعت برای یک کشور بوجود آورده متعلق بعموم افراد آن کشور باشد.»

براین اساس، در طرح مواد شش گانه انقلاب در نوزدهم دی ماه ۱۳۴۱ اصل ملی شدن جنگلها را بعنوان دومین اصل انقلاب و بلافاصله پس از اصل اصلاحات اراضی برای تصویب بملت ایران عرضه داشتم، و در تعقیب تصویب ملی، تصویبنامه قانونی ملی شدن جنگلهای کشور در بیست و هفتم بهمن ماه ۱۳۴۱ بتصویب دولت رسید که بموجب آن از تاریخ صدور آن تصویبنامه کلیه جنگلها و مراتع و بیشه های طبیعی و اراضی جنگلی کشور جزء اموال عمومی منظور و متعلق بدولت محسوب میشد، ولو اینکه قبل از این تاریخ افرادی آنها متصرف شده و سند مالکیت گرفته باشند. حفظ و احیاء و توسعه این منابع و بهره برداری از آن بعهده سازمان جنگلبانی ایران محول گردید.

طبق این قانون مقرر شد املاک اشخاصی که دارای سند مالکیت بنام جنگل هستند، یا از مراجع قضائی حکم قطعی دال بر مالکیت آن بنام جنگل صادر شده، یا دارای حکم قطعی از هیئتهای رسیدگی املاک و اگذاری بنام جنگل هستند، بقیمت عادلانه ای که در همان قانون معین شده بود از ایشان بازخرید گردد. نظیر این تصمیم، در

همین قانون ، در مورد کسانی که مراتع مشجر در محدوده اسناد مالکیت خود دارند ، یا بنام مرتع مشجر دارای سند مالکیت رسمی جداگانه ای هستند ، یا از مراجع قضائی یا هیئتهای رسیدگی املاک واگذاری حکم قطعی دال بر مالکیت آنها صادر شده ، اتخاذ گردید .

با وضع این قانون جنگلهای کشور بمالکیت ملی در آمد و بلافاصله طرحهای وسیعی برای حفظ و حراست و توسعه آنها و ایجاد جنگلهای مصنوعی تنظیم و بمورد اجرا گذاشته شد . در عین حال برای آنکه از تجاوز بچنگلها و مراتع وانهدام مناطق جنگلی جلوگیری شود گارد مسلح جنگلبانی مرکب از افسران و درجه داران ارتش و سربازان وظیفه مأموریت حفظ جنگلهای کشور را بعهده گرفت . در جنگلهای مناطق عشایری نیز عده ای از جنگل نشینان بنام راهنما های محلی استخدام شدند تا با جنگلبانان همکاری کنند .

بمنظور تکمیل اطلاعات و تجارب مربوط بچنگلبانی ، تعدادی مهندس و کمک مهندس بکشورهای خارجی اعزام شده اند . کادر فنی وزارت کشاورزی درین مورد هم اکنون در حدود ۱۵۰۰ کمک مهندس و جنگلبان تربیت شده دارد .

برای احیاء جنگلهای مخروبه ، تا بحال در ۵۶۰ قطعه از این جنگلها بمساحت ۱۸۰۰۰ هکتار قرق اعلام شده و برای تولید نهالهای مناسب احیای این جنگلها در ۲۶ نقطه کشور در حدود ۹ میلیون اصله نهال کاشته شده است .

از لحاظ فنی ، بهره برداری بروش سابق تا حد زیادی منسوخ شده و روشهای مدرن و مکانیزه جای آنها را گرفته است .

بمنظور یکنواخت کردن روشهای بهره برداری از جنگل، تا کنون ۷۸ طرح جنگلداری در مساحتی بیش از ۲۱۰۰۰۰ هکتار از جنگلهای شمال ایران تنظیم شده که ۴۸ طرح آن هم اکنون مورد اجرا قرار گرفته است. با اجرای این طرحها فعلا میتوان کلیه مایحتاج کشور را که بالغ بر ۳۰۰۰۰۰ متر مکعب درخت در سال است تأمین نمود. علاوه بر این سالانه ۲۰۰۰۰۰ تن ذغال مورد مصرف کشور از طریق طرحهای جنگلداری در شمال تهیه و بتمام نقاط کشور حمل میشود. برای حفظ جنگلهای تنک حوزههای غربی و جنوبی و مرکزی کشور، تهیه ذغال از این جنگلها ممنوع شده و ذغال مورد احتیاج اهالی این مناطق از محل طرحهای جنگلداری و مازاد جنگلهای شمال تهیه و تأمین میشود.

باید تذکر داد که در نیازمندیهای عمومی بمصرف ذغال، بر اثر توسعه روز افزون وسایل سوخت نفت در سالهای اخیر تقلیل فاحشی روی داده است و این موضوع به حفظ جنگلها تا حد زیادی کمک میکند. علاوه بر مراقبت در حفظ جنگلهای طبیعی موجود، سازمان جنگلبانی از مدتی پیش دست بکار تهیه جنگلهای مصنوعی شده است، بطوریکه تا کنون در منطقه غرب تهران و در جادههای بین تهران و چالوس و تهران و رشت و حوزه مازندران و حوزه گرگان جنگل کاری مصنوعی شده و جنگلهای مصنوعی محدودتری نیز در خوزستان و کردستان و رضائیه ایجاد گردیده است. البته باید متذکر شوم که کارهایی که تا کنون درین مورد شده است بهیچوجه مراقب نمیکند، زیرا آنچه میباید درآینده درین زمینه انجام گیرد بسیار وسیعتر و بیشتر از این است. انتظار من این است که بمحض آنکه امکانات فنی اجازه

دهد و مخصوصاً کادر متخصص لازم فراهم گردد، تا آنجا که حقیقتاً قدرت بشر و ممکنات طبیعی و متأسفانه فرسایش زمین که عامل منفی مهمی در این مورد است اجازه دهد، چه از لحاظ اصلاح وضع جنگلهای طبیعی موجود و چه از راه ایجاد جنگلهای مصنوعی، بقدری پیشرفت حاصل شود که دوباره جنگلهای مملکت ما کاملاً احیاء شود و رونق و خرمی گذشته ازین بابت بسرزمین ما باز گردد.

* * *

بموازات توضیحاتی که درباره جنگلهای ایران داده شد، لازم است در مورد مراتع ایران که آنها نیز بموجب اصول انقلاب ششم بهمن ملی اعلام شده اند توضیح لازم داده شود. از وسعت این مراتع هنوز آمار دقیقی در دست نیست، ولی طبق برآوردهائی که شده تقریباً هشت میلیون هکتار مراتع خوب یا متوسط و در حدود ده میلیون هکتار مراتع مشجر جنگلی در کشور ما وجود دارد، و بقیه مراتع مخروطی یا منحنی و یا اراضی نیمه بایری است که از آنها برای چرا بطور محدودی استفاده میشود.

بهترین مراتع ایران را طبعاً در نواحی دریای خزر و نیز در قسمتی از مناطق غربی و شمال غربی ایران میتوان یافت. مراتع سایر قسمتهای کشور غالباً از گیاهانی پوشیده شده اند که بر حسب گرمسیر بودن یا سردسیر بودن نواحی در فصول مختلف میرویند و چراگاههای موقتی بوجود میآورند و غالباً بعلت زیادی چرا بسرعت رو بزوال میروند. غالب چراگاههای ایران در حال حاضر بعلت تأثیر آب و هوای خشک ویدی طرز استفاده ای که از آنها میشود دارای گیاهان خشن و ناسرغوب هستند و آثار فرسایش در بسیاری از آنها دیده میشود. در عوض مراتع

کم وسعتی نیز در داخل بعضی از دره ها و اراضی پست یافت میشوند که از زیادی رطوبت بصورت مرداب درآمدہ اند .

با توجه باینکه مراتع مرغوب ایران بیشتر در شمال و مغرب کشور یعنی در اطراف و دنباله رشته کوههای مرتفع البرز و زاگرس قرار گرفته اند ، دامداری ایران نیز بیشتر در این نقاط متمرکز شده و مراتع قشلاقی مهم از قبیل دشت سرخس و دشت گرگان و دشت مغان و مراتع زمستانی خوزستان و بختیاری در همین نقاط واقع شده اند . باید تذکر داد که از حیث ظرفیت مراتع ایران میتوانند تقریباً نصف خوراک دامهای موجود کشور را تأمین کنند ، و بنابراین همواره برای مراتع دوبرابر ظرفیت آنها برای چرا فشار وارد میآید . در نتیجه غالب آنها سریعاً رو بانهطاط و زوال میروند ، و در عین حال دامهای موجود کشور نیز پیوسته نیمسیر و لاغر میمانند و در معرض ابتلاء بانواع بیماریها قرار میگیرند .

تا قبل از ملی شدن مراتع ، بیشتر چراگاهها در مالکیتهای خصوصی بود و فقط مراتع محدودی تعلق بدولت داشت . در نتیجه دامداران مجبور بودند به تحمیلات گوناگون مالکین مراتع تن در دهند . در عین حال چون بر اثر مکانیزه شدن تدریجی کشاورزی وسعت این مراتع پیوسته در حال کاهش بود دامداران دچار مضیقہ بیشتری شده و بناچار مراتع را با مال الاجاره زیادتر و بمدت محدودتری اجاره میکردند . گاه نیز اتفاق میافتاد که اشخاص متنفذ و متمکن مراتع خصوصی یا خالصه را اجاره کرده و بنوبه خود آنها را بدامداران کوچک و ضعیف بمبالغ بیشتری اجاره میدادند و در نتیجه دامداران نیز مجبور میشدند بطور غیر مستقیم این افزایش اجاره بها را از مصرف کنندگان

دریافت دارند و قیمت محصولات دامی را مرتباً ترقی دهند. از طرفی
مالکین خصوصی گاهی مراتع طبیعی را بحیل خود مورد استفاده‌های
دیگر قرار میدادند و دامداران ناگزیر بچراگاه‌های دیگر هجوم میبردند
وبالتیجه این مراتع بر اثر چرای بیش از حد ظرفیت روبزوال میگذاشتند.
بطور کلی بهره برداری مستقیم و غیر مستقیم از مراتع طبیعی تابع
منافع و سودجویی عده محدودی بود که طبعاً فکرمنافع اجتماع جایی
در محاسبات آنها نداشت.

با اعلام ملی شدن مراتع در سراسر کشور، این وضع نامطلوب
برای همیشه از میان رفت. این تغییر انقلابی نه فقط منطبق با مصالح
مالی ایران بود، بلکه اقدامی بود که در جهت موازین و تعالیم اسلامی
صورت میگرفت. قبلاً در بحث مربوط به نظام نوین آب در ایران
بدین حدیث اشاره کردم که: «مسلمانان در آب و آتش و چراگاه
شرکت عام دارند». اصولاً مطابق موازین فقه اسلامی جنگل و مرتع
نمیتواند مورد مالکیت خصوصی قرار گیرد، زیرا اساس مالکیت زمین
در اسلام کاری است که بر روی زمین انجام میگردد، و بهمین جهت
در صدر اسلام استفاده از مراتع حق همه مردم بود.

پس از ملی شدن این منبع ثروت طبیعی و خداداد کشور
و کوتاه شدن دست مالکین متنفذی که هیچ زحمتی در این مورد
نکشیده بودند، مراتع جهت چرا توسط سازمانهای مسئول دولتی
مستقیماً در اختیار دامداران گذاشته شد و عوایدی که توسط مالکین
بنام علف چر و حق المرتع و آب چر از دامداران دریافت میشد لغو
گردید، و با آزاد گذاردن چرا بطور رایگان در تحت شرایط و مقررات
فنی بهیالا رفتن سطح زندگی دامداران کمک مؤثری شد و در عین

حال از ترفی بیدلیل قیمت محصولات دامی جلوگیری بعمل آمد .
بعلاوه دامداران متوجه شدند که هر قدر اصول مرتع داری را بهتر
رعایت کنند و بیشتر در حفظ مراتع بکوشند خود آنها ازین بابت
بیشتر سود خواهند برد . از طرف دیگر با ملی شدن مراتع دست
سازمان های مسئول در اقدامات عمرانی و ایجاد تأسیسات و تجهیزات
لازم از قبیل چاه و آبشخوار و پناهگاه باز شد ، و طرحهای لازم برای
علوفه کاری بیشتر جهت تأمین خوراک دامها تنظیم گردید ، و برای
رفع کمبود خوراک دامی کوشش شد که امور دامپروری با کشاورزی
تلفیق گردد .

درباره نوع دامداری ، باید گفت که متأسفانه تاچندی پیش
روشهای معمول کشور ما همان روشهای چند هزار ساله بیلاق و تشلاق
و استفاده ساده و ابتدائی از طبیعت بود ، و فقط مدت کوتاهی است که
کارهای اساسی از قبیل سباززه صحیح با بیماریهای دامی و وارد کردن
نژادهای جدید و ساختن آغل و اصطبل بر طبق اصول جدید فنی و
استفاده بهتر از محصولات دامی آغاز شده است . با این وصف دامداری
در دهات و بین عشایر کشور هنوز وضع گسترشی یعنی صورت پراکنده
دارد و سرمایه گزاری و بهبود تکنیکی کار چنانکه باید مورد رعایت
قرار نگرفته است . دامداران به اصلاح خوراک دامها کمتر توجه دارند
و فقط در صدد افزایش تعداد دامهای خویش هستند . بعلاوه اصول
صحیح مرتع داری کمتر رعایت میشود . از طرف دیگر بعلمت از دیاد
روز افزون ماشینهای کشاورزی پیوسته مراتع بیشتری تبدیل بمزارع
و باغات میشوند . برای مواجهه با این وضع میباید اولاً در حفظ آنچه
از مراتع طبیعی باقی مانده کوشش کامل شود ، ثانیاً بلافاصله طرحهای

کوتاه مدتی برای بهبود و احیای مراتع طبیعی به‌مورد اجرا گذاشته شوند، ثالثاً طرح‌های طویل‌المدتی جهت بهبود اساسی وضع مراتع و دامداری تنظیم و عملی گردند که در نتیجه اجرای آنها، علاوه بر چرای دامها در مراتع طبیعی باندازه‌ای که با ظرفیت این مراتع تطبیق کند در توسعه زراعت علوفه اقدام شود و بجای اینکه دام بچرا برود حتی المقدور خوراک در داخل اصطبل برای آن فراهم آید، و طبعاً در این صورت میباید سعی شود که مواد این خوراک از لحاظ شیمیائی و تأمین احتیاج بدنی و تقویت دام بهترین ترکیب را داشته باشد.

بطور کلی اصول طرح‌های کوتاه مدت و طویل‌المدتی که برای بهبود وضع مراتع و پیشرفت فن دامداری تنظیم و اجرا میشود، میباید عبارت باشد از: جلوگیری از چرای زیاده از ظرفیت دامها در مراتع و ایجاد موازنه بین تعداد دامهای موجود و میزان بازده چراگاهها، تأمین کسری و کمبود خوراک دامها از طریق توسعه علوفه کاری و تعلیم طرز استفاده از سایر مواد خوراکی بکشاورزان و دامداران، کشت نباتات مقاوم در مقابل عوامل نامساعد طبیعی در داخل مراتع، بذرافشانی دیم در مراتع، تلفیق دامداری با کشاورزی، متشکل ساختن دامداران در واحدها و شرکتهای بزرگ با سرمایه کافی برای اینکه بتوانند اقدامات عمرانی را مستقلاً طبق اصول فنی جدید و با اسلوب صحیح مرتع‌داری اجرا کنند، افزایش میزان تهیه و تولید انواع دیگر گوشت بمنظور کاستن از میزان احتیاج بگوشت گوسفند، تبدیل نژادهای فعلی بنژادهای مرغوب و اصیل، تربیت کادر کافی متخصص و مطلع در امر دامداری، بالا بردن سطح اطلاع فنی دامداران و کشاورزان علوفه‌کار.

برای آنکه برنامه‌های مربوطه بهبود وضع مراتع و دامداری بهترین صورتی طرح و اجرا شوند، لازم است از یکطرف کلیه مقررات و قوانین موجود که بنحوی از انحاء مربوط به مراتع میشوند هماهنگ و یکپارچه شوند، ثانیاً مقررات جامعی جهت حفاظت مراتع و بهره‌برداری کامل و صحیح از آنها وضع گردند و در صورت لزوم سازمانی بنام سازمان مراتع بوجود آید که وظیفه آن منحصراً حفظ و بهره‌برداری و اصلاح مراتع کشور و پیشرفت امور دامداری مملکت باشد.

بدیهی است در این راه میباید با عوامل مختلفی مبارزه شود که مهمترین آنها عبارتند از: عدم آشنائی غالب دامداران و عشایر با اصول جدید دامداری و پائین بودن سطح فرهنگ و سواد در نزد آنها، بی‌اطلاعی بسیاری از کشاورزان از امر کشت صحیح نباتات علوفه‌ای و برقراری تناوب در زراعات بوسیله داخل کردن نباتات علوفه‌ای در گردش زراعی، کمی آب مشروب برای دامها، قلت کادر متخصص فنی، کافی نبودن تعداد مراکز و ایستگاههای مطالعاتی و آزمایشی و تعلیمی. ولی تردیدی نیست که همه این مشکلات که حاصل وضع نامطلوب گذشته است، هم‌آهنگ با اصلاحات و تحولات فنی که در کلیه رشته‌ها در جریان است تدریجاً برطرف خواهد شد، و اکنون که مراتع کشور در صورت ملی یافته‌اند، سازمانهای صلاحیتدار دولتی برنامه‌های خود را در مورد اصلاح و بهبود وضع آنها با آخرین اصول فنی دنیای متمدنی تطبیق خواهند داد، و مسلماً درین راه کمک و همکاری خود مردم بهترین ضامن توفیق آنها خواهد بود.

فروش سهام کارخانه های دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی

فروش سهام کارخانجات دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی، سومین اصل از اصول ششگانه ای بود که در ششم بهمنماه ۱۳۴۱ بمعرض مراجعه بآراء عمومی گذاشته شد و مورد تصویب ملی قرار گرفت.

این اصل در واقع مکمل اصل اول یعنی اصلاحات ارضی بود، و منظور اساسی از آن این بود که قسمتی از اعتبارات لازم جهت اجرای قانون اصلاحات ارضی تأمین گردد. ولی در عین حال چندین نتیجه دیگر از آن مورد نظر بود که هر یک از آنها چه از نظر اقتصادی و چه از لحاظ اجتماعی اهمیت خاص دارد.

طبق قانون فروش سهام کارخانه های دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی، هه کارخانه دولتی که در اختیار وزارت اقتصاد بود و از کارخانه های صنایع قند، صنایع نساجی، صنایع مصالح ساختمانی، صنایع پنبه و نوغان، صنایع شیمیائی و مواد غذایی تشکیل میشد بصورت سهامی درآمد و سهام این کارخانه ها پشتوانه امر اصلاحات ارضی قرار گرفت. با انتشار این سهام، به مالکانی که املاک آنها طبق قانون اصلاحات ارضی بفروش میرسید امکان آن

داده شد که سرمایه‌های خود را با خرید سهام این کارخانه‌ها در کارهای تولیدی و صنعتی بکار اندازند، و از این طریق این سرمایه‌ها بجای آنکه راكد بمانند یا احياناً مورد معاملات غير سالم قرار گیرند در امور تولیدی مورد استفاده واقع شوند.

هدف دیگر این بود که با فروش کارخانه‌های دولتی این کارخانه‌ها بصورت شرکت سهامی اداره شوند و از این راه مردم در کارهای تولیدی و اقتصادی دخالت بیشتری داشته باشند، و این خود از مفاهیم اساسی اصول انقلاب بود.

برای تأمین این منظور شرکتی بنام «شرکت سهامی کارخانه‌های دولتی» از مجموع کارخانه‌هایی که بصورت شرکتهای سهامی درآمده بود تأسیس گردید که از سرمایه آن ۳۴ درصد مربوط بکارخانه‌های قند، ۳۸ درصد مربوط به کارخانه‌های نساجی، ۹ درصد مربوط بکارخانه‌های پنبه و نوغان، ۷ درصد مربوط بکارخانه‌های مصالح ساختمانی و ۳ درصد مربوط بکارخانه‌های شیمیائی و مواد غذایی است. قیمت کل این کارخانه‌ها ۷۷۰ میلیون ریال است که به ۱۰۰۰ سهم پنجاه هزار ریالی تقسیم شده است. سود این کارخانه‌ها از طرف بانک کشاورزی ایران نمایندگی دولت حد اقل بمیزان صدی شش در سال تضمین شده است.

شرکت سهامی کارخانه‌های ایران از بدو تأسیس خود موفق شده است با همکاری سازمان برنامه‌های مهمی در راه تکمیل و توسعه این کارخانه‌ها بردارد. در نتیجه این اقدامات محصول قند و شکر یازده کارخانه قند دولتی در سال از ۸۰۰ تن به ۱۰۰۰ تن افزایش یافته است. برای بهبود و توسعه فرآورده‌های کارخانه‌های

نساجی متعلق باین شرکت که سرمایه آنها دو میلیارد ریال و تعداد کارگران و کارمندانشان بیش از ۷۰۰ نفر است طرح پنجساله‌ای تهیه شده که با اجرای آن سود قابل توجهی بصاحبان سهام تعلق خواهد گرفت. همچنین در امر توسعه فعالیت کارخانه‌های صنایع پنبه، صنایع نوغان، صنایع شیمیائی و مواد غذایی و صنایع مصالح ساختمانی، برنامه‌های خاصی با مطالعات لازم تهیه و بمورد اجرا گذاشته شده است.

توجه باین رشته از صنایع، در واقع جزئی از طرح وسیعی است که بر اساس صنعتی شدن مملکت در مورد توسعه کلیه صنایع موجود و ایجاد صنایع جدید در دست اجرا است.

برای تسریع این توسعه صنعتی، دولت وظیفه خود را ازدو طریق انجام میدهد: یکی از راه ایجاد صنایع در بخش عمومی، دیگری بوسیله ایجاد یک محیط مساعد برای سرمایه گذاری خصوصی و حمایت و تشویق آن. در مواردی نیز بمنظور جلوگیری از انحصار و تعدیل قیمت‌ها و بهبود کیفیت کالا، دولت دوشادوش صنایع خصوصی بفعالیت صنعتی مبادرت میکند.

در مناطق دور و عقب افتاده کشور که ممکن است سرمایه گذاری در آنها از نظر خصوصی جالب نباشد، دولت موظف است در توسعه صنایعی که بتواند از منابع محلی استفاده کرده و موجب ازدیاد فعالیت اقتصادی و بالا بردن سطح درآمد در آن ناحیه شود اقدام نماید.

بهره برداری از همه فعالیت‌های صنعتی در درجه اول مستلزم ساختن زیربنای اقتصادی و اجتماعی استواری است که مهمترین اصول آن توسعه منظم راهها و بنادر و وسائل مخابراتی و ارتباطی و همچنین

تربیت کادرهای مجهز فنی و انجام مطالعات و تحقیقات وسیع صنعتی است. علاوه بر این اقدامات دیگری بمنظور حمایت و تشویق سرمایه‌گذاری برای توسعه صنعتی از طرف دولت لازم است که اصول آنها حمایت‌های گمرکی و معافیت‌های مالیاتی و پرداخت وام‌های صنعتی با شرایط آسان و کمک بصادرکنندگان و تضمین سرمایه‌های خارجی است.

بمنظور تجهیز حد اکثر منابع کشور برای تسریع توسعه اقتصادی و صنعتی، نقش مهمی بعهدده سرمایه‌گذارها و فعالیتهای خصوصی محول شده است. برای توسعه صنایع که بمنظور تسریع رشد اقتصادی کشور مفید و ضروری تشخیص داده میشوند، دولت کمال علاقه را دارد که سرمایه‌داران خصوصی اقدام بایجاد این صنایع بنمایند، لیکن اگر بعلت عدم تکافوی منابع مالی یا عدم تحصیل میزان سود کافی و یا بجهت دیگر سرمایه‌گذاران خصوصی پیشقدم برای ایجاد این صنایع نشوند دولت رأساً در تأسیس صنایع مورد نظر اقدام میکند. در توسعه صنعتی از راه سرمایه‌گذاریهای خصوصی، هدف این است که نه تنها سرمایه‌های بزرگ خصوصی بلکه پس‌اندازها و سرمایه‌های کوچک افراد نیز که مجموع آنها رقم قابل ملاحظه‌ای را تشکیل میدهند بکار انداخته شوند.

اقدامات مربوط بایجاد بورس و تشویق تأسیس شرکتهای سهامی بیشتر بهمین منظور صورت میگیرد. بدین ترتیب سعی میشود که کلیه طبقات کشور اعم از سرمایه‌دار و کارگر و کشاورز و معلم و کارمند اداری و غیره، هر یک در صورت تمایل سهمی در توسعه صنعتی و نتایج حاصله از آن داشته باشند تا پیشرفت صنعت وضع

طبقات متوسط اجتماع را بالاتر برده و باعث ایجاد محیط اجتماعی سالمتر و افزایش ثبات آن گردد.

علاوه بر استفاده از منابع خصوصی داخلی، ما دارای یک سیاست تشویقی نسبت به سرمایه‌گذاری خارجی هستیم، و در رشته‌هایی که ایجاد یک صنعت احتیاج به سرمایه بزرگ و تجربه و اطلاعات فنی زیاد و دسترسی به بازارهای خارجی داشته باشد و تأمین آنها بوسیله عوامل داخلی ممکن نباشد سرمایه‌گذاران خارجی اجازه می‌دهیم که در کشور ما با مشارکت با سرمایه خصوصی و یا دولتی به فعالیت صنعتی بپردازند، و در ضمن تضمین لازم برای بازگرداندن سرمایه و سود حاصله از آن به خارج از کشور بدین سرمایه‌گذاران می‌دهیم.

برای اینکه برنامه‌های دولت در مورد توسعه صنعتی کشور بخوبی انجام پذیرد، در نظر است سازمان مجهز و با قدرتی برای گسترش و توسعه صنایع بوجود آید که عهده‌دار تأسیس و اداره واحدهای صنعتی جدید شده و در عین حال در اداره صنایع پراکنده موجود دولتی که هنوز بصورت شرکتهای سهامی در نیامده‌اند نظارت صحیح بنماید. این سازمان موظف است اقدامات لازم را بمنظور رفع یک مشکل بزرگ صنایع موجود یعنی ضعف مدیریت صنعتی بعمل آورد و همچنین کادر فنی واحدهای صنعتی را تقویت کند و تحقیقات صنعتی را تشویق نماید. همچنین این سازمان وظیفه دارد هر گروه‌های مشابهی از صنایع اساسی را که در آینده بوسیله دولت ایجاد خواهد شد حتی المقدور در یک ناحیه از کشور متمرکز نماید تا قطبهای تخصصی صنعتی در نقاط مناسب مملکت بوجود آید و بدین ترتیب اجرای برنامه‌های عمران منطقه‌ای تسهیل گردد. این سازمان در عین حال مسئول اداره

صنایعی خواهد شد که در حال حاضر در دستگاه‌های مختلف دولتی
پراکنده هستند، و اقدامات لازم را بمنظور رفع نواقص فنی و تقویت
مدیریت و تعلیم کادر تخصصی نه تنها برای واحدهای خود بلکه
برای واحدهای بخش خصوصی صنایع نیز بعمل خواهد آورد.

این سازمان در طرز کار و اتخاذ تصمیم آزادی عمل خواهد
داشت و مانند شرکتهای خصوصی بر اساس قانون تجارت عمل
خواهد کرد. انتظار می‌رود که سازمان مذکور بتدریج با افزایش بهره‌وری
و سودآوری واحدهای خود مردم را علاقمند بخرید سهام این واحدها
بنماید و در پاره‌ای از موارد حتی ممکن است با تضمین سود سهام واحد
یا انتشار اوراق قرضه تضمین شده برای تجهیز پس اندازهای مردم
و سرمایه‌گذاری آنها در صنایع اقدام نماید.

براین اساس انتظار می‌رود که سازمان گسترش و نوسازی صنایع
ایران عامل اساسی و مهمی در جهش اقتصادی و صنعتی کشور شده
و نظم نوینی در تأسیس و اداره صنایع بزرگ بوجود آورد، و در عین حال
سعی کند عامه مردم را در فعالیتهای وسیع صنعتی کشور شریک کند
تا منافعی که از این فعالیتهای حاصل میشود بین عده زیادتری از مردم
که صاحبان پس اندازهای کوچکی هستند پخش گردد.

هکیم شدن کارگران و سود کارگاهها

تاریخ کار و کارگری یکی از تلخ ترین و شاید غم انگیزترین فصول تاریخ بشری است. طی قرون متمادی، آنقدر حقوق کارگران مورد تخطی و تجاوز قرار گرفته، آنقدر دسترنج ایشان استعمار شده و آنقدر این طبقه زحمتکش و شریف بانواع مختلف قربانی داده است که ترازنامه آن واقعاً برای وجدان بشری امروز بسیار ناراحت کننده است، و ما باید خداوند را از اینکه در عصری زندگی میکنیم که این وضع جای خود را در غالب نقاط جهان در درجات و حدود مختلف به احترام و رعایت حقوق طبقه کارگر داده است، سپاسگزار باشیم.

بطور کلی تقریباً همه امپراتوریهای بزرگ گذشته جهان در مورد فشار بر طبقه کارگر هماهنگ بوده اند. معهذاً باید منصفانه گفت که در کشورهای بزرگ باستانی ازین حیث تفاوت فاحشی وجود داشته است که در باره آن قضاوت تاریخ بنفع کشور ما است، زیرا اسنادی که در دست است نشان میدهد که رفتاری که در ایران قدیم با کارگران معمول بوده از لحاظ انسانی با رفتاری که در جوامع باستانی مصر و آشور و چین و غیره با طبقه کارگر میشده قابل مقایسه نبوده است.

تقریباً در تمام این کشورها ، کارهای بزرگ ساختمانی که با سلاطین وقت صورت می‌گرفته جنبهٔ بیگاری یعنی کار اجباری و بیمزد داشته است. در بارهٔ بزرگترین اثر ساختمانی عصر باستانی یعنی اهرام مصر اطلاعات دقیقی توسط هرودوت بما داده شده است. این مورخ که خود در قرن پنجم پیش از میلاد این اهرام را از نزدیک دیده‌است ، مینویسد که برای ساختن هرم بزرگ مصر یکصد هزار کارگر مدت بیست سال تمام مشغول کار بودند ، و درین مدت این عده تنها با نیروی بدنی خود دو میلیون قطعه سنگ تراشیده را که حجم کلی آنها بمقیاس امروزی ۲,۵ متر مکعب بوده‌است از سطح زمین تا با ارتفاع قریب ۱۵۰ متر روی هم سوار کردند . بالا بردن و نصب هریک از این قطعات که بطور متوسط دوتن وزن داشته ، مستلزم کار بدنی طاقت فرسای سی نفر در مدت دو روز بوده است .

همهٔ کارگران اهرام از میان مردان قوی هیکل مصر انتخاب و بصورت اجباری و براساس بیگاری بکار گماشته میشدند . از این افراد تقریباً هیچکدام جان سالم بدر نبردند ؛ برخی در زیرسنگهای عظیم خرد شدند ، عده‌ای از ضربات شلاق نگاهبانان جان سپردند و بقیه نیز قربانی سنگینی کار شدند تا هرم بزرگ مصر ساخته شد ، و با خاطرهٔ همین بیگاریهای پرمشقت و غیر انسانی بود که سلاطین سازندهٔ اهرام از طرف مصریان فراعنهٔ جابر لقب گرفتند .

در این سوی دیگر دنیا ، یعنی در امپراتوری چین ، تاریخ شاهد تکرار این ماجرا بصورتی بازهم غیر انسانی تر و در مقیاسی وسیعتر بود . تقریباً مقارن با اواخر دوران هخامنشی بود که در آن کشور ساختمان دیوار معروف چین آغاز شد . این دیوار رویهم

۳۶۰ کیلومتر طول داشت و بطور متوسط پهنای آن دو متر و ارتفاعش بین هفت و هشت متر بود. برای ساختن این دیوار عظیم با مرخاقان چین نه تنها روستائیان جوان از سراسر کشور به بیگاری گرفته شدند، بلکه عده‌ای از کارمندان دولت و بعد تمام زندانیان کشور و بالاخره صنعتگران و هنرمندان بکار اجباری خوانده شدند. در تمام مدت بنای دیوار دسته‌دسته از کارگران از پای درافتادند و در داخل دیوار دفن شدند و بعنوان مصالح بنا بکار رفتند. مورخین در این باره همداستانند که تعداد این قربانیان حد اقل به ۳۰۰۰۰۰ نفر رسید.

ولی در همان ادوار، ما در ایران شاهد مقررات کارگری بسیار انسانی تری هستیم که جزئیات آن توسط الواح مکشوفه در تخت جمشید هم اکنون در اختیار ما است. این الواح که تعداد آنها تقریباً ۳۰۰۰ است در کاوشهایی که در حدود سی سال پیش توسط هیئتهای علمی امریکائی و آلمانی و ایرانی در تخت جمشید صورت گرفت بدست آمد، و هنوز هم قرائت بسیاری از آنها پایان نیافته است. درین باره تا کنون چند اثر تحقیقی خوب توسط اریک اشمیت و جرج کامرون دانشمندان ایران شناس امریکائی بچاپ رسیده است.

از میان آن الواحی که تا کنون خوانده و ترجمه شده، در حدود ۱۸ لوحه مربوط بتشکیلات کارگری زمان هخامنشی است که مندرجات آنها اطلاعات جالبی در باره تقسیم کار، مزد کارگران، مقررات مربوط بکارگران خارجی، تساوی مزد زنان و مردان کارگر و مقدار عایدات آنها بدست ما میدهد. از این اطلاعات معلوم میشود که اولاً در ساختن بنای معظم تخت جمشید و طبعاً سایر ابنیه سلطنتی و دولتی ایران کارگران بصورت بیگاری و کار اجباری بکارگماشته نشده‌اند، بلکه

بکلیه آنها مزد پرداخته شده و این پرداختها نیز تابع اصول و مقررات روشن و منظمی بوده است. ثانیاً میزان اجرت بر اساس نوع و ارزش کار تعیین میشده و در این مورد بین زن و مرد کارگر تفاوت محسوسی وجود نداشته، بطوریکه گاه مزد یک زن متخصص سه یا چهار برابر مزد یک کارگر ساده مرد بوده است. این موضوع مخصوصاً از لوحه ای که مربوط به نهمین سال پادشاهی خشایارشا است و در آن وضع کار و مزد ۲۷ کارگر مرد، ۲۷ کارگر زن و ۲۳ دختر کارگر ثبت شده بخوبی مشهود است.

این نکته نیز جالب است که اصولاً طبقه بندی مشاغل بر اساسی که امروزه نیز در جوامع متمدنی معمول است در اینجا مورد نظر بوده، بطوریکه بعضی از کارمندان دفتری که طبعاً افراد باسواد و ممتازی بوده اند کمتر از کارگران متخصص مانند سنگتراشان و زرگران حقوق دریافت میداشته اند. کارگران مجاز بوده اند که حقوق خود را بطور نقدی یا جنسی و یا قسمتی نقد و قسمتی بطور جنسی دریافت دارند.

الواح مکشوفه تخت جمشید از یک رسم دیگر نیز حکایت میکند که نشان میدهد پیشرفت کار بخصوص بر اساس تشویق و نه بر اصل تحمیل و اجبار تکیه داشته است، و آن پادشاهی است که در مقابل کار زیادتر از وظیفه یا انجام کارهای شایسته و خاص داده میشده است. رمان گیرشمن دانشمند فرانسوی که قسمت مهمی از عمر خود را در تتبع و مطالعه در تاریخ و باستانشناسی ایران صرف کرده، درین باره مینویسد: «... محققاً نباید توقع داشت که در ایران آن روز قوانین مدونی در مورد کارگران وجود داشته باشد، اما نشانه های شخصی از اقدامات مربوط بکارگران در دست ما است و میتوان بطور

کلی گفت که دولت وقت بطبقه کارگر علاقمند بوده و تا آنجا که اصول آن عهد اجازه میداده نوع کار و مزد افراد این طبقه را تنظیم میکرده است. « از وضع کارگران ایرانی در دوره‌های اشکانی و ساسانی اطلاع زیادی در دست نیست، ولی میدانیم که در زمان ساسانیان اداره‌ای برای رسیدگی بوضع کارگران وجود داشته که عنوان رئیس آنرا در عصر اسلامی «محتسب» ترجمه کرده‌اند، و بهمین جهت در حکومت اسلامی نیز یکی از وظائف محتسب رسیدگی بشکایات کارگران بوده است.

اسلام، بمقتضای روح و مفهوم عدالت طلبی خویش طبعاً طرفدار تأمین حقوق حقه کارگران بود. نمونه‌ای از این توجه را در این جمله از نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام میتوان یافت که: «کسانی که با بازوی خود کار میکنند و از راه عرق جبین اسرار معاش مینمایند بگردن همه مردم حق دارند. لاجرم باید بدانان مزد عادلانه داده شود و کسی زحمتشان را بهدر ندهد.»

در باره وضع کارگران و پیشه‌وران در دوره‌های اسلامی ایران بخصوص دوران صفوی، جهانگردان خارجی اطلاعات نسبتاً جامعی در دسترس ما گذاشته‌اند که در این جا فرصت نقل آنها نیست. ولی هیچکدام ازین اطلاعات از توجه خاص بتأمین حقوق کارگران حکایت نمیکند. این وضع نه تنها در ایران بلکه در جوامع متمدنی غرب کم و بیش در همان زمان وجود داشته است. حتی در آغاز قرن نوزدهم، در گزارشی که توسط دکتر گراپن عالم اقتصاد فرانسوی در باره وضع کارگران در اروپای آن زمان تهیه شده چنین میخوانیم: «بکارگردان ازای کارش جز حاصلی نا چیز داده نمیشود، بطوریکه زیستن برای او غالباً فقط مفهوم نمردن را دارد. دستمزدش رضایت بخش و کافی نیست.

غذایش مرکب از نان و سیب زمینی است، و با چنین غذای محقری ناگزیر است لااقل پانزده ساعت در روز کار کند. حتی اطفال شش تا هشت ساله بکارهای سنگینی از قبیل مراقبت از ماشینها گماشته میشوند و غالباً پانزده ساعت و حتی بیشتر در محیطی نا سالم و آلوده به بیحرکتی مستمری میشوند که با طبیعت اطفال مخالف است.»

در آن هنگام در بسیاری از کشورهای جهان اصولاً قوانینی برای حقوق کارگران وجود نداشت، ولی در آن کشورهایی هم که چنین قوانینی وجود داشت، یعنی در کشورهای متمدنی اروپا، غالباً این قوانین باری از دوش طبقه کارگر برنمیداشت، و از این جا بود که ناراحتیها و تظاهرات و طغیانهای کارگری روز بروز توسعه یافت و جنبشهای سندیکائی آغاز شد. بدیهی است با توسعه روز افزون ماشینیسیم، هم موقعیت و اهمیت طبقه کارگر بیشتر شد و هم وضع قوانین و مقرراتی که بتواند منافع حقه این طبقه را تضمین کند ضرورت کاملتری پیدا کرد. در عین حال مسائل کارگری از صورت ملی بیرون آمد و تدریجاً جنبه بین المللی یافت، چنانکه در سال ۱۸۶۳ اولین شرکت اجتماعی بین المللی کارگری در لندن تشکیل شد.

در آن موقع رژیم اقتصادی قرن نوزدهم که صرفاً بر اساس نفع شخصی و عدم توجه بمقتضیات اجتماعی استوار بود موجب بروز عدم تعادل بازرسی در عواید کارفرمایان شده بود. عقائد و نظریات اقتصادی علمای کلاسیک نیز چندان پدید کارگران نبود و تئوریهایی که از طرف آنان در باره مزد و بهره کار ابراز میشد ترفیه حال کارگر را در برنداشت، در صورتیکه با پیدایش صنایع جدید و مؤسسات بزرگ صنعتی، کارگران روز بروز توقعات بیشتری از کارفرمایان داشتند که بانقش حساس و مؤثر

آنها در بکار انداختن چرخ این مؤسسات و افزایش درآمد برای کارفرمایان تناسب داشته باشد.

براین اساس بود که تدریجاً طرحهای مختلفی برای بهبود وضع کارگران پیشنهاد و عرضه شد که یکی از آنها شرکت کارگران در منافع کارگاهها بود. ولی میتوان گفت که با وجودی که از نخستین مرحله طرح این نظریه در حدود یک قرن و نیم میگذرد، هیچ موقع و در هیچ جا این طرح بدان صورت قاطع و عمومی که پس از ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ در کشور ما بمورد اجرا درآمد اجرا نشده است.

بدیهی است سازمانهای بزرگ کارگری همواره طرفدار و هواخواه اشتراک کارگران در منافع کارگاهها بوده اند، بطوریکه در سال ۱۸۸۹ اصولاً یک کنگره بین المللی درین باره در پاریس و بعد هم کنگره مشابهی در امریکا تشکیل شد.

در برخی از کشورهای بزرگ صنعتی، این طرحها در مؤسسات معینی داوطلبانه بمورد اجرا گذاشته شده است. ولی بنظر ما این کار، چه از نظر اقتصاد ملی و چه مخصوصاً از لحاظ تعمیم عدالت اجتماعی، مهمتر و اساسی تر از آن است که مدیران یک شرکت یا کارخانه فقط بنا بتمایل خود آنرا بصورتی کم یا بیش محدود عملی سازند، و اصولاً اجرای چنین طرحی در چند کارگاه و عدم اجرای آن در سایر کارگاههای یک کشور خود تبعیضی است که با مفهوم واقعی عدالت سازگار نیست.

اگر صرفاً سوابق این امر را از نظر علاقه خصوصی رؤسای کارگاهها
با اجرای آن مورد نظر قرار بدهیم ، میتوانیم بگوئیم که در ایران نیز
چنین فکری بکلی نامأنوس نبوده، منتها همیشه صورتی ساده و ابتدائی
داشته و صرفاً مبتنی بر روح خیرخواهی شخصی یا اعتقادات مذهبی
کارفرمایان بوده است. مثلاً برخی از کارفرمایان کارگاههای کوچک
در اعیاد مذهبی غدیر یا فطریا در عید نوروز بصورت دستلاف کمکه‌های
تقدی بکارگران میکردند و یا هنگام ازدواج کارگران خود یا تولد
فرزندان آنها بدیشان داوطلبانه انعام میدادند. ولی هدیه‌ی است که
این نوع کارهای خیرخواهانه و شخصی را نمیتوان علامت یک اقدام
مملکتی بنفع طبقه کارگر محسوب داشت.

از لحاظ قوانین مختلف کار برای تأمین حقوق کارگران ، باید
گفت که چنین قوانینی از مدتی قبل در ایران وجود داشته است .
در سال ۱۳۲۳ بدین منظور اداره مستقلی بنام اداره کل کار برای
رسیدگی بشکایات کارگران و رفع اختلافات آنها با کارفرمایان تأسیس
شد که بعداً توسعه یافت و بصورت وزارت کار و تبلیغات و سپس
بصورت وزارت کار درآمد و اکنون تبدیل به وزارت کار و امور اجتماعی
شده است. شورائی نیز بنام شورای عالی کار و اقتصاد در سال ۱۳۲۳
ایجاد شد که نخستین قانون کار در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ توسط آن وضع
گردید. از مشخصات این قانون تقلیل ساعات کار روزانه به هشت ساعت
در روز یا چهل و هشت ساعت در هفته بود، زیرا تا قبل از تدوین این قانون
هیچگونه مقرراتی درین مورد وجود نداشت.

در همین قانون مرخصی هفتگی و تعطیلات سالانه با استفاده از حقوق برای کارگران در نظر گرفته شده و کار اطفال کمتر از دوازده سال و کار شبانه برای زنان و دختران و اطفال کمتر از شانزده سال ممنوع شده بود. درباره دستمزد کارگران مقرر شده بود که حد اقل دستمزد کارگر باقتضای نقاط مختلف کشور باید طوری باشد که زندگی او و عائله اش را تأمین کند، و در نظر گرفته شده بود که میزان حداقل دستمزد در نقاط مختلف کشور در آغاز هر سال توسط هیئت وزیران برای مدت یکسال تعیین و با تصویب شورای عالی کار بمورد اجرا گذاشته شود.

متأسفانه در عمل این قانون بسبب نداشتن ضمانت اجرای لازم مورد اجرا قرار نگرفت و نتوانست در رفع مشکلات موجود مؤثر گردد. در نتیجه در سال ۱۳۲۷ قانون دیگری توسط دولت تهیه و تقدیم مجلس شد که با تغییراتی بتصویب رسید. در این قانون تشکیل صندوقی بنام صندوق تعاون و بیمه کارگران جهت معالجه کارگران بیمار یا آسیب دیده و یا پرداخت غرامت بدانهائیش بینی شده بود که سیایست سرمایه آن از طریق کمک کارگران و کارفرمایان تأمین شود. با این که این قانون رأساً نسبت بقوانین گذشته مزایائی داشت، ولی نداشتن ضمانت اجرای کافی و عدم تعیین مجازاتهای جزائی لازم برای متخلفین ازمقررات آن، باعث شد که این قانون نیز پاسخگوی احتیاجات کارگران نبوده و نتواند مشکلات واقعی آنها را حل کند.

بالاخره در سال ۱۳۳۷ لایحه قانونی دیگری که با همکاری وزارت کار و سازمان برنامه و اطاق بازرگانی و سندیکاهاى مهم

کارگری و مؤسسات صنعتی و نماینده دفتر بین المللی کارتدوین شده بود بمجلسین ایران تقدیم گردید و در فروردین سال بعد بصورت قانون درآمد.

با تمام اینها هنوز مسئله اصلی و اساسی حل نشده بود، یعنی با همه اقداماتی که بنفع کارگر در نظر گرفته شده بود هنوز کارگر نمیتوانست احساس کند که وجود او و قدرت بازوی او مورد استفاده استثماری نیست، و وی در جائیکه کار میکند فقط جنبه یک مزدو ساده را ندارد. این احساس تنها موقعی میتواندست برای او حاصل شود که بداند او در کاری که انجام میدهد سهمی دارد. چنین شرکتی نه فقط از لحاظ مادی برای او مهم بود، بلکه بخصوص ازین نظر اهمیت داشت که وی واقعاً احساس کند که به شخصیت او و بکار و زحمت او احترام گذاشته شده است و میشود.

در همان سال که قانون تازه کار بمجلسین داده شده بود، در یکی از مصاحبه های مطبوعاتی خود گفتم: «همچنانکه رعایا را صاحب زمین میکنیم تا احساس نمایند که از این مملکت مستقیماً سهمی دارند و با چنین احساسی خود را در حفظ این آب و خاک مسئول بدانند، باید در مورد کارگران کشور نیز کاری کنیم که همین حس در آنها نسبت بکارخانه ای که در آن کار میکنند ایجاد شود.»

باید گفت که از نظر مصالح اقتصادی مملکت نیز این موضوع برای ما اهمیت داشت، زیرا چنانکه قبلاً گفته شد کشور ما برای ترقی و پیشرفت کامل خویش باید بصورت یک کشور صنعتی درآمد، و بنابراین هر قدر کارگر ایرانی بکار خود علاقه بیشتری داشته باشد

و با کوشش و دلسوزی زیادتری کار کند و دارای تخصص فنی کاملتری باشد طبعاً بازده صنعتی کار او بالاتر خواهد رفت . علیهذا مسئله شریک کردن کارگران در منافع کارگاهها چه از نظر اقتصاد کشور، چه از لحاظ تأمین منافع بیشتری برای این طبقه زحمتکش و شرافتمند، و چه بنظور دادن حیثیت و شخصیت معنوی و اجتماعی زیادتری بدانها ، امری بود که نه تنها مفید بلکه لازم بود .

روز اول که این موضوع را مطرح ساختم عده‌ای اظهارنگرانی کردند و گفتند اگر چنین نظری تحقق یابد دیگر چطور سرمایه گزار جرئت بکند و تشویق بشود که سرمایه گزاری بکند ، زیرا کارگر در صورت سهم شدن در سود کارخانه طبعاً در کارها اظهار نظر خواهد کرد و طرز کار کارخانه و سیستم کار بکلی بهم خواهد خورد . شاید امروز این عده واقعاً ازین بابت نگران بودند ، ولی همانها امروز نه فقط اعتراضی نمیکنند ، بلکه با توجه بنتایج حاصله معترفند که ازین راه بمراتب فرآورده‌های کارخانه‌ها بالاتر رفته و ضایعات آنها کمتر شده است ، و در عین آنکه کارگر استفاده بیشتری میبرد کارفرما نیز زیان نمیکنند؛ و نه تنها زیان نمیکنند ، بلکه محیط کار بسیار بهتری برای او فراهم میشود ، زیرا امروزه هر کارفرما باید بداند که کار در یک محیط جبر و کراه و وجود یک حالت سوء ظن و بی اعتمادی متقابل نه برای او فایده‌ای دارد و نه برای کارگران ، و اگر باید کار مثبتی صورت گیرد چنین کاری فقط در یک محیط صمیمیت و همکاری و اعتماد متقابل امکان پذیر است .

بقول جونس عالم اقتصاد انگلیسی : « واقعیت عصر حاضر

این است که منافع هر کارگر با منافع سایر کارگران، و سود هر کارفرما با سود سایر کارفرمایان بهم آمیخته است. درین صورت باید منافع این دو طبقه با هم جوش بخورد تا بکمک آنها اقتصاد سالم و زاینده‌ای بوجود آید.

از طرف دیگر فراموش نکنیم که در عصر ما، عصری که همه انسانها دارای شخصیت و احترام انسانی خاص خود هستند و دیگر حقاً هیچ امتیازی بجز امتیاز ابراز شایستگی و استعداد بیشتر نباید برای کسی وجود داشته باشد، مسائل اقتصادی از مسائل اجتماعی و اخلاقی جدا نیستند و نمیتوان مانند گذشته علم اقتصاد را فقط یک واقعیت خشک ریاضی دانست. امروزه باید مطالعات اقتصادی تأمین عدالت اجتماعی و بهبود زندگی عمومی را نیز بعنوان یکی از ارکان اقتصاد در بر گیرد و از نظر توزیع ثروت قوانین اخلاقی و انسانی قوانین اقتصادی را تکمیل کنند.

با توجه بتمام این حقایق و واقعیتها بود که اصل سهام کردن کارگران در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی بعنوان چهارمین اصل انقلاب بملت ایران عرضه گردید، و با اعلام رأی ملی این اصل بصورت لایحه قانونی سهام شدن کارگران در منافع مؤسسات صنعتی و تولیدی جنبه قانونی پیدا کرد و در سراسر کشور بمعرض اجراء گذاشته شد.

با اجرای این قانون، امروزه کارگر ایرانی از مترقی‌ترین قوانین دنیا در این زمینه برخوردار شده است، و از نتایج این وضع هم کارفرمایان، هم کارگران هم اقتصاد ملی ایران بهره‌مند گشته‌اند.

بموجب این قانون، کارفرمایان کارگاه‌هایی که مشمول قانون کار هستند مکلف شدند تا خردادماه سال ۱۳۴۲ پیمان‌های دسته‌جمعی بر اساس اعطاء پاداش متناسب با استحصالی یا صرفه‌جویی در هزینه‌ها یا تقلیل ضایعات یا سهم کردن کارگران در منافع خالص کارگاه‌ها یا روش‌های مشابه دیگر یا طرقی مرکب از دو یا چند روش مذکور که موجبات افزایش درآمد کارگران را فراهم سازد با نماینده کارگران کارگاه یا سندیکای حائز اکثریت کارگاه منعقد سازند و یک نسخه از پیمان دسته‌جمعی مذکور را بوزارت کار و خدمات اجتماعی ارسال دارند. بموجب ماده دیگری از همین قانون مقرر گردید «چنانچه توصیه‌های وزارت کار و خدمات اجتماعی در مورد انعقاد پیمان‌های دسته‌جمعی مورد قبول کارفرما قرار نگیرد کارفرما مکلف است کارگران خود را در منافع خالص کارگاه سهم کند، و میزان این سهم که بموجب تشخیص وزارت کار و خدمات اجتماعی و تأیید کمیسیون خاصی که ترکیب اعضای آن در قانون تصریح شده است معین میشود، ممکن است تا بیست درصد از منافع خالص برسد».

در خردادماه سال ۱۳۴۲ قانونی بنام متمم قانون سهم کردن کارگران در منافع مؤسسات صنعتی و تولیدی وضع شد و مواد قانون اصلی را طبق تجاربی که در عمل حاصل شده بود تکمیل کرد.

در اجرای قانون مذکور و متمم آن تا کنون قدم‌های مؤثری برداشته شده است. بسیاری از کارگران کارگاه‌های تولیدی و صنعتی یا سندیکاهای مربوطه با کارفرمایان خود به عقد قراردادهای دسته‌جمعی مبادرت ورزیده و با کاهش از میزان ضایعات و افزایش تولید بر اثر اجرای سیستم استحصالی بهتر، سود ویژه کارگاه‌هایی را که

در منافع آنها سهیم شده‌اند بالا برده‌اند. آخرین آمارهای مربوط بانعقاد
پیمانهای دسته جمعی حاکی است که تا باسروز قریب ۹۰۰۰۰
کارگر در بیش از یک هزار کارگاه مختلف در کلیه استانهای کشور
چنین پیمانهایی را منعقد ساخته‌اند.

بموازات برقراری این نظام جدید در کارگاهها، در زمینه برقرار
کردن روابط و نظام صحیح صنعتی و انسانی در مؤسسات تولیدی
کشور و گسترش شبکه‌های تعاونی کارگری بمنظور حفظ قدرت
دستمزدها و بهبود شرایط کار کارگران کم درآمد، و توسعه سازمانهای
کارگری و کارفرمائی بمنظور افزایش حقوق اجتماعی کارگران، و
نیز در زمینه اعطای وامهای مسکن و وامهای ضروری، و استفاده
بهرتر از کمکهای سازمانهای بین‌المللی و تطبیق آن با مقتضیات
و شرایط موجود در کشور نیز اقدامات اساسی وسیعی آغاز شده است.
بمنظور کمک بیشتری در کار کارگران بانکی بنام « بانک
رفاه کارگران » تأسیس شده است که وظیفه اصلی آن دادن وام و
اعتبار به کارگران و همکاری در رفع نیازمندیهای مشروع آنهاست.
از نیمه دوم سال ۱۳۴۳ تا کنون ۲۵ شرکت تعاونی اعتبار کارگری
که مجموعاً در حدود ۱۲۰۰۰۰ کارگر عضویت آنها را دارند
براهنمائی یا مساعدت این بانک تشکیل شده‌اند و بسیاری از احتیاجات
ضروری کارگران از طریق این شرکتها تأمین گردیده است. به بیش از
۷۰۰۰۰ نفر از این کارگران در حدود پانصد میلیون ریال وام اعطائی
داده شده است. همچنین بمنظور تهیه مسکن و تعمیر و تکمیل خانه‌های
مسکونی کارگران یا تأدیه دیون مختلف آنان در سه ساله اخیر متجاوز

از یک میلیارد و سیصد میلیون ریال از طرف این بانک بکارگران وام داده شده است.

بمنظور آموزش کارگران برنامه های آموزش حرفه ای در کارگاههای تولیدی توسعه و تعمیم یافته است. تنها در سال گذشته مراکز تعلیمات حرفه ای بیش از ۲۵۰۰ مربی و کارگر متخصص تربیت کرده و در رشته های مختلف بدانها گواهینامه داده اند.

همچنین تاکنون قریب ۵۰۰ نفر از سرپرستان کارخانه های کشور اصول سرپرستی را در کلاسهای مخصوص این کار فرا گرفته اند.

در کارخانه های مختلف کلاسهای مبارزه با بیسوادی دائر شده است که در حال حاضر تعداد آنها از ۵۰ تجاوز میکند. همچنین بمنظور توسعه اطلاعات کارگران و تفهیم چگونگی حل مشکلات و اختلافات کارگری و کارفرمایی از جانب آنها کلاسهای مخصوصی در بیش از ۳۰ کارخانه تشکیل شده است. اقدامات دیگری در زمینه های تقویت بدنی کارگران و آمارگیری از نیروی انسانی آنان و فعالیتهای درمانی و غیره صورت گرفته است که مجال ذکر آنها نیست. با این همه آنچه تاکنون شده فقط مراحل اولیه کار است، و انتظار من این است که درین مورد بسیار وسیعتر و اساسی تر از آنچه تاکنون در دست اجرا است اقدام شود، یعنی کوشش شود که همیشه قوانین کار ما با مترقی ترین قوانین دنیا تطابق داشته باشند، تا در آن موقعیکه کارگران ما از نظر تبحر و استادی در فن خود بپایه همکاران خویش در کشور های کاملاً پیشرفته برسند، سطح زندگی ایشان نیز بهمان نسبت بپایه آنان رسیده باشد، یعنی در پناه قانون ترتیبی داده شود

که ارتقاء سطح زندگی ایشان به حد مرفقی‌ترین کارگران دنیا فقط مربوط بدرجه استعداد ولیاقت و تخصص خودشان در کار باشد. بدین جهت باید پیش از پیش مدارس حرفه‌ای برای کارگران ایجاد گردد و امکان گذراندن کلاسهای آن بدیشان داده شود. همچنین باید در تأمین مسکن برای همه ایشان و وضع مقررات بهتری برای بازنشستگی آنان هرچه بیشتر کوشش گردد.

در شرایط نوین اجتماعی ایران، اکنون سندیکاهای کارگری بجای آنکه مانند گذشته با سازمانهای دولتی در معارضه و تضاد باشند تبدیل بمکتبی برای بالا بردن رشد فکری و اجتماعی و اقتصادی کارگران از یکطرف و اشتراك مساعی روز افزون آنان در اجرای برنامه‌های مختلف کشور از طرف دیگر شده‌اند.

علت این دگرگونی کاملاً روشن است: اگر در برخی از کشورها سندیکاهای کارگری برای تأمین خواسته‌های مشروع خود در صف مقابل دستگاههای دولتی یا کارفرمایان قرار میگیرند، امروزه در کشور ما بر اثر حل تناقضات و تضادهای اجتماعی و اقتصادی این سازمانها نه در جهت مخالف برنامه‌های دولت بلکه دوشادوش آنها پیش میروند. اساساً باید از این نیز بالاتر رفت و در نظر داشت که اصولاً در اجتماع امروزی ایران یعنی اجتماعی که بر اساس انقلاب سفید ما پی‌ریزی شده است کارگر و دولت از هم جدا نیستند بلکه دولت بمقتضای سیاست کلی انقلابی که هدف آن حفظ منافع اکثریت است خود پشت سر سندیکاهای ایستاده و مدافع منافع حقه کارگران شده است، و اگر تضادی در کار نیست برای این است که دولت درین راه حتی از خود کارگران تندتر می‌رود. دولت در ایران امروز

قبل از هر چیز بکشاورزان و بکارگران که عناصر اصلی اکثریت ملت ایران هستند تعلق دارد ، و بنابراین نمیتواند تصمیمی بگیرد یا کاری را بمورد اجرا گذارد مگر آنکه آن تصمیم و آن کار در جهت تأمین منافع حقه و مشروع آنان باشد .

اکنون طبقه کارگر ایرانی ، همگام با برادران و خواهران کشاورز خود و همراه با سایر طبقات زحمتکش ایرانی ، بر اساس روح و مفهوم انقلاب شاه و ملت جهش و تحرك عظیم کشور را در زمینه های صنعتی و تولیدی تدارك میبندد . این نیروئی است که بر اثر انقلاب اجتماعی ایران برای تضمین ترقی صنعتی و اجتماعی و افزایش روزافزون ثروت ملی ما بکار افتاده است و مسلماً ضامن آینده مید بخش ایران خواهد بود ، زیرا همچنانکه هفتاد سال پیش هنری جرج دانشمند فقید امریکائی در کتاب خود بنام « ترقی و فقر » نوشت : « غنی ترین ممالک آنهایی نیستند که در آنها طبیعت غنی تر است ، بلکه ممالکی هستند که کارگران با کفایت تر و شایسته تری دارند . »

اصلاح قانون انتخابات

اکنون شصت سال از اعلام مشروطیت در ایران میگذرد ، و با این وصف با اطمینان میتوان گفت که تا سال ۱۳۴۱ این مشروطیت فاقد مفهوم واقعی خود بود .

مفهوم واقعی یک دموکراسی چیست ؟ مسلماً و قبل از هر چیز ، این است که در آن همه افراد کشور حق داشته باشند در مسائلی که مربوط به سرنوشت آنهاست اظهار نظر کنند و رأی بدهند . ولی در مشروطیت ما نه فقط نیمی از همه مردم کشور یعنی زنان مملکت حق رأی نداشتند ، بلکه از افراد آن نیم دیگر نیز عملاً فقط متنفذین و مالکان و صاحبان سرمایه و بطور کلی افراد طبقه حاکمه بودند که مجلس یعنی قانون مشروطیت را در دست خود داشتند . مقررات مربوط بانخابات طوری بود که هیچوقت مثلاً یک زارع ساده یا یک خرده مالک کوچک یا یک کارگر بنمایندگی مجلس انتخاب نمیشد ، و حتی درانتخاب دیگران نیز واقعاً دخالتی نمیتوانست داشته باشد ، زیرا غالباً اینان سواد نداشتند و آراء آنها آرائی بود که عملاً از راه خرید و فروش در اختیار متنفذین معینی قرار میگرفت .

مقصود این نیست که مشروطیت ایران اصولاً بر اساس حسن

نیت و آزادی خواهی بوجود نیامد، زیرا واقعیت این است که عده‌ای از بانیان نهضت مشروطه خواهی مردمی واقعاً با ایمان و فداکار بودند که صمیمانه بخاطر از میان بردن استبداد و تأمین آزادی مبارزه کردند و برخی از آنها نیز درین راه بشهادت رسیدند. ولی متأسفانه مجلسی که با چنین فداکاریهایی بوجود آمد خیلی زود تیول همان اشراف و متنفذین و فئودالهایی شد که صلاح خود را در عوض کردن ماسک و تظاهر به مشروطه طلبی و آزادی خواهی تشخیص دادند، و در لوای همین نقاب از دموکراسی جدید کشور بهره‌برداری کردند. قدرت و نفوذ این عده از همان آغاز باعث شد که راه نمایندگان واقعی طبقات کارگر و کشاورز یعنی طبقاتی که اکثریت قاطع افراد مملکت را تشکیل میدادند بمجلسی که حقاً در آن سهمی داشتند سد شود، و بدین ترتیب پارلمان ایران تقریباً در بست در اختیار آن اقلیتی که گفته شد قرار گیرد.

نتیجه این وضع چه بود؟ طبعاً، این بود که در چنین مجلسی هیچوقت قوانینی که بمنفع اکثریت ولی بزیان منافع اقلیت متنفذ کشور بود بتصویب نمیرسید، و غالباً حتی امکان مطرح شدن نیز بدانها داده نمیشد. تاریخ مشروطه ما آکنده از شواهدی است که از این واقعیت در دست است، و کافی است بعنوان نمونه باخرین آنها اشاره شود که لایحه قانونی مربوط به اصلاحات ارضی بود که چنانکه قبلاً گفته شد پارلمان آنرا بصورتی مسخ کرد که بکلی ناقض هدف اصلی از وضع این لایحه بود. این اقلیت کوچک و غالباً فاسد تقریباً همیشه در خدمت منافع خارجی بود، ولی باید گفت که بیگانگان در بیشتر موارد حتی احتیاج بخریداری آن هم نداشتند، زیرا این عده از آن نظر که سروکاری با ملت واقعی

ایران نداشتند و برای خود ریشه‌ای در اجتماع ایرانی نمی‌شناختند ،
طبعاً فکر میکردند که سروکار آنها باید با سفارتخانه های اجنبی باشد ،
کما اینکه دیدیم که چطور بعد از رفتن پدرم مدتی مدید کارها در ظاهر
بدست یک‌عده ایرانی ولی در عمل قسمتی بدست سفارت انگلستان و قسمت
دیگر بدست سفارت روس انجام میگرفت ، و بطوریکه در کتاب مأموریت
برای وطنم شرح داده ام ، صبح مستشار سفارت انگلستان با یک لیست
انتخاباتی بسراغ مراجع مربوطه می‌آمد و عصر همان روز کاردار سفارت روس
بالیست دیگری می‌آمد . حتی هنوز هم ما احساس میکنیم که سیاستهای
خارجی که میبینند در ایران نفوذ ندارند فکر میکنند که شاید بتوانند
با براه انداختن احزابی ساخته و پرداخته دست خود و از راه ایجاد تشقت
و تفرقه ، یا با اصطلاح سیاستمدارانی را براه بیندازند و سر نخشان را بکشند
و یا احياناً در پارلمان ایران نفوذ بکنند . متأسفانه من بیست سال تمام
از دوران سلطنت خودم با چنین مجلسهایی سروکار داشتم و همیشه
میدیدم که در آنها در برابر هر اقدام اصلاحی که متضمن نفع اکثریت
ملت بود ولی بنحوی از انحاء بمنافع اقلیت حاکمه لطمه میزد سدی
از مخالفتها و کارشکنی ها پدید می‌آمد که آن اقدام را خنثی و بی اثر میکرد .
بدیهی است از نظر این متنفذین توسل به هر گونه وسیله‌ای
برای حفظ موقعیت و نفوذ خود در مرکز مقننه کشور مشروع و مجاز
بود . در نتیجه همواره انتخابات با انواع تقلبها و سوء استفاده‌ها و
تهدیدها و تطمیع‌هایی همراه بود که نه فقط در جریان انتخابات
انجام میگرفت ، بلکه حتی امر قرائت آراء را نیز شامل میشد . بخصوص
آخرین انتخاباتی که قبل از قیام ملی مرداد ۱۳۳۲ انجام یافت گذشته

از انواع تهدید و تطمیع و تقلب ، با چنان صحنه های فجیعی از قتل و کشتار و بی نظمی توأم بود که حتی تصور آن دشوار است .

در همه این انتخابات ، توده های عظیم کشاورزان و کارگران آلت فعلی بیس نبودند . آراء آنها ، یا بعبارت بهتر آرائی بنام آنها ، دسته دسته بصندوقها ریخته میشد در حالیکه باصطلاح معروف روح خود آنها از ماهیت آن خبر نداشت . اساساً رعایا و قسمت مهمی از کارگران آن روز برای خود شخصیتی نمی شناختند تا در بر توآن به رائی که میدهند دلبسته باشند . آنها خوب میدانستند که هر کس و بهر صورت از طرف آنها بمجلس برود برای ایشان فرقی نمیکند ، زیرا وی بهر حال مدافع حقوق آنها نیست ، مدافع خود و طبقه خویش است .

اگر واقعاً میبایست انقلاب ایران بمفهوم واقعی خود تحقق یابد ، واگر میبایست آنطور که هدف اصلی این انقلاب بود چنین تحولی با همه عمق و وسعت خود بصورتی دموکراتیک و براساس روح ومعنی حقیقی مشروطیت عملی شود ، در آنصورت لازم بود مجلسی بوجود آید که نماینده عموم ملت ایران باشد ، و برای بوجود آمدن چنین مجلسی لازم بود اولاً قانون انتخابات اصلاح گردد ، ثانیاً بجامعه زنان ایرانی که نیمی از مردم کشور را تشکیل میدادند مانند مردان حق رأی دادن و حق انتخاب شدن داده شود .

قانون انتخابات ما تا قبل از انقلاب ششم بهمن قانونی بود که بهیچوجه منافع طبقات زحمتکش یعنی اکثریت ملت ایران را تأمین نمیکرد . از جمله مواد این قانون این بود که انجمنهای نظارت انتخابات فقط از اعیان و مالکین و ثروتمندان تشکیل میشد ، و طبیعی است که در چنین وضعی دست این عده باز بود که جریان انتخابات را

بهر نحو که مقتضی بدانند بنفع طبقه خود بگردانند، و در صورت تمایل هر صندوقی را که ممکن بود با وجود پر کردن قلبی بمیل آنها نباشد اساساً باطل کنند. از طرف دیگر بموجب مواد و مقررات مختلف همین قانون به کارگزاران حرفه‌ای امر انتخابات که همواره در خدمت متنفذان و مالکان و یا عمال مرئی یا نامرئی بیگانگان بودند امکان همه گونه بند و بست و مداخله آشکارا یا پنهانی در کار رأی گیری و در امر قرائت آراء داده میشد.

بنابراین در درجه اول انجام یک انتخابات واقعی ایجاب میکرد که قانون انتخابات اصلاح شود و قانون صحیحی که امکان چنین سوء استفاده‌هایی را از متنفذین و از عمال حرفه‌ای آنها سلب کند و راه را برای ورود نمایندگان همه طبقات مردم کشور بویژه کارگران و کشاورزان در مرکز قانونگزاری باز نماید جایگزین آن گردد.

از طرف دیگر لازم بود که در چنین انتخاباتی جامعه زنان ایرانی نیز دوش بدوش مردان و با حقوق مساوی آنان حق رأی داشته باشند و در عین حال از خود ایشان نمایندگان بتوانند در صورت موفقیت بمجلسین راه یابند.

ازین دو شرط، شرط اول با تصویب اصل لایحه اصلاحی قانون انتخابات در مراجعه بآراء ملی در ششم بهمن ۱۳۴۱، و شرط دوم با تصویب نامه قانونی شانزدهم اسفند ماه همان سال عملی گردید، و بدین ترتیب برای اولین بار در تاریخ مشروطیت ایران بملت ایران امکان آن داده شد که بر اساس روح و مفهوم واقعی دموکراسی بنیاد صندوقهای رأی برود و مجلسی را بوجود آورد که اکثریت آن با ملاکین نباشد.

بموجب لایحه اصلاحی قانون انتخابات که در نوزدهم بهمن ماه

۱۳۴۱ بر اساس اعلام رای ملی بتصویب رسید، مقرر شد که اولاً هر کسی که رأی میدهد باید قبلاً پس از احراز کامل هویت و اثبات اینکه شرط انتخاب کردن و رأی دادن دارد کارت انتخاباتی دریافت داشته باشد؛ ثانیاً برای احراز از تقلبات انتخاباتی انتخابات در سراسر کشور در یکروز انجام گیرد؛ ثالثاً اعضای انجمنهای نظارت اصلی و علی البدل انتخابات مرکب از علما و تجار و اصناف و زارعین و کارگران و دهقانان باشند (و تصریح شده بود که مراد از دهقان کشاورزی است که مالک زمین زراعتی خویش باشد).

با اجرای این قانون، قیافه پارلمان ایران بکلی تغییر کرد و مجلسی بوجود آمد که در آن لوایح مترقیانه و اصلاح طلبانه ای که بنفع اکثریت جامعه ایرانی تدوین میشود، بجای آنکه مورد کارشکنی قرار گیرد و سرانجام یا بکلی رد شود و یا مسخ گردد، با بی نظری مورد رسیدگی قرار گیرد تا در صورتیکه واقعاً بنفع کشور باشد تصویب شود.

ولی مهمترین تحولی که درین زمینه بر اثر انقلاب ششم بهمن روی داد شرکت زنان ایران در امر انتخابات بود.

تنها گذشت کمتر از چهار سال از این تحول بزرگ کافی است که ما را از یاد آوری وضعی که تا قبل از اسفند ماه ۱۳۴۱ درین مورد وجود داشت بشگفتی درآورد، و شاید نسل تازه ای که اکنون تاریخ اجتماعی عصر حاضر کشور ما را در مدرسه هافرا میگیرد نتواند باور کند که حتی در زمان زندگی خود او قانونی لازم الاجرا بوده است که در آن زنان ایرانی، یعنی جامعه ای که در آن این همه بانوی تحصیل

کرده و استاد دانشگاه و معلم و پزشک و حقوق دان و نویسنده و شاعر و هنرمند وجود دارد، در زمره دیوانگان و مجرمین و بدکاران بحساب آمده باشند.

قسمتی از ماده ۱۰ قانون انتخابات مجلس شورای ملی که تا پیش از انقلاب سفید ایران ملاک کار بود، درین مورد چنین صراحت داشت: «کسانی که از حق انتخاب کردن محرومند، عبارتند از: نسوان؛ کسانی که خارج از رشدند و تحت قیمومت شرعی هستند؛ ورشکستگان بتقصیر؛ متکدیان و اشخاصی که بوسائل بیشرافانه تحصیل معاش مینمایند؛ مرتکبین قتل و سرقت و سایر مقصرینی که مستوجب حدود قانونی اسلامی شده اند...»

آیا واقعاً این طرز فکر میتواندست در جامعه ای که ما میخواهیم آنرا قبل از هر چیز بر اساس عدالت اجتماعی پی ریزی کنیم مفهومی داشته باشد؟ آیا در اجتماع کنونی ایران که قسمت مهمی از کار تجدید بنای مادی و معنوی کشور ما بدست زنان مترقی و فعال آن انجام میگردد ما میتوانستیم مادران و خواهران و همسران و دختران خود را همردیف یک عده دیوانه یا کسانی که از طرق بیشرافانه امرار معاش میکنند نگاه کنیم؟ آیا ما میتوانستیم در دنیای پیشرفته قرن بیستم و در عصر اعلامیه حقوق بشر، ادعای ترقی خواهی و آزادی طلبی کنیم و در همان حال نیمی از جامعه ایرانی را اسیر چنین وضعی نگاه داریم؟

آیا در چنین شرایطی، ما میتوانستیم ادعا کنیم که از لحاظ رشد فکری و اجتماعی نسبت باعراب دوره جاهلیت که زن را «حیوانی درازمو و کوتاه فکر» لقب داده بودند پیشرفت محسوسی کرده ایم؟ گناه ما درین

مورد ازین جهت نا بخشیدنی تربود که ما وارث تمدن و فرهنگی کهن هستیم که هیچوقت نسبت بزنان با چنین چشمی نگاه نکرده است. هزاران سال پیش، آئین ملی ایران حتی ملانک اصلی را به سه مرد و سه زن تقسیم کرده و قدرت و حقوقی کاملاً مساوی برای آنان قائل شده بود. در دینکرد اثر مذهبی بزرگ ایران باستان تصریح شده است که زن میتواند دارائی خود را شخصاً اداره کند، میتواند از جانب شوهر خود در دادرسی شرکت جوید، میتواند قیم و نگهدار پسری باشد که پدرش او را از حق ارث محروم ساخته است، میتواند بمقام داوری برسد و قضاوت کند، حتی میتواند در موارد معینی بجای موبدان مراسم دینی را بجای آورد.

کتاب حقوقی مهمی بنام « هزار دادستان » که از عصر ساسانی بدست ما رسیده، نقل میکند که روزی پنج زن سر راه بریک قاضی عالی رتبه گرفتند و از او سئوالات مختلفی کردند که قاضی در پاسخ آخرین آنها درماند. یکی از زنان خندید و گفت: استاد، اگر نمیدانی بی پرده بگو، و ضمناً برای رفع مشکل خود به فلان کتاب رجوع کن که جوابش در آن داد شده است. این گفت و شنود نشان میدهد که در جامعه ساسانی زنان باسانی میتوانند باشند در رشته های مختلف علوم حتی در رشته دشواری مانند حقوق بخوبی پیشرفت کنند.

در تاریخ ایران باستان باسامی زنان برجسته ای بر میخوریم که گاه بعالیترین مقامات مملکتی نائل شده اند. مثلاً در عصر ساسانی دو ملکه بنام پوران دخت و آرمیدخت بر تخت شاهنشاهی ایران نشستند، و در شاهنامه فردوسی از ملکه دیگری بنام همای یاد شده است که بنوبه خود بهادشاهی کشور رسید. در همین اثر حماسی بزرگ ملی

ماداستان دلاوریهای گرد آفرید که از دژ جنگی ایرانیان در برابر توراتیان دفاع کرد، و دلیریهای زنانی چون رودابه و تهمینه و فرنگیس و گردیه بتفصیل نقل شده است.

البته نباید ازین شواهد چنین نتیجه گرفت که زن در ایران قدیم کاملاً همسنگ و همپای مردان بود، زیرا جامعه آنروز اصولاً چنین اقتضائی را نداشت. بعکس، چنانکه تحقیقات جالب بارتولومه دانشمند ایران‌شناس عالی‌قدر قرن اخیر نشان میدهد زن ایرانی در آن عصر شخصیت حقوقی نداشته و همواره ازین لحاظ تحت سرپرستی رئیس خانواده یعنی پدر یا برادر و یا پسر ارشد خود بوده است. حتی بارتولومه مثلی را از آن زمان نقل میکند که: «زن سیبایست روزی سه بار از شوهر خود بپرسد که چه باید پیشدیشد؟ چه باید بگوید؟ چه باید بکند؟»

با این وصف، مقام اجتماعی زن در کشور ما در آن عصر بالاتر از بسیاری از جوامع متمدن دیگر بود. مثلاً در همان زمان بود که هندوان زنان را پس از مرگ شوهرانشان زنده در آتش میافکندند و این سنت تا عصر ما نیز قرار بود. از ارسطو در یونان نقل کرده‌اند که میگفت نسبت زن به مرد نسبت غلام به مولای خود و نسبت بدن به روح است. از افلاطون نیز حکایت کرده‌اند که در طبقه بندی که از موجودات جهان کرده نمیدانسته است زن را در کجا میباید جای دهد. در انجمن علمی «ما کون» که در قرن ششم میلادی برای حل معضلات فلسفی و مذهبی عالم مسیحیت تشکیل شد، این مسئله مطرح گردید که آیا اصولاً زن مانند مرد دارای روح جاوید هست یا خیر؟

ولی در دوران اسلامی تعالیم عالیله اسلام نه تنها برای زنان احترام و ارزشی شایسته قائل شد، بلکه بدانان از لحاظ معاشی امتیازات

و حقوقی داد که حتی هنوز هم نظیر آنها در برخی از جوامع متمدنی غرب برای زنان وجود ندارد.

در قرآن کریم بارها زن و مرد از لحاظ موازین انسانی در کنار هم جای داده شده‌اند. مثلاً آیه‌ای از قرآن صریحاً حاکی است که: «زن و مرد بیکسان از آنچه اکتساب میکنند بهره‌مند میشوند»^۱. حتی سوره خاصی از قرآن مجید به زنان اختصاص یافته است. سخنان متعددی از حضرت رسول اکرم از احترام عمیق آن حضرت بمقام زن حکایت میکند، از قبیل این جمله معروف که: «بهشت در زیر پای مادران است»^۲، یا این جمله که: «کریمان زن را اکرام میکنند، ولئیمان اهانت»^۳. در قوانین اسلامی به زن استقلال اقتصادی و حق مالکیت و حق تصرفات گوناگون در اموال شخصی خود داده شده است، و بدین جهت فقه اسلامی در مواردی از قبیل تجارت، رهن، عطیه و بخشش، شرکت و سرمایه‌گذاری، وقف، اجاره، ضمانت، ودیعه، عقد قراردادهای بازرگانی و موارد متعدد دیگر، برای زنان حقوقی مساوی با مردان قائل است. اعمال این حق مالکیت و حق تصرف در اموال منوط به اذن و نظارت و قیمومت هیچکس حتی شوهر نیست، در صورتیکه تا همین چندی پیش قوانین کشور پیشرفته‌ای مانند فرانسه حق تجارت و هر گونه معامله و تصرف در اموال شخصی را بدون اجازه شوهر از زنان سلب کرده بود. متأسفانه تحولات اجتماعی کشور ما در ادوار مختلف و در دوره‌های انحطاطی که غالباً نتیجه منطقی قدرت‌یافتن نیروهای ارتجاعی بود، روح این تعالیم عالیه اسلامی را که در عین حال منطبق با سنن

(۱) للرجال نصيب مما اكتسبوا، وللنساء نصيب مما اكتسبن ...

(۲) الجنة تحت اقدام الامهات .

(۳) ما اکرم النساء الا کریم ، وما اهانهن الا لئیم .

دیرینه تمدن ایرانی بود قلب و مسخ کرد وزن را گاه تا مقام یک برده و کنیز پائین آورد. رواج بیعدالتیهای اجتماعی و اخلاقی، زن ایرانی را روز بروز بیشتر اسیر جهل و بیسوادی و خرافات کرد، و شاید تنها تسلائی که زنان ما میتوانند در این مورد داشته باشند این است که در همان ادوار در بسیاری از جوامع دیگر جهان نیز خواهران آنها سر نوشتی بهتر از ایشان نداشتند و گاه حتی وضعی بمراتب تلختر و غم انگیز تر از ایشان داشتند.

معهدا باید با حس احترامی عمیق به شخصیت و اصالت ذاتی زنان ایرانی، این حقیقت را ناگفته نگذاشت که حتی در تاریکترین ادوار اجتماعی زنان ایران موجودیت خویش را در شئون مختلف باثبات رسانیده و آن فروغ معنوی را که از مشخصات نژاد ایرانی است بصورتیهای مختلف بتجلی در آوردند، که یکی از آخرین نمونه های بارز آنرا در یکی از فصول سیاسی و اجتماعی عصر جدید ایران یعنی در سال ۱۲۹۰ شمسی میتوان دید. اندکی قبل از آن سال دو دولت روس و انگلیس ایران را طبق قرارداد معروف ۱۹۰۷ مسیحی بین خود بمناطق نفوذ تقسیم کرده بودند، و چون دولت ایران به استخدام مورگان شوستر امریکائی برای اصلاح وضع گمرک و مالیه ایران اقدام کرد و وی خود را در عمل یک مأمور وظیفه شناس و بیغرض نشان داد، دولت تزاری روس که سایل به بهبود وضع مالی ناپسامان ایران نبود، برای طرد و اخراج او یک اولتیماتوم جهل و هشت ساعته بدولت ایران داد و بلا فاصله قشون خود را وارد شمال کشور کرد. این اتمام حجت تظاهرات سلی مختلفی را در ایران باعث شد که مهیج ترین آنها تظاهر دسته جمعی عده زیادی از بانوان ایرانی بود. در این باره خود شوستر در

کتاب جالب خویش بنام « اختناق ایران » مینویسد : « درود و عزت بی حد به زنان روبرسته ایران باد ! زنانی که سنت های اجتماعی حصارى نفوذ ناپذیر برگرد آنان کشیده بود . زنانی که عاری از استقلال اجتماعی و فکری بودند و هیچگونه امکاناتی برای کسب دانش و پرورش روحی خویش نداشتند ، و با وجود این عشق سرشار به وطن روح آنها را سیراب کرده بود . با این عشق بود که موقعیکه شهرت یافت و کلای مجلس ایران در جلسه ای سری تصمیم به تسلیم در برابر زور گرفته اند ، این زنان توهین بیگانه را مردانه پاسخ گفتند و در یکروز و یکساعت سیصد تن از ایشان از خانه ها و حرمسراهای محصور خویش با چهره هائی از خشم برافروخته بیرون آمدند و در حالیکه بسیاری از ایشان در زیر چادرهای سیاه خویش طپانچه هائی پنهان داشتند بمجلس رفتند و در آنجا نقابها را پاره کردند و اعلام داشتند که اگر وکلای مجلس از روی ترس و زبونی شرافت ملت ایران را زیر پا گزارند ، هم آنان و هم شوهران و فرزندان خویش و هم خودشان را خواهند کشت تا لااقل اجساد آنان گواه شرف ایرانی باشد . »

آیا چنین زنانی واقعاً مستحق آن بودند که همچنان از شرکت در زندگی اجتماعی محروم بمانند ، و در عصری که در کشورهای متمدنی روز بروز درهای مراکز مختلف علم و اقتصاد و سیاست بروی زنان بازتر میشود ایشان همچنان پرده نشین باشند و حق کمترین دخالتی در امور اجتماع و کشوری که خود نیمی از آنرا تشکیل میدادند نداشته باشند ؟

برای ازمیان بردن این ظلم و تبعیض بزرگ اجتماعی بود که پدرم در سال ۱۳۱۴ حجاب زنان را که مانع اصلی آنان از شرکت در زندگی اجتماعی بود ملغی کرد ، و از آن پس بدانان امکان داد که

مانند زنان کشورهای مترقی در شئون مختلف اداری و اجتماعی بکار پردازند. در سال ۱۳۱۴ درهای دانشگاه بروی زنان ایرانی گشوده شد و در نتیجه دختران ایرانی در همه رشته های علمی دوشادوش پسران پیشرفت کردند، و نه تنها در مراکز آموزشی داخله کشور به تحصیل پرداختند بلکه در بسیاری از دانشگاه های بزرگ جهان نیز ذوق و استعداد فطری خود را در کسب دانش بروز دادند.

با توجه به نقش بزرگ زنان ایرانی در تمام شئون مادی و معنوی کشور، بهتر میتوان دریافت که ادامه منع قانونی شرکت طبقه زنان ایران در تعیین سرنوشت خود و شرکت در تعیین سرنوشت کشور از راه حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در پارلمان تاچه اندازه نه تنها ظالمانه بلکه غیر منطقی و مخالف با عقل سلیم و با مصالح ملی بود. این واقعاً باور نکردنی بود که یک سرد بیسواد (و البته مقصود این نیست که ازین راه توهین یا تحقیری به حیثیت انسانی و ملی چنین فردی شده باشد) قانوناً حق رأی داشته باشد، اما یک بانوی ایرانی که عالیترین مدارج تحصیلی را در دانشگاه های ایران با در دانشگاه های بزرگ جهان طی کرده است و مقام استاد دانشگاه یا دکتر یا مهندس یا حقوق دان را دارد، چنین حقی را فاقد باشد. اصولاً در جامعه ای که بازده کار هر یک نفر از افراد مملکت در تمام تولید ملی مؤثر است، آنهم در مملکتی مانند ایران که میباید چند قرن فاصله خود را با دنیای مترقی در مدتی بسیار کوتاه جبران کند، چطور میتوان قبول کرد که نیمی از قوای فعاله مملکت از حقوق حقه خود برکنار بمانند؟

من احساس میکنم که با فرمانی که در هشتم اسفند ماه ۱۳۴۲ بر اساس روح و مفهوم اصول انقلاب ششم بهمن و با اتکاء به تأیید

قاطع ملی از این اصول ، دربارهٔ اعلام حقوق مساوی بانوان ایران با مردان کشور در امر انتخابات صادر کردم، یکی از بزرگترین وظائفی را که در برابر ملت ایران بعهده داشتم انجام دادم. با صدور این فرمان به یک ننگ اجتماعی و بوضعی که مخالف روح و مفهوم واقعی شرع مقدس اسلام و مخالف با روح قانون اساسی این کشور بود خاتمه داده شد، زیرا در مقدمه قانون اساسی صراحتاً اشاره بدین اصل شده است که: « . . هر یک از افراد اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عموم محق و سهیمند. »

در نطقی که بعد از صدور این فرمان ایراد کردم، درین باره چنین گفتم: « خدای را شکر که اکنون آخرین ننگ اجتماعی ما نیز برطرف شده و این زنجیر تحقیر و اسارت که برگردن نصف جمعیت این مملکت بود برداشته و پاره شده است. در مملکتی که نسوان آن دوشا دوش مردان بدبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها میروند چطور میتوان انتظار داشت که به یک زنی بعد از طی تمام این مراحل گفته شود که در ردیف محجورین و دیوانگان است و نمیتواند بفهمد و اظهار نظر کند که حتی مثلاً در شهر او بچه شکلی باید خیابان تمیز بشود؟ چنین زنی، مثل همطرازان خودش در میان مردها، بمقتضای اصل طبیعت و بمقتضای اصل تمدن حق دارد که عیناً در شرایط مساوی نه فقط در امور خانواده و خانه خودش بلکه در امور مملکتی و امور معاشی و سیاسی کشورش اظهار نظر کند. چطور ممکن است یک سردی به خودش حقوقی بدهد و این حق را از مادر یا خواهر خودش سلب نماید؟ اصلاً چطور ممکن است یک کسی که مادرش با وحق حیات داده است بزرگ بشود و بگوید که مادر من در زمرهٔ دیوانگان یابد کاران

است؟ این هم برخلاف طبیعت و بشریت و هم برخلاف تمدن است. «
در همان نطق، این نکته را نیز متذکر شدم که: «... مطمئن
هستم اکنون که زندهای ایران با حقوق مساوی با مردان خودشان را
آماده اداره امور مملکت کرده اند، چون نماینده طبقه ای هستند که
محروم بوده اند ازین پس باشوق و اشتیاق بیشتری وارد فعالیت های
اجتماعی خواهند شد و کار را جدی خواهند گرفت و این دوبرابر شدن
شدن افراد فعال مملکت بزودی اثرات خود را در تمام شئون مملکت
نشان خواهد داد.»

اکنون که چهار سال از آن هنگام گذشته، میتوانم باخوشوقتی
بگویم که این پیش بینی تا حد زیادی تحقق یافته است و زنان کشور
ما در کارهایی که شرکت جسته اند شایستگی و وطن پرستی خود را
ابراز داشته اند. نه تنها در رشته های آموزشی و بهداشتی و امور خیریه
روز بروز سهم مهم و مؤثر زنان بیشتر میشود، بلکه در رشته های علمی
و حقوقی و اقتصادی نیز پیوسته زنان ما سهم بیشتری بعهدہ میگیرند.
در زمینه های مختلف ادبی و هنری زنان ما موقعیت ممتازی احراز
کرده و ذوق و استعداد خود را بهترین نحوی بروز داده اند. همچنین
در سازمانهای مختلف بین المللی بانوان ما با شایستگی شرکت
کرده و صلاحیت و تخصص خود را نشان داده اند.
لازم بتذکر نیست که در فعالیتهای کارگری و کشاورزی کشور،
غالباً زنان ما دوشادوش مردان شرکت دارند.

بدین ترتیب روز بروز زنان در فعالیت عظیم اجتماعی و اقتصادی
کشور ما و در تجدید بنای اجتماع ایران سهم حساستر و مؤثرتری
چه از لحاظ کمیت و چه از حیث کیفیت برعهده میگیرند، و این امری

است که لازمه اجتناب ناپذیر هر اجتماع پیشرفته و مترقی امروز است. آماری که اخیراً توسط سازمان ملل متحد انتشار یافته بخوبی نشان میدهد که این تحول اجتماعی کشور ما تا چه اندازه منطبق با احتیاجات و ضروریات مترقی‌ترین جوامع دنیای حاضر بوده است. این آمار حاکی است که در حال حاضر ۳۶ درصد از زنان امریکائی، ۲۸ درصد از زنان اروپای غربی و ۵۶ درصد از زنان ژاپنی در مراکز مختلف اداری و صنعتی و اجتماعی کشورهای خود کار میکنند. در اتحاد شوروی نسبت زنان کارگر به همه کارگرها از ۴۷ درصد متجاوز است.

بکارافتادن روز افزون نیروی فعاله زنان ایرانی در شئون مختلف حیات ملی ایران نه تنها اجتماع ما را روز بروز بیشتر بسطح مترقی‌ترین جوامع جهان نزدیک میکند، بلکه بنیاد فکری و روحی اجتماع آینده ایران را نیز قوام و استحکام میبخشد، زیرا این زنان ایران هستند که باید اصول انقلاب را در ذهن فرزندان خویش یعنی در ذهن آنانی که باید ایران فردا را اداره کنند و بنوبه خود مربی نسلهای آینده باشند رسوخ دهند. هر قدر سهم زنان امروز ما در آشنائی با اصول انقلاب ایران و اداره اجتماع نوینی که بر اساس این اصول پی ریزی شده است بیشتر باشد، فرزندانی که در مکتب ایشان پرورش مییابند با آشنائی بیشتر و عمیقتری باین اصول پا بصبحنه اجتماع خواهند گذاشت. انقلاب ما یک انقلاب تحمیلی یا دستوری نیست. انقلابی است

که بالعکس اساس آن همکاری آزادانه همه افراد بر اساس درک مفهوم واقعی آن است. لازمه تحقق کامل اصول این انقلاب این است که همه افراد کشور هرچه بیشتر و کاملتر و عمیقتر با آن آشنائی یابند و آزادانه و صرفاً از روی اعتقاد و ایمان در تعمیم و اجرای این اصولی که هدف

آن فقط تأمین منافع واقعی خود آنهاست شرکت جویند. درین صورت شک نیست که مهمترین وظیفه درین باره بعهده بانوان ایرانی است، زیرا اینانند که قبل از هر مدرسه و آموزشگاهی کار تربیت فرزندان خود و بنیانگذاری جامعه آینده را بعهده دارند.

انقلاب ماوظیفه‌ای را که درمورد زنان ایرانی بر عهده داشت، با آزاد کردن آنان از قید زنجیرهای کهن و دادن امکان هر گونه فعالیت و پیشرفت بدیشان در همه شئون مادی و معنوی اجتماع ایران انجام داد. از این پس خود آنها هستند که میباید خویش را شایسته این آزادی و شایسته سنن دیرینه تمدن اصیل و انسانی ایران نشان دهند و تاریخ آینده را بدانسان که درخور گذشته ما است پی‌ریزی کنند، و من ایمان دارم که زنان ایران این رسالت خویش را بخوبی انجام خواهند داد.

سپاد و دانش

اصلی که اکنون مورد بحث ماست، از پرافتخارترین اصول انقلاب سفید ایران است، زیرا انقلاب ما با تحقق این اصل اجرای اصیلترین رسالت تاریخی تمدن ایرانی یعنی رواج دانش و فرهنگ را بعهده گرفت. جهش و قدرت محرکه این اصل از انقلاب ایران بقدری بود که از مرزهای کشور ما فراتر رفت و یک نهضت جهانی پیکار با بیسوادی را در بر گرفت. امروز پس از گذشت چهار سال از اعلام اصول انقلاب، وقتی که ما نتایج اجرای این اصل بخصوص را از نظر میگذرانیم، نه تنها با توجه بروح وظیفه‌شناسی و ایمان و عشق مقدس جوانانی که سپاهیان دانش ایران نام گرفته‌اند، بلکه با دیدار نتایجی که این انقلاب در راه دفاع از حقوق و منافع یک میلیارد نفر از مردم بیسواد و محروم جهان داشته است در خود احساس رضایت خاطر و غروری مشروع می‌کنیم.

عادتاً ملل جهان به روزها و سالهای معینی از تاریخ خود که در آن کارهایی بزرگ انجام داده‌اند تفاخر می‌کنند، و تاریخ طولانی کشور ما نیز طبعاً از این سالها و روزها بسیار دارد. ولی ارزیابی امروزه جهان از ارزشهای مدنی و تاریخی، اهمیت بسیاری از این روزها را از میان برده و در عوض ارزش برخی دیگر را زیادتر کرده است.

بر اساس این ارزیابی جدید ، مسلماً روزی را که سپاه دانش ایران بوجود آمد باید برای کشور ما روزی تاریخی محسوب داشت ، زیرا در این روز بود که تلاشی اساسی برای نجات میلیونها تن از مردم ایران و صدها میلیون تن از مردم جهان از بلای بیسوادی آغاز گردید . در عین حال این فرصتی بود که گوشه‌ای از عالیتیرین خصائص روحی ایرانی بصورت تلاش مردانه هزاران تن از جوانان این کشور در انجام وظیفه‌ای مقدس ، پر افتخار یعنی همراه بردن فروغ دانش با عمیق دور افتاده‌ترین روستاهای کشور تجلی کند .

اصالت این اصل از انقلاب ایران ، مانند سایر اصول این انقلاب ، نه تنها از آن جهت بود که جوابگوی یک احتیاج اساسی اجتماع امروز ما بود ، بلکه در عین حال از این بابت بود که با ریشه‌دارترین سنن مدنی و تاریخی ما مطابقت داشت ، زیرا این واقعیتی تاریخی است که تمدن ایران همواره با روح احترام و علاقه‌ای خاص به فرهنگ و دانش آمیخته بوده است .

چند هزار سال پیش در اوستا تصریح شده است که آموختن دانش به‌رئیگان یا هم‌کیش یا برادر یادوستی وظیفه‌ هر فرد با ایمانی است . در بندهش گفته شده که بر همه کس فرض است کسودک خود را بدبستان بفرستد و بدو دانش آموزد ، و در کتاب دیگر زرتشتی بنام پندنامه آذرباد توصیه شده است که : « زن و فرزند خود را بکسب دانش و هنر بخوان . اگر فرزندی خردسال داری ، چه پسر و چه دختر ، او را بدبستان فرست ، زیرا فروغ دانش روشنی و بینائی دیده است . » درجه اهمیت تعلیم و تربیت را در آن عصر ایران ازین جا میتوان دریافت که در اوستا به زرتشت «آموزگار» لقب داده شده است .

استرابن مورخ یونانی درباره آموزش و پرورش جوانان هخامنشی مینویسد: «جوانان پارسی پیش از طلوع خورشید با بانک شیپور از خواب برمیخیزند، بعد بدور هم گرد می‌آیند و بدسته‌های پنجاه نفری تقسیم میشوند و هر دسته را بدست سرپرستی میسپارند. وی دسته خود را بمسافت سی یا چهل استاد^۱ میدواند، آنگاه درس روز گذشته را از ایشان میپرسد و درسی تازه بدانها میدهد.»

البته نباید نا گفته گذاشت که در آن زمان تعلیم کودکان بمقتضای سازمان اجتماعی ایران و وضع طبقات مختلف نسبت بیکدیگر جنبه عام نداشت و فقط فرزندان طبقات ممتاز را شامل میشد. معهدا این درجه تعلیم بسیار وسیع بود، بطوریکه طبق گفته فردوسی درهر جا که آتشکده و آتشگاهی وجود داشت مدرسه‌ای نیز در کنار آن بود^۲.

این تعلیم و تربیت فقط جنبه ابتدائی نداشت بلکه دامنه آن تا سطحی بسیار بالا نیز ادامه مییافت، بطوریکه علاوه بر مدارس عادی در ایران مراکز علمی و فرهنگی بزرگی از قبیل دانشگاه معروف گندی شاپور بوجود آمد که بعداً دانشگاههای بزرگ اسلامی بر اساس آنها پایه ریزی گردید.

وقتی که آئین اسلام بمنظور اعتلای بشریت ظهر رو کرد، ایران یکی از کانونهای درخشان فرهنگ جهان بود، تا بدان حد که حضرت رسول اکرم فرمود: «اگر دانش در آسمان باشد، باز هم مردانی از ایران بدان دست خواهند یافت»^۳.

۱ - معادل ۵ تا ۷ کیلومتر

۲ - بهر برزنی در ، دبستان بدی

همان جای آتش پرستان بدی

۳ - لوکان العلم منوطاً بالثریا ، لوجه رجال من الفرس

اسلام خود دین دانش بود ، و ذرین مورد دستورهای متعدد پیغمبر اسلام بهترین مدرک است ، از قبیل این جمله که امروز شعار سپاه دانش ایران قرار گرفته است : « طلب دانش فریضه هر مرد وزن مسلمانی است ^۱ » ، یا : « هیچ فقری بدتر از جهل نیست ^۲ » یا : « عالمان امنای خداوند بر مردمانند ^۳ »

حتی روایتی که از مورخان اسلامی در دست است نشان میدهد که بفرمان حضرت رسول اکرم نوعی از سپاه دانش در صدر اسلام بوجود آمده بود . طبق این روایت ، پیغمبر اسلام مقرر فرموده بود که افراد با سوادی که باسارت قشون اسلام در میآیند و پولی برای پرداخت گروگان و خریداری حق آزادی خود ندارند ، هر کدام ده کودک مسلمان را خواندن و نوشتن بیاموزند و آزاد شوند .

بدین ترتیب سنت دیرینه فرهنگ پروری تمدن ایرانی ، توأم با تعالیم عالیه اسلام ، باعث شد که در عصر اسلامی فرهنگی چنان درخشان و بارور در ایران رشد و نمو پیدا کند که نفوذ و رونق معنوی آن از اقیانوس کبیر تا اقیانوس اطلس گسترش یابد ، و حتی در تاریکترین ادوار از قبیل دوره های مغول و تیمور ایرانیان همچنان این مشعل فروزان را از دست نگذارند .

ولی با وجود داشتن سابقه ای چنین درخشان ، جامعه ایرانی عصر ما در آغاز قرن حاضر شمسی یعنی هنگامیکه دوران جدیدی در تاریخ ما آغاز شد چه وضعی داشت ؟ و یک دوران انحطاط وحشتناک ،

۱ - طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة

۲ - لا فقر اشد من الجهل

۳ - العلماء امناء الله علی خلقه

این مملکتی را که زمانی کانون دانش و معرفت بود از این بابت بچه صورت درآورده بود؟ اگر در نظر آوریم که با وجود همه کوششهایی که در دوران سلطنت پدرم برای توسعه مدارس و تعلیم کودکان و جوانان کشور صورت گرفت، و با وجود ادامه و تقویت این کوششها در دوران سلطنت خود من، باز هم در هنگام انقلاب ششم بهمن بیش از هشتاد درصد از مردم کشور ما بیسواد بودند، آنوقت میتوانیم احساس کنیم که درست در دورانی که کشورهای متمدنی جهان اساس کار خود را بر تعلیم و تربیت هرچه بیشتر و عمومی تر افراد خود قرار داده بودند، و در عصری که هر روز دبستانها و دبیرستانها و دانشگاههای زیادتری در آن ممالک تأسیس میشد، بی لیاقتی و فساد دستگاههای حکومتی ایران، توأم با نفوذ شوم ارتجاع و سیاستهای بیگانه و سایر عوامل مخرب، جامعه ما را بچه پایه از جهل و بیخبری تنزل داده بود.

جالب این است که بموازات همین وضع دولتهای وقت در روی کاغذ صحبت از اجرای پیشرفته ترین اقدامات آموزشی دول متمدنی در کشور ایران میکردند، چنانکه فی المثل در قانون اساسی معارف در آبانماه سال ۱۲۹۰ تعلیمات ابتدائی برای هر فرد ایرانی از هفت سالگی ببعد اجباری مقرر شده بود. اما در عمل در سال ۱۳۰۰ یعنی ده سال بعد از آن تعداد کلیه محصلین ابتدائی و متوسطه و عالی (که قسمت اخیر فقط شامل محصلین دارالفنون میشد) حتی به ۴۰۰۰۰ نفر نمیرسید.

این دارالفنون در سال ۱۲۶۸ شمسی توسط امیر کبیر تأسیس شده بود ، ولی سیزده روز بعد از آنکه این مؤسسه رسماً گشایش یافت بانی آن بصورتی که همه میدانیم بقتل رسید .

چهار سال بعد از آن تاریخ ، وزارت علوم تأسیس شد که بعداً « وزارت معارف نام گرفت ، و در همان زمان مدارس خارجی متعددی نیز در تهران و برخی از شهرستانها ایجاد گردید .

پس از سوم اسفند ۱۲۹۹ دوران تازه‌ای در امور آموزشی و فرهنگی کشور ما آغاز شد . مدارس دولتی دارای سازمان و برنامه تعلیماتی متحدالشکل شدند و امور مدارس ملی نیز از این حیث تحت بازرسی دولت قرار گرفت . برای مدارس خارجی مقرراتی وضع شد . پس از وضع قانون نظام وظیفه عمومی امتیازات خاصی برای شاگردان دبیرستانها و مدارس عالی در نظر گرفته شد که در تشویق آنها به ادامه تحصیل بسیار مؤثر بود . از ۱۳۰۷ بعد هر ساله عده‌ای دانشجو بخرج دولت برای تحصیلات عالی در رشته‌های مختلف فنی و طبیعی و ریاضی و طب و مهندسی و تعلیم و تربیت بکشورهای مترقی خارجی اعزام شدند و مرکزی بنام دارالمعلمین عالی بمنظور تربیت دبیر برای مدارس متوسطه ایجاد گردید . کتب درسی بصورتی که در همه مملکت یکسان تدریس شود تحت نظر وزارت فرهنگ تألیف و چاپ شد و طبق قانون سال ۱۳۱۲ از اول آن سال تحصیل در تمام دبستانهای دولتی برای کلیه شاگردان مجانی گردید . در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ سنگ بنای نخستین دانشگاه ایران نهاده شد . از سال ۱۳۱۴ دبستانهای مختلط تشکیل گردید که در آنها پسران و دختران تا ده سالگی میتوانند در یکجا درس بخوانند . از همان سال ورود دختران دانشجو بدانشسرای عالی مجاز گردید .

در سال بعد از آن کلاسهای شبانه‌ای برای آموزش سالمندان در دبستانهای دولتی تمام کشور ایجاد شد که به کسانی که سن آنها اجازه تحصیل در ساعات رسمی را نمیداد و یا روزها اشتغال بکار داشتند امکان تحصیل بدهد. برای اینکار کتابهای مخصوصی تألیف و چاپ شد، و بدین ترتیب در این کلاسها تاکنون صدها هزار نفر از اکابر کشور با سواد شده‌اند.

بر اثر این اقدامات بود که در سال ۱۳۲۰ تعداد شاگردان کشور بقریب ۴۰۰،۰۰۰ و تعداد معلمان در مملکت به بیش از ۱۲،۰۰۰ نفر رسیده بود.

وضع ناگوار ناشی از جنگ دوم جهانی طبعاً در جریان امور آموزشی کشور نیز اثر گذاشت. در نخستین سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، یکبار دیگر قوانینی بنفع تعلیمات اجباری وضع شد که باز هم چون ضامن اجرا نداشت و با امکانات موجود تطبیق نمیکرد فقط در روی کاغذ باقی ماند. مثلاً در مرداد ماه سال ۱۳۲۲ طرح اجرای تعلیمات اجباری بتصویب مجلس رسید که بموجب آن میبایستی در ظرف ده سال آموزش ابتدائی در سراسر کشور تحقق یابد، ولی در عمل در پایان این مدت در حدود ۵۰ درصد از کودکانی که سن آنها میان ۷ و ۱۳ سال بود هنوز از تحصیل محروم بودند. آماری که در دست است نشان میدهد که تا قبل از انقلاب ششم بهمن در استان کردستان فقط ۱۶ درصد و در استان بلوچستان ۲۰ درصد اطفالی که در گروه سنی ۶ تا ۱۲ سال بودند بدبستان میرفتند و بقیه بر اثر فراهم نبودن وسائل بیسواد مانده بودند.

تا همان تاریخ نسبت اطفالی که بدبستان راه یافته بودند به کلیه اطفال لازم التحصیل در شهرهای مراکز استانها بطور متوسط ۷۴ درصد و در روستاها فقط ۲۴ درصد بود . بعبارت دیگر تا قبل از اجرای طرح سپاه دانش ، طفل شهری سه بار بیش از یک روستائی امکان راه یافتن ب مدرسه را داشت . مطالعه آمار مربوط به نوآموزان شهرها و روستاها در سالهای قبل از ۱۳۴۱ نشان میدهد که با وجودیکه در آن تاریخ جمعیت دهات ایران تقریباً سه برابر جمعیت شهرها بود ، تعداد نوآموزان روستاها همواره بین ۳۵ تا ۴۰ درصد کمتر از تعداد نوآموزان شهرها بوده است .

در سال ۱۳۴۱ ، وقتی که اصول انقلاب ششم بهمن در ذهن من پایه گذاری میشد ، وضع بدین منوال بود که گفته شد . نتیجه ای که از این واقعیت بدست می آمد این بود که تنها از طرق عادی و جاری تعدیل اساسی در وضع آموزشی کشور مقدور نیست ، و اگر بخواهیم سریعاً در تغییر این شرائط و انجام یک مبارزه مؤثر با بیسوادی کار کنیم میباید برای این کار بسراغ وسائل انقلابی و غیر معمولی برویم . یکی از بزرگترین ارمغانهایی که انقلاب ما میتواندست بتوده های عظیم ایرانی بدهد مسلماً کوشش در با سواد کردن آنها بود . دو هزار سال پیش سیسرون خطیب معروف رم ، میگفت : « حکومت چه هدیه ای بزرگتر یا بهتر از این میتواند ب ما بدهد که جوانان ما را تعلیم بدهد و با سواد کند ؟ » و این گفته پس از دو هزار سال در مورد ما صادق بود ، و همواره نیز در مورد هر کشور و هر جامعه صادق خواهد بود .

بنا بر این باین نتیجه رسیدم که میباید درین مورد از نیروی
خلایقه و زاینده‌ای که یقین داشتم در نهاد هرجوان شرافتمند و پاکدل
ایرانی نهفته است کمک گرفته شود ، یعنی از میان جوانان دیپلمه که
طبق قانون بخدمت وظیفه عمومی احضار میشدند عده‌ای دوره خدمت
وظیفه خود را بتعلیم بیسوادان در روستاهای مختلف کشور که فاقد
دبستان هستند بگذرانند .

این طرح انقلابی که میبایست بعد ها انعکاس آن در همه جا
طنین افکن شود وبصورت یکی از مترقیانه‌ترین طرحهای اجتماعی عصر
حاضر درآید ، در چهارم آبانماه ودوازدهم آذرماه سال ۱۳۴۱ با دولایحه
مصوبه دولت بصورت قانونی درآمد ، و در ششم بهمن ماه همان سال
مورد تصویب قاطع ملی قرار گرفت ، و از دیماه ۱۳۴۱ نخستین دسته
سپاهیان دانش دوره آموزشی چهارماهه خود را آغاز کردند تا پس از
آن روانه روستاها شوند و بقول افلاطون « آن مشعلی را که در دست
خود داشتند بدیگران بسپارند » .

از آن هنگام بود که یک حماسه واقعی که میتوان آنرا حماسه
سپاه دانش ایران نام داد آغاز شد . افراد این سپاه غالباً با چنان شور
و عشق و ایمانی بانجام وظیفه خویش در دورترین روستاها و در
ناساعدترین شرایط پرداختند که بزودی ستایش و احترام عمومی را
نسبت بخویش برانگیختند ، و امروز بسیاری از آنان بصورت قهرمانان
گمنام یک ماجرای عالی انسانی در آمده‌اند که نه تنها مردم ایران
بلکه بسیاری از مردم پنج قاره جهان نیز با کار ایشان آشنائی دارند .

در مدت پنج سالی که از آغاز کار سپاه دانش میگذرد ، در حدود
۳۲,۰۰۰ نفر از این سپاهیان در نه گروه انجام وظیفه کرده‌اند ، که

بیش از ۸۳۰۰ نفر از آنها حتی پس از پایان خدمت وظیفه خویش
داوطلبانه دراستخدام وزارت آموزش و پرورش باقی مانده‌اند و بصورت
آموزگار ثابت در همان روستاها یا در نقاط دیگر انجام وظیفه میکنند.
درین مدت در حدود ۴۵۰,۰۰۰ پسر، ۱۲۰,۰۰۰ دختر، ۲۴۰,۰۰۰
مرد سالمند و ۱۱,۰۰۰ زن سالمند توسط این سپاهیان در کلاسهای
روزانه یا شبانه روستاها تعلیم یافته و با سواد شده‌اند.

ولی کار سپاهیان دانش درین مدت محدود به تدریس و تعلیم
نبوده، بلکه ایشان بموازات سواد فعالیت‌های وسیع عمرانی و اجتماعی
نیز با خود به روستاهای کشور ارسغان برده‌اند. در حقیقت آنها نه فقط
قسمتی از مواد انقلاب ایران بلکه همه انقلاب را با خود بدین
روستاها برده‌اند.

طبق آمار وزارت آموزش و پرورش، تا پایان شهریور ماه سال
۱۳۴۵ این سپاهیان با کمک مردم روستاها پیش از ۱۰,۰۰۰ دبستان
ساخته و بنای بیش از ۶,۰۰۰ دبستان موجود را ترمیم کرده‌اند.
همچنین در حدود ۷,۰۰۰ مسجد را مرمت کرده و ۹۰۰ مسجد تازه و
۴,۶۰۰ حمام ساخته، بیش از ۵۵,۰۰۰ کیلومتر راه فرعی ایجاد کرده،
بیش از ۲۰,۰۰۰ دهنه پل ساخته یا مرمت کرده، قریب ۸,۰۰۰ قنات
را لارویی نموده، بیش از ۸,۰۰۰ قطعه مزرعه نمونه احداث کرده،
در حدود یک میلیون ونیم نهال کاشته، ۷,۵۰۰ انجمن خانه و مدرسه
تشکیل داده و در روستاهای خود بیش از ۳,۰۰۰ صندوق پست دایر
کرده‌اند. از بدو تشکیل خانه‌های انصاف نیز قسمت مهمی از کار
این خانه‌ها بعهده این سپاهیان گذاشته شده است.

توجه به هزینه های مربوط به سپاه دانش نشان میدهد که این سپاهیان با حداقل هزینه ممکن پای تعلیم و تربیت را بروستاها باز کرده اند. طبق محاسبه مقامات مسئول آموزشی تحصیل هردانش آموز در دبستانهای سپاهیان دانش بطور متوسط کمی بیش از هزار ریال خرج برمیدارد، در صورتیکه این هزینه برای مدارس عادی بطور متوسط سه هزار ریال برآورد شده است. باید متذکر بود که در عین حال کار احداث دبستانها وسایر فعالیتهای محلی تقریباً برایگان انجام میگردد و هزینه ای بدولت تحمیل نمیکند.

تنها در سال تحصیلی ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ در دبستانهای عادی و دبستانهای سپاهیان دانش در مناطق روستائی کشور جمعاً در حدود ۱,۳۲۰,۰۰۰ دانش آموز مشغول تحصیل بوده اند. با توجه باینکه قبل از شروع کار سپاه دانش تعداد دانش آموزان مناطق روستائی ۶۷۵,۰۰۰ بوده، روشن میشود که ۶۴۵,۰۰۰ نفر اضافی در این مدت بدست این سپاهیان تعلیم یافته اند.

طبق همین آمار، در روستاهای کشور در درجه اول دختران نوآموز از امر تعلیم بهره مند شده اند. تا قبل از تشکیل سپاه دانش، در شهرها در برابر هر یک هزار پسر دانش آموز ۴۳۸ دختر در مدارس مشغول تحصیل بوده اند، در حالیکه در روستاها در برابر هر هزار پسر فقط ۲۲۵ دختر بدبستان میرفته اند، یعنی بیش از ۷۷ درصد آنان بعلل مختلف بخصوص جهالت پدر و مادر از نعمت سواد محروم میماندند. ولی از هنگام شروع کار سپاهیان دانش، در حالیکه در شهرها فقط در حدود ۸ درصد بر تعداد نوآموزان دختر افزوده شده، این نسبت در روستاها از ۲۶ درصد تجاوز کرده است، و چنین قوس

صعودی در تاریخ تعلیمات ابتدائی کشور نظیر نداشته است.

برای آنکه کار سپاهیان دانش بهترین وجهی انجام یابد ،
بدانان اختیارات وسیعی داده شده است. مثلاً هر سپاهی دانش حق
دارد برای رفع مشکلات خود مستقیماً با وزیر جنگ یا وزیر آموزش و
پرورش مکاتبه کند و این مشکلات را رأساً با آنان در میان بگذارد
و برای حل آنها استمداد بجوید.

در زمینه آشنا کردن روستائیان با اصول بهداشت و تنظیف منازل
و معابر و اماکن عمومی و بنای ساختمانهای مسکونی و تشکیل
انجمنهای ده و تشکیل شرکتهای تعاونی و خشکانیدن مردابها و
گودالها و بسیار امور دیگر ، سپاهیان دانش پیوسته مری و راهنمای
روستائیان هستند و غالباً مانند برادری دلسوز شریک غمها و شادیهای
آنان میشوند. این جوانان پرشور با خود عشق و امید و شادی بروستا های
ایران همراه برده اند ، و شاید چهره واقعی انقلاب ایران را بهتر از
آنچه ایشان نشان داده اند نمیشد نشان داد.

* * *

بطوریکه گفته شد ، سپاه دانش ایران برای آن بوجود آمد که
مکمل سایر فعالیتهای آموزشی کشور باشد ، بنا براین برای آشنائی
کاملتری با نتایج کار این سپاه لازم است درباره این فعالیتها و برنامه ها
نیز بطور کلی توضیحی داده شود.

قبلاً تذکر دادم که فعالیتهای آموزشی تا قبل از آغاز قرن
حاضر شمسی در ایران بسیار محدود و ناچیز بود. اولین گزارش رسمی
که درین باره در دست ما است مربوط به سال ۱۲۹۰ یعنی پنجاه و پنج

سال پیش است. درین گزارش تعداد کلیه محصلین مملکت اعم از محصلین مکتبخانه ها و مدارس ابتدائی و متوسطه و مدارس علوم دینی فقط ۱۶۰۰۰ نفر برآورد شده، یعنی نسبت این عده به جمعیت کلی کشور در آن زمان از یک نفر در هزار نفر نیز کمتر بوده است.

در سالنامه آماری سال ۱۲۹۷ شمسی تعداد دانش آموزان مدارس رسمی کشور ۲۶۰۰۰ نفر گزارش داده شده، و این رقم در سال تحصیلی ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ یعنی تنها چهار سال پس از آغاز زمامداری پدرم از ۷۳۰۰۰ تجاوز کرده است. دورانی را که از آن تاریخ تا کتون میگذرد میتوان از نظر آموزشی به چهار دوره مختلف که هر یک با شرائط متفاوتی همراه بوده اند تقسیم کرد:

دوره اول یعنی بیست ساله ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ دوران پایه گزاری امر آموزش و پرورش در ایران بود. آمارهای سال تحصیلی ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ حاکی است که در آن سال در ایران ۲۳۳۱ دبستان و ۳۲۱ دبیرستان و ۲۹ دانشسرای مقدماتی و ۶ مدرسه حرفه ای دائر بوده، که رویهم در آنها بیش از ۳۰۰،۰۰۰ نفر تحصیل میکرده اند، یعنی رقم محصلین نسبت بسال اول این دوره بیش از پنج برابر شده بود.

دوره دوم مربوط به سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ است. در این دوره باقتضای وضع اجتماعی کلی کشور مسئله تعلیم و تربیت نیز دستخوش بحرانهای گوناگون بود و مشکلات وسیع و متعددی در راه پیشرفت آن وجود داشت. با این وصف در این دوره نیز پیشرفتهای نسبتاً جالب توجهی در این باره حاصل شد، بطوریکه در سال ۱۳۳۲ تعداد کلی سزاگز آموزشی کشور که در سال ۱۳۲۰، ۲۷۰۰ بود به قریب ۶۷۰۰ بالا رفته بود و در این سزاگز بیش از ۸۷۰،۰۰۰ نفر مشغول تحصیل بودند.

دوره سوم یعنی دهساله ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱ را میتوان دوران پی‌ریزی وضع جدید آموزش و تعلیم و تربیت در ایران دانست ، درین ده سال ، بر اثر امنیت و ثبات سیاسی کشور و با اعتبارات وسیعی که به توسعه آموزش اختصاص داده شد پیشرفت بیسابقه‌ای در امر آموزش و پرورش در مملکت حاصل گردید . در سال آخر این دوره ، یعنی در سال انقلاب ششم بهمن ، تعداد دبستانها و دبیرستانها و مدارس حرفه‌ای در ایران از ۱۴۰۰۰ و رقم محصلین کشور از دو میلیون نفر تجاوز کرده و شماره دانشجویانی که در مدارس عالی‌ه داخلی کشور بتحصیل اشتغال داشتند به قریب ۲۵۰۰۰ بالغ شده بود . در این دوره ده ساله برای بهبود کیفیت سازمانهای آموزشی و تجهیز مدارس کشور بصورتی که جوابگوی احتیاجات اجتماعی و اقتصادی جدید مملکت باشد ، و در زمینه تجهیز مدارس فنی و حرفه‌ای با وسایل مدرن و تربیت متخصصان و کارشناسان کوششهای قابل ملاحظه‌ای صورت گرفت . طی این مدت تعداد دانش آموزان مدارس ابتدائی ۱۳۵ درصد و تعداد دانش آموزان دبیرستانها ۲۲۳ درصد افزایش یافت و عده محصلین مدارس حرفه‌ای و فنی بیش از ۱۰۰۰ درصد شد . نسبت کودکانی که به سن تحصیل رسیده و وارد دبستانها شده بودند در شهرها به ۷۴ درصد رسید ، ولی متأسفانه هنوز این رقم در مناطق روستائی فقط در حدود ۲۴ درصد بود .

آخرین دوره این ادوار چهارگانه آموزشی دوره‌ای است که از بهمنماه ۱۳۴۱ آغاز میشود . درین دوره بود که انقلاب ایران روی به روستاها آورد و کوشید تا بموازات پیشرفتهای کلی آموزشی کشور آموزش و پرورش را مخصوصاً بمراکز دور افتاده و محروم مملکت راه

دهد. یک نتیجه طبیعی این تحول این است که تنها در مدت سه سال اخیر تعداد دانش آموزان مناطق روستائی ایران بیش از ۸۳ درصد فزونی یافته است.

معهدا نباید این پیشرفت را منحصر بمرکز روستائی دانست، زیرا در همین ضمن تعداد دبستانها و دبیرستانها و مدارس فنی و حرفه‌ای و دانشگاهها، و نیز تعداد دانش آموزان و دانشجویان در سراسر کشور منظمأ افزایش یافته است. طبق آخرین آمار که در دست است، تنها در عرض این چهار سال تعداد دانش آموزان مدارس ابتدائی ۴۸ درصد، تعداد محصلین مدارس متوسطه ۵۱ درصد، تعداد دانشجویان مدارس فنی و حرفه‌ای ۶۵ درصد و تعداد دانشجویان مدارس عالی ۱۸ درصد افزایش یافته، بطوریکه رقم کلی تعداد محصلین کشور در سال جاری از سه میلیون نفر تجاوز کرده است. در همین مدت، بدون احتساب سپاهیان دانش، تعداد آموزگاران ۲۷ درصد، تعداد دبیران ۳۰ درصد و تعداد استادان و معلمان مدارس عالی ۵۳ درصد افزایش یافته است.

مقارن با این تحولی که از لحاظ کیفیت در تعداد مراکز تحصیلی و معلمان و دانش آموزان و دانشجویان کشور روی داده، مسئولان امور آموزشی کشور مأموریت یافتند که از نظر کیفیت نیز در امر تعلیم و تربیت تحولی عمیق و اساسی بوجود آورند که اساس آموزش ایران را بطوریکه بارها در سخنان خود متذکر شده‌ام بکلی دگرگون سازد و آنرا بصورتی درآورد که از هر حیث با احتیاجات و الزامات جامعه نوین ایرانی مطابقت داشته باشد، زیرا باید بصراحت گفت که برنامه آموزشی که در گذشته مورد اجرا بود از بسیاری جهات با این شرائط

تطبیق نداشتند. در سیستم جدید میباید روح و مفهوم انقلاب ایران اساس کار قرار گیرد؛ میباید جنبه های مختلف تعلیم و تربیت خیلی بیشتر جوابگوی مقتضیات جدید اجتماعی و اقتصادی جامعه ایرانی باشند؛ میباید به استعداد های مختلف در هر رشته ای با بهترین صورت توجه شود و در پرورش آنها اقدام گردد و بدانها امکان بروز و تجلی داده شود؛ تعلیمات حرفه ای توسعه خیلی زیادتری پیدا کند و جنبه تخصصی آموزش بیشتر شود؛ روح سازندگی و حس ابتکار و نوسازی و روح همکاری اجتماعی پرورش بسیار کاملتری یابد؛ در عین حال میباید آموزش ما بر اساسی صورت گیرد که شخصیت جوانان و حس اعتماد بنفس را در آنها از هر جهت پرورش دهد و آنانرا افرادی بار بیاورد که بمسئولیت سنگین خویش در پیش بردن مادی و معنوی اجتماع از هر جهت واقف باشند و این مسئولیت را با علاقه و میل استقبال کنند.

اکنون شورای خاصی که بمنظور مطالعه و بررسی کامل این جنبه ها و پیشنهاد نظام جدیدی برای آموزش و پرورش ایران تشکیل شده است برنامه های خود را تنظیم کرده و آنها را برای اظهار نظر در اختیار معلمان و صاحب نظران و کارشناسان مختلف امور آموزشی قرار داده است تا از مجموع بررسیهایی که درباره سازمان مدارس و برنامه های تحصیلی و دوره های راهنمایی تحصیلی و تحصیلات نظری و فنی و حرفه ای صورت میگیرد طرح نهائی برای کلیه شئون آموزشی و پرورشی کشور تنظیم گردد.

درین مورد مخصوصاً باید در امر توسعه تعلیمات حرفه ای کمال کوشش بعمل آید، یعنی از یکطرف آزمایشگاهها و کارگاههای مدارس فنی و حرفه ای موجود با وسائل کار بهتر و بیشتری مجهز شوند، و از

طرف دیگر در تأسیس مراکز و کارگاه‌های حرفه‌ای تازه اقدام گردد. پیشرفت‌هایی که تا کنون درین رشته حاصل شده در حد خود رضایت بخش است، زیرا بموجب آماري که در دست است تعداد مدارس حرفه‌ای کشور که در سال ۱۳۳۲ فقط ۶ عدد بوده اکنون به ۱۰۵ رسیده، و تعداد دانش‌آسوزان آنها از کمتر از ۸۰۰ نفر در ۱۳۳۲، به بیش از ۱۵۰۰۰ نفر در حال حاضر بالغ شده است. ولی این سیر تکاملی، باید چه از حیث کمیت و چه از لحاظ کیفیت از هر جهت و بمقیاس بسیار وسیع‌تری ادامه یابد. در همین زمینه طبعاً در سطحی بالاتر نیز میباید کوشش لازم برای تربیت متخصصین درجه اول امور فنی و صنعتی مبذول گردد که قسمتی از این منظور با اجرای برنامه‌های دانشگاه صنعتی آریامهر تأمین خواهد شد، ولی بدیهی است که درین رشته هر روز کوشش بیشتری بکار خواهد رفت تا کادر متخصص فنی اجتماع آینده ایران از هر جهت تأمین گردد.

* * *

اکنون میباید درباره جنبه بین‌المللی کار سپاه دانش ایران، یعنی درباره نهضت جهانی پیکار با بیسوادی نیز توضیح مختصری داده شود.

قبلاً گفته شد که در هنگامی که ما در ایران تصمیم بایجاد سپاهی بنام سپاه دانش گرفتیم، بیش از هشتاد درصد از مردم کشور ما بیسواد بودند. این رقم زنگ خطری چه برای مصالح اجتماعی و ملی ما و چه برای وجدان انسانی ما بود، ولی در عین حال ما متوجه بودیم که در سرزمینهای پهناوری از جهان نه تنها وضع از وضع ما درین مورد

بهتر نیست بلکه بسیار بدتر از آن است. آمارهائی که قبلاً توسط سازمان جهانی یونسکو تهیه شده بود نشان میداد که در برخی از نقاط آسیا و آفریقا نسبت بیسوادان از ۹۰ درصد کل جمعیت کشور تجاوز میکند و حتی نقاطی هست که در آنها تا ۹۹ درصد مردم بیسوادند. همین آمارها حکایت میکرد که تعداد سالمندان بیسواد در دنیا پتنهائی از ۷۰۰ میلیون نفر متجاوز است و رقم کلی بیسوادان در دنیای امروز حتی از یک میلیارد نفر بالاتر میرود.

گمان میکنم از آنچه در فصول گذشته این کتاب شرح داده شد، کاملاً روشن شده باشد که انقلاب ما در درجه اول یک انقلاب بشری و انسانی است که بخصوص بر اساس تأمین حقوق توده های محروم تکیه دارد. لازمه چنین انقلابی طبعاً این است که از هرگونه خودخواهی و تنگ نظری بدور باشد و پیشرفت خویش را نه تنها در چهارچوب منافع ملی خود بلکه در پیشرفت همه جامعه انسانی خواستار شود. اگر ما میخواستیم بر اساس مفهوم روح انقلاب خود بلای بیسوادی را از جامعه ایرانی ریشه کن کنیم، ولی راضی میشدیم که در مورد مناطق پهناوری از جهان شاهدی بیطرف و بی اثر در بقای چنین وضع ناگواری باقی بمانیم، در آن صورت نمیتوانستیم ادعا کنیم که انقلاب ما بمفهوم اصیل خود تحقق یافته است.

امروز همه جوامع جهان چون حلقه های زنجیری بیکدیگر پیوسته اند. بنا بر این در دنیای کنونی دیگر نمیتوان به تحقق اصلاحات اساسی و اجتماعی در یک نقطه از جهان توجه داشت بی آنکه ارتباط طبیعی و جبری این تحول با آنچه در سایر نقاط جهان میگذرد در نظر گرفته شود.

این حقیقت بخصوص در مورد اصلی از انقلاب ما که به مبارزه با بیسوادی مربوط می‌شده صادق بود، زیرا اصول دیگر این انقلاب از قبیل اصلاحات ارضی، بهبود وضع کارگران، ملی‌شدن جنگلها و مراتع، اصلاح قانون انتخابات و غیره بیشتر جنبه داخلی داشت، در صورتیکه امر مبارزه با بیسوادی در درجه اول یک مسئله جهانی بود. با توجه بمجموع این نکات احساس کردم که اگر بخواهیم این اصل از انقلاب ایران بصورت کامل آن تحقق یابد، میباید در اجرای آن از حدود ملی و جغرافیائی ایران دورتر برویم و آنرا در کادری جهانی و بشری مورد آزمایش قرار دهیم. ما بعنوان وارث سنن عالیه معنویت فرهنگ کهنسال ایران، نمیتوانستیم قبول کنیم که بین بیسوادان کشور ما با سایر توده‌های بیسواد مناطق پهناوری از جهان از حیث حقوق انسانی فرقی وجود باشد.

بنا بر این در سال ۱۳۴۳ تصمیم گرفتم تجارب رضایت‌بخشی را که ما از سپاه دانش خود گرفته بودیم داوطلبانه در اختیار سایر جهانیان قرار دهیم و برای تأمین موفقیت بیشتری در بهبود وضع بیسوادان جهان کاری کنیم که کوششهایی که درین زمینه از طرف سازمان جهانی یونسکو و مراکز آموزشی کشورهای مختلف انجام میگردد از صورت یک کار جاری و روزمره اداری خارج شود و بصورت یک نهضت هماهنگ و پرتحرک جهانی درآید که بتواند حد اکثر نیروهای ملی و بین‌المللی را در راه پیکار جهانی با بیسوادی بسیج کند.

درین باره قبلاً کوششهای شایان تحسین ولی پراکنده‌ای در جهان صورت گرفته بود. در ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر

تصریح شده بود که حتی آموزش از حقوق اساسی انسانی است و به همین جهت سازمان آموزشی و علمی و فرهنگی ملل متحد یعنی سازمانی که «یونسکو» نامیده میشود از بدو تأسیس خود یکی از هدفهای اساسی خویش را توسعه آموزش قرار داده بود. در شانزدهمین اجلاسیه عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۳۴۰ طبق قطعنامه این سازمان، یونسکو مأمور شد که در بارهٔ مبارزه با بیسوادی مطالعات لازم کرده و نتیجه را در اجلاسیه بعد با اطلاع سازمان ملل متحد برساند. این مطالعات واقعیات ناراحت کننده‌ای را برای همه روشن کرد، یعنی نشان داد که در حال حاضر دو پنجم از تمام افراد بالغ جهان بکلی بیسوادند و بدتر از آن اینکه بر اثر ازدیاد نفوس جهان، با تمام کوششهایی که در راه تعمیم آموزش اطفال بعمل میآید، هر ساله ۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر بیافراد بیسواد جهان افزوده میشوند. تحقیقات یونسکو معلوم کرد که در ۱۸ تا ۳۲ کشوری که در آن موقع به پرسشنامه‌های این سازمان پاسخ دادند، از جمعیت کلی این کشورها که ۶۳۵ میلیون نفر بود فقط ۳ درصد از افراد بالغ مشغول تحصیل بوده‌اند.

در سال ۱۳۴۲ بر اساس گزارش جامع مدیر کل یونسکو قطعنامه مهمی در اجلاسیه سازمان ملل متحد بتصویب رسید که در آن نگرانی عمیق این سازمان جهانی از اینکه در نیمه دوم قرن بیستم هنوز بیش از دو پنجم از تمام جمعیت بالغ روی زمین بکلی بیسواد هستند و اینکه نسبت افراد بیسواد در بسیاری از کشورهای آفریقا و آمریکای لاتین و آسیا بین ۷۰ تا ۹۰ درصد جمعیت این کشورهاست ابراز شده و از همه ممالک عضو سازمان ملل متحد در هر مرحله از پیشرفت اجتماعی و اقتصادی که هستند و از کلیه سازمانهای آموزشی غیر دولتی

در سراسر جهان دعوت شده بود که کمال کوشش خود را برای مواجهه با این وضع ناگوار بکار برند. درین قطعنامه از سازمان یونسکو دعوت شده بود که با مطالعات لازم راههای عملی مبارزه با بیسوادی و هزینه‌های آنرا طی گزارشی برای اقدام مقتضی باستحضار اجلاسیه بعدی سازمان متحد برساند.

وقتی که ما تصمیم بتشویق یک نهضت جهانی بیکار بایسوادی گرفتیم وضع درین مرحله بود. همه متوجه شده بودند که میبایست درین باره کوششی در مقیاسی بسیار وسیعتر از آنچه تا کنون شده بود صورت گیرد، ولی عملاً این کار فقط از راه‌های عادی و اداری صورت میگرفت، در صورتیکه توفیقی واقعی در انجام چنین مبارزه‌ای عظیم و جهانی مستلزم جنبش همه جانبه‌ای بود که گذشته از سازمانهای اداری همه امکانات بین‌المللی و همکاری بیقیدو شرط افکار عمومی را در تمام جهان در برگیرد، و این تلاش را واقعاً بصورت یک جهاد بشریت قرن حاضر در آورد.

ما افتخار داریم که برای نخستین بار زنگ آغاز چنین نهضتی را بصدا در آوردیم، و جریان فعالیتها و موفقیتهای بعدی نشان داد که این کوشش تا چه حد جوابگوی ضروریترین و حیاتیترین احتیاجات بشریت امروز بوده است.

در آستانه تشکیل سیزدهمین کنفرانس عمومی یونسکو در شهر ماه سال ۱۳۴۳، پیامهایی شخصی برای پادشاهان و رؤسای جمهوری کلیه کشورهای جهان فرستادم و با تشریح ضرورت حیاتی یک همکاری بین‌المللی در امر مبارزه با بیسوادی از ایشان دعوت کردم که درین

باره منتهای کوششی را که سازمان یونسکو و همه مردم نیک اندیش جهان انتظار دارند مبذول دارند . درین پیام متذکر شدم که وجود یک میلیارد نفر بیسواد در عصر حاضر نه تنها یک سند محکومیت اخلاقی برای سایر مردم جهان است ، بلکه از جنبه مادی و اقتصادی نیز چنین وضعی بزیان جامعه بشری تمام میشود ، زیرا وجود این عده بیسواد مرادف با ائتلاف انرژی عظیم یک ثلث از افراد بشری است که استعدادهای خلاقه آنان براثر بیسوادی و بی اطلاعی بیحاصل میماند و از این راه جامعه انسانی را از یک سرمایه گزاری وسیع اقتصادی محروم میسازد . همچنین تذکر دادم که وجود این فاصله عظیم بین توده بیسوادان جهان و طبقات پیشرفته خطری است که همواره در کمین صلح و تفاهم بین المللی است ، و بنا بر این هر کوششی که برای از میان بردن چنین تبعیضی بعمل آید در واقع خدمتی است که بصلح جهانی شده است .

در پیامی که بلافاصله بعد از آن به مجمع عمومی یونسکو در پاریس فرستادم ، با تشریح همه این مراتب از وزرای آموزش و پرورش کشورهای عضو یونسکو دعوت کردم که بمنظور تبادل نظر وسیعی در امر مبارزه جهانی با بیسوادی و ترتیب دادن وسائل یک همکاری مؤثر بین المللی درین باره ، کنگره خاصی تحت سرپرستی سازمان یونسکو در تهران تشکیل دهند تا ضمناً ازین فرصت برای آشنائی با طرز کار سپاه دانش ایران و تجارب حاصله از کار دوساله این سپاه استفاده نمایند .

پیامی که به سران کشورهای فرستادم با استقبال صمیمانه و گرم ایشان مواجه شد ، و دعوت از وزرای آموزش و پرورش کشورهای عضو

یونسکو نیز با قطعنامه‌ای که با توافق آراء از طرف این سازمان صادر شد مورد قبول قرار گرفت. در نتیجه در شهریورماه سال ۱۳۴۴ نخستین کنگره مبارزه با بیسوادی تحت نظر سازمان بین‌المللی یونسکو با میزبانی کشور ایران در تهران تشکیل گردید.

این کنگره باظهار خود یونسکو یکی از موفقیت آمیزترین مجامع فرهنگی عصر حاضر بود، و مسلماً علت اساسی این موفقیت این بود که اعضای آن عظمت معنوی و انسانی هدفی را که بخاطر آن گرد آمده بودند احساس میکردند. این کنگره برای تأمین منافع سیاسی یا اقتصادی خاصی تشکیل نشده بود، بلکه بخاطر بشریت و بنام محالترین اصول و موازین انسانی تشکیل شده بود و بنا بر این طبیعی بود که در آن روح تفاهم و همکاری از هر مجمع دیگری که با هدفی جز این تشکیل میشود بیشتر حکمفرما باشد.

در نطق افتتاحیه این کنگره پیشنهادی از جانب من مطرح شد که با مصالح عالیله جامعه بشری کاملاً تطابق داشت. در این پیشنهاد توصیه شده بود که کشورهای جهان قسمت محدودی از اعتبارات نظامی سالانه خود را برای کمک به امر مبارزه جهانی با بیسوادی در اختیار سازمان یونسکو قرار دهند تا از این راه به حصول پیروزی در یکی از بزرگترین پیکارهای عالم بشریت کمک کرده باشند.

درین نطق ارقامی ذکر شده بود که بخوبی اهمیت و تأثیر چنین اقدامی را نشان میداد. طبق این ارقام، هزینه نظامی در سال ۱۹۶۲ در دنیا از ۱۲۰ میلیارد دلار متجاوز بوده، که مسلماً این رقم در حال حاضر از این خیلی بیشتر است. اگر محاسبات کارشناسان را درباره مخارج آموزش بیسولدان ملاک قرار دهیم، روشن میشود که

تنها ۳٪ از مخارج نظامی سالانه جهان - حتی بمقیاس سال ۱۳۴۱ - برای باسواد کردن ۷۰۰ میلیون نفر بیسواد دنیا کافی است - ۱۲۰ میلیارد دلار در سال یعنی ۱۳ میلیون دلار در هر ساعت ، بنابراین کافی است که هر کشور در عرض سال تنها از هزینه نظامی چند ساعت خود بنفع این هدف صرف نظر کند تا این اعتبار در راه یکی از ثمربخش ترین سرمایه گزاریهای تاریخ ، یعنی در راه صلح و سعادت جامعه انسانی بکار افتد .

این پیشنهاد با همه جنبه انقلابی آن در قطعنامه های نهائی کنگره که با توافق آراء بتصویب رسید مورد تأیید قرار گرفت . قسمتی از متن یکی از این قطعنامه ها چنین است : « کنگره جهانی وزرای آموزش و پرورش با توجه به عظمت و اهمیت وظائف مربوط به مبارزه جهانی با بیسوادی ، و وسعت منابع انسانی و مصالح و مواد و وسائل فنی که باتوسل بدانها میتوان بیسوادی را ریشه کن نمود از سازمان ملل و سازمانهای اختصاصی وابسته بدان و در درجه اول از یونسکو ، از سازمانهای منطقه ای که با توسعه و عمران بطور اعم و با آموزش و پرورش بطور اخص ارتباط دارند ، از مؤسسات مذهبی و اجتماعی و فرهنگی ، از بنیادهای ملی و بین المللی اعم از دولتی و غیر دولتی ، از مریبان ، دانشمندان ، علماء ، رؤسا و رهبران اتحادیه های اصناف و تمام افراد تیک اندیش جهان دعوت میکند اولاً تصریح و تأکید نمایند که برنامه مبارزه با بیسوادی جزء اصلی و لایتنجزای هر نوع طرح عمرانی در تمام مسالکی است که در آنها هنوز مشکل بیسوادی وجود دارد ، ثانیاً تا حد امکان و همچنین بمقتضای محیط برای جهاد برضد بیسوادی با افزایش منابع ملی و بین المللی قابل دسترسی بپردازند ،

ثالثاً در مورد تهیه منابع تکمیلی و اضافی برای توسعه و عمران بطور اعم و برای تعمیم سواد بطور اخص امکانات و تسهیلات لازم فراهم آورند و با کاهش مخارج نظامی و نظایر آن بودجه بیشتری برای مبارزه با بیسوادی تأمین کنند، رابعاً برای روشن شدن اذهان عمومی نسبت بمفهوم جدید آموزش بزرگسالان از تمام وسائل و اطلاعات تحت اختیار خود حداکثر استفاده را بنمایند.

قطعنامه های کنفرانس جهانی وزرای آموزش و پرورش در تهران، اندکی بعد در بیستمین دوره اجلاسیه سازمان ملل متحد مورد تأیید واقع شد و درین باره بنویسه خود از طرف سازمان ملل متحد قطعنامه ای صادر گردید که در آن اصول ذیل اعلام شده بود:

۱ - بیسوادی مسئله ای جهانی است که با تمام بشریت ارتباط دارد.

۲ - تعمیم سواد یکی از عوامل اساسی توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در همه جهان است.

۳ - اکنون موقع آن فرا رسیده است که همه کشورهای عضو سازمان ملل متحد در اسرع اوقات ممکن کوشش مجدانه و منظمی را بمنظور ریشه کن کردن بیسوادی در جهان بعمل آورند.

۴ - از کلیه دولت های جهان دعوت میشود که امکان افزایش اعتبارات مخصوص تعمیم سواد را در زمینه ملی و بین المللی با توسل به منابع مختلف در نظر بگیرند.

کشور ایران افتخار دارد که همچنانکه در امر پیشنهاد تخصیص قسمتی از اعتبارات نظامی ممالک با امر مبارزه با بیسوادی پیشقدم بوده،

نخستین کشوری بوده که عملاً نیز در اجرای این نظر اقدام کرده است. برای این کار، در آغاز سال جاری ایرانی یعنی بمحض آنکه بودجه کشور بتصویب پارلمان ایران رسید، ما بسازمان یونسکو اطلاع دادیم که معادل ۷۰۰۰۰ دلار از بودجه نظامی ایران را بمنظور کمک بامر مبارزه جهانی با بیسوادی در اختیار آن سازمان قرار خواهیم داد. مراسم اهدای این مبلغ در جریان برگزاری چهاردهمین کنفرانس عمومی یونسکو که در آبان ماه سال ۱۳۴۵ در پاریس تشکیل شد انجام گرفت. مایه خوشوقتی ما است که تا کنون چند کشور دیگر نیز در این باره اقدام کرده اند، و امید می رود که دیگران هم این راه را ادامه دهند.

در همین کنفرانس، یونسکو تصمیم گرفت هیئتی مرکب از هجده نفر از صاحب نظران و متخصصان بین المللی امر مبارزه با بیسوادی بنام « کمیته جهانی پیکار با بیسوادی » تشکیل دهد تا مستمراً پیشرفت نهضت پیکار با بیسوادی را در جهان تحت نظر داشته باشند و مانع بروز کندی یا وقفه ای در این نهضت گردند. همچنین روز هفدهم شهریور که روز گشایش کنگره جهانی تهران بود از طرف این مجمع روز بین المللی مبارزه با بیسوادی اعلام شد.

بدین ترتیب بود که اصل ششم انقلاب ایران یعنی اصل تشکیل سپاه دانش با تعریک و جهش بینظیری که داشت از مرزهای جغرافیائی ایران فراتر رفت و در مدتی کوتاه بصورت یک نهضت جهانی درآمد که امید است حاصل آن برای توده های بیسوادان ایران و جهان، نجات از جهالت یعنی از آن کابوسی باشد که بقول شکسپیر « هیچ تاریکی از آن تاریکتر نیست ».

سپاه بهداشت

ایجاد سپاه بهداشت و سپاه ترویج و آبادانی و تشکیل خانه های انصاف، سه اصلی بود که بعد از اعلام و تصویب اصول ششگانه انقلاب بدین اصول افزوده شد، و بدین ترتیب تعداد اصول انقلاب را به نه اصل افزایش داد.

سپاه های بهداشت و ترویج آبادانی بر همان اساس کلی بوجود آمدند که قبلاً سپاه دانش بوجود آمده بود، و جوابگوی همان احتیاجاتی در دو رشته بهداشتی و عمرانی بودند که سپاه دانش در رشته آموزشی پاسخگوی آنها بود. افراد این سه سپاه از همان آغاز کار «سپاهیان انقلاب» لقب گرفتند و هر یک قسمتی از مظاهر ترقی و سازندگی را با خود بروستاهائی بردند که تا همین چندسال پیش غالباً در شرائط قرون وسطائی بسر میبردند.

سپاه بهداشت طبق فرمانی که در اول بهمن ماه ۱۳۴۲ صادر کردم بوجود آمد. در این فرمان تصریح شده بود که: «بمنظور تعمیم آسایش جسمی و مداوای مرضی و بهداشت عمومی، سپاهی از پزشکان فارغ التحصیل ولیسانسیه و دیپلمه بنام سپاه بهداشت تشکیل میشود که بطور گروه های سیار در دهات و نقاط بی بهره از امکانات بهداشت مشغول گردند.» همچنانکه در مورد سپاه دانش تذکر داده شد،

تشکیل سپاه بهداشت نیز نه تنها اقدامی بود که بر اساس روح و مفهوم انقلاب ایران انجام گرفت ، و نه فقط پاسخگوی یک احتیاج حیاتی جامعه نوینی بود که در کشور ما پی ریزی میشد ، بلکه در عین حال منطبق با عالیتترین سنن تاریخی و مدنی ایران بود ، و اگر بتوان براساس معتقدات مذهبی ایرانیان باستان به سپاهی نام سپاه یزدانی داد در همین مورد است ، زیرا که بموجب اصول این آئین ، بیماری و نا تندرستی یکی از مظاهر نفوذ اهریمن بود و هر کس که در راه مبارزه با آن و بازگرداندن سلامت مردم میکوشید ، در واقع در راه پیروزی یزدان کوشیده بود .

توجه خاص بعلم پزشکی و به اصول بهداری و بهداشتی همواره یک وجه مشخص تمدن ایرانی بوده است و این توجه در فصول مختلف تاریخ باستانی ایران بخوبی منعکس است . یک سند تاریخی جالب که اکنون بصورت کتیبه ای در موزه واتیکان نگاهداری میشود بنحو بارزی از این توجه حکایت میکند . نویسنده این سند کاهن یکی از معابد بزرگ مصر قدیم بوده و کتیبه مورد بحث که توسط آدریانوس قیصر روم از مصر به رم انتقال یافته بود چندی پیش در « تیوولی » نزدیک این شهر بدست آمد . درین سند چنین نوشته شده است :

« شاهنشاه داریوش ، پادشاه مصر علیا و مصر سفلی ، هنگامی که من در دربار او بسر میبرد ، بمن امر فرمود که به مصر روم و در پایتخت آن مدرسه پزشکی بسازم و وسائل تحصیل دانشجویان مصری را در آنجا فراهم کنم . بمصر رفتم و چنان کردم که شاهنشاه فرموده

بود. برای این دانشگاه کتاب و ادوات لازم فراهم کردم و جوانان را بدانجا خواندم و آنانرا برای تعلیم بدست استاذان کاردان سپردم، زیرا شاهنشاه فایده پزشکی را بخوبی میدانست و میخواست که ازین راه جان بیماران مصری را نجات بخشد. »

این توجه خاص بعدها در خود ایران بصورت ایجاد بزرگترین مرکز پزشکی آن عصر یعنی دانشگاه معروف گندی شاپور تجلی کرد. درین دانشگاه نه تنها متن و تفسیر یک کتاب کامل از اوستا که اختصاص به علم طب داشت تدریس میشد، بلکه علاوه بر کتبی که در خود ایران در رشته های مختلف پزشکی تألیف شده بود ترجمه مهمترین کتب طبی یونانی و هندی و غیره نیز مورد استفاده بود حتی انوشیروان ساسانی، برزویه، معروف را در رأس هیئتی از دانشمندان ایرانی به هندوستان فرستاد تا بهترین آثار علمی این کشور و در درجه اول کتب پزشکی آن را تهیه کنند و برای این دانشگاه بیاورند.

دانشگاه گندی شاپور مدت چند قرن بزرگترین مرکز پزشکی بود و حتی در آغاز عصر اسلامی نیز این مقام خود را حفظ کرد، بطوریکه از اطراف و اکناف برای معالجه و تحصیل بدان روی میآوردند. وقتی هم که هارون الرشید خلیفه عباسی تصمیم بتأسیس بیمارستانی در بغداد گرفت، این کار را باستاذان پزشک و داروساز دانشگاه گندی شاپور محول کرد. پس از ایجاد این بیمارستان نیز همان استادان را غالباً باجبار برای تدریس در آن به بغداد بردند.

شاید سهم عظیم دانشمندان طب ایران در فرهنگ و علوم اسلامی و از آن راه در علم و فرهنگ مغرب زمین از فرط وضوح احتیاجی به یادآوری نداشته باشد. در طول ده قرن، کتاب قانون

ابن سینا بعنوان مهمترین اثر مدون علم طب در سراسر دنیای اسلام و حتی در دانشگاه‌های بزرگ غرب تدریس میشد ، و نسخه‌های چاپی این کتاب که چهار قرن پیش در شهر رم بچاپ رسید بقیمت گزاف دست بدست میگشت .

در دانشگاه تهران دانشکده طب نخستین دانشکده‌ای بود که شروع بکار کرد و این دانشکده همچنان از لحاظ تعداد دانشجویان و وسعت لوازم کار مهمترین دانشکده‌های این دانشگاه است . در غالب دانشگاه‌های دیگر ایران نیز توجه خاصی به تحصیلات طبی می‌ذول میشود .

ولی آن کاری که با تشکیل سپاه بهداشت انجام گردید این بود که حاصل این تحصیلات و تجارب پزشکی مورد استفاده توده‌های وسیعی قرار گیرد که در درجه اول در نقاط گمنام و دور افتاده کشور بدان احتیاج داشتند ، زیرا مسلم است که بهر حال پایتخت و شهرهای بزرگ کشور ازین حیث دچار مشکل زیادی نیستند . آنچه لازم بود به پیروی از روح و اصل انقلاب ایران برای آن چاره جوئی شود تبعیض فاحشی بود که ازین بابت میان شهرها و دهات ایران وجود داشت . اگر میبایست پنج اصلی که پیوسته بدان اشاره کرده‌ام ، یعنی بهداشت و خوراک و پوشاک و مسکن و فرهنگ برای همه تأمین شود ، درین صورت طبعاً لازم بود که بهداشت در اختیار همه قرار گیرد ، و ازین حیث شهرنشینان بدون جهت امتیازی به روستائینان نداشته باشند .

بدیهی است سازمانهای مختلف وزارت بهداشتی و نیز مؤسسات متعدد خیریه کشور امکانات خود را در این راه بکار برده‌اند و می‌برند .

بودجه وزارت بهداشتی در سالهای اخیر افزایش فوق العاده‌ای یافته و تعداد بیمارستانها و درمانگاهها و مراکز بزرگ و کوچک سال بسال زیادتر شده است. در عین حال مؤسسات خیریه‌ای از قبیل سازمانهای وابسته به شهبانوی ایران و جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و سازمانهای متعدد دیگر فعالیتهای وسیعی در این مورد دارند که واقعا مایه خوشوقتی است. معذرا همچنانکه در مورد سپاه ترویج و آبادانی نیز تذکر خواهیم داد، انقلاب ایران اقتضا میکرد که ما در این باره به فعالیتهای اداری و اجتماعی که از راههای عادی و جاری صورت میگرفت اکتفا نکنیم، و برای پاسخگویی به احتیاجات حیاتی توده‌های وسیع مردم کشور بخصوص آنهایی که نسبت بدیگران در شرائط نامساعدتری بسر میبرند، از راه‌هایی انقلابی وارد شویم. سپاه بهداشت سپاهی بود که بر همین اساس بوجود آمد، و نظری به نتایج کار این دسته از سپاهیان انقلاب در همین مدت کوتاهی که از آغاز فعالیت آنها میگذرد نشان میدهد که تشکیل این سپاه تا چه اندازه مفید و ثمر بخش بوده است، هر چند که این نتایج در مقابل آنچه مورد انتظار ما است و آن هدف وسیعی که از تشکیل چنین سپاهی در نظر بوده است هنوز بسیار ناچیز است و در واقع قدم اولی در راهی بسیار طولانی بیش نیست.

طبق قانونی که در امر تشکیل سپاه بهداشت تصویب مجلسین ایران رسید، این سپاه مرکب شده است از: پزشکان، دندان پزشکان، داروسازان، مهندسان، بهیاران و دارندگان گواهینامه‌های لیسانس و فوق لیسانس و دیپلمه‌هایی که خدمت سربازی خود را پس از طی یک دوره چهار ماهه آموزشی در نقاط مختلف روستائی کشور میگذرانند،

و درین نقاط به معالجه بیماران و پیشگیری بیماریها و ایجاد محیط و شرایط سالم بهداشتی و راهنمائی روستائیان در امور مربوط به تندرستی آنان میپردازند .

اولین دوره افراد سپاه بهداشت در شهریورماه سال ۱۳۴۳ بخدمت احضار شدند . تاکنون نفرات سه دوره اول که جمعاً بیش از ۱۱۰۰ نفر بوده‌اند خدمت خود را پایان رسانیده‌اند ، و نفرات دوره‌های چهارم و پنجم که آنها نیز بر رویهم کمی بیش از ۱۱۰۰ نفر هستند هم اکنون در روستاها مشغول خدمتند و نفرات دوره ششم که ۱۲۰۰ نفر میشوند پیش از پایان سال جاری روانه روستاها خواهند شد .

در حال حاضر بطور کلی در حدود ۵۰۰ واحد پزشکی سیار وثابت و دندان پزشکی و آزمایشگاهی و آموزش بهداشت و کمک مهندسی بهداشت در مناطق روستائی کشور خدمت میکنند . هر واحد سیار پزشکی داروها و وسائل لازم برای سی تا پنجاه قریه را با جمعیتی معادل ده پانزده هزار نفر در اختیار دارد .

بدین ترتیب سپاه بهداشت در حال حاضر با واحدهای سیار وثابت پزشکی خود احتیاجات تقریباً ۱۴,۰۰۰ قریه را با جمعیتی بیش از ۵ میلیون نفر جمعیت تأمین میکند .

سپاه بهداشت دارای واحدهای مخصوص پزشکی ، پزشکان بیماریهای قلب و گوش و حلق و بینی و بیماریهای اطفال، و پزشکان جراح است . برای هر ده تا دوازده واحد این سپاه یک پایگاه مخصوص تدارک و تجهیز واحدها پیش بینی شده است که هر یک از آنها دارای آزمایشگاه ، واحد دندان پزشکی ، واحد بهداشت و واحد کمک مهندسی بهداشت است .

وظیفه سپاهیان بهداشت محدود بامور درمانی نیست ، بلکه بخصوص امور بهداشتی را شامل میشود . افراد این سپاه کار تفریح

ضد آبله و دیفتری و سیاه سرفه و کزاز را بمقیاس وسیعی انجام می‌دهند. همچنین در موارد ضروری این عده وظیفه مهمی در تلقیح سایر واکسن‌های لازم دارند، چنانکه تنها در سال ۱۳۴۴ متجاوز از سه میلیون نفر در مناطقی روستائی توسط واحد‌های سپاه بهداشت بر ضد بیماری وبا تلقیح شدند.

از طرف دیگر این سپاهیان با کمک قسمت مهندسی بهداشت وزارت بهداشتی عهده دار فعالیت وسیعی در امر حفر چاهها، نصب تلمبه‌های دستی، بهداشتی کردن قنات‌ها و چشمه‌ها، تبدیل حمامهای خزینه به حمامهای دوش، لوله‌کشی قراء و سایر امور مربوط به بهداشت روستاها هستند. جلب اعتماد و علاقه روستائیان بکار افراد این سپاه باعث شده است که همچنانکه در مورد سپاهیان دانش مشهود است خود این روستائیان در غالب موارد به طیب خاطر قسمت عمده از مخارج کار را بر عهده بگیرند، چنانکه تا کنون در قراء مختلفی که مرکز فعالیت گروه‌های ثابت و سیار سپاهیان بهداشت بوده بیش از یکصد درمانگاه که هزینه ساختمان بعضی از آنها از یک میلیون ریال متجاوز شده است توسط خود اهل محل ساخته شده و در اختیار واحد‌های سپاه بهداشت قرار گرفته است.

آمارهای رسمی وزارت بهداشتی حاکی است که در دو ساله اول کار افراد این سپاه یعنی تا آخر شهریور ماه سال ۱۳۴۵ بیش از چهار میلیون بار مراجعه بدرمانگاه‌های سپاهیان بهداشت صورت گرفته و قریب چهار میلیون واکسن توسط این سپاهیان تلقیح شده است.

همین آمار نشان می‌دهد که درین مدت مأمورین آموزش این سپاه در حدود ۱۷۰۰۰ بار برای مردم روستاها در باره امور بهداشتی

سخترانی کرده و ۱۵۰۰ حلقه فیلم های مخصوصی مسائل بهداشتی برای آنان نمایش داده اند . در همین مدت از طرف افراد این سپاه و با کمک اهالی روستاها قریب ۴۰۰۰ چاه آب و بیش از ۱۰۰۰ چشمه یا قنات حفر یا بهداشتی شده ، نزدیک به ۱۵۰ درمانگاه ساخته یا تعمیر شده ، قریب ۱۰۰۰ حمام با اصول بهداشتی ساخته یا اصلاح شده و در ۲۷ قریه لوله کشی آب بعمل آمده است .

علاوه بر سهمیه های عادی لوازم واحد های این سپاه ها ، سهمیه های اضافی داروهای ضد تراخم و سل و جذام و کچلی و راشیتیس و مقادیر زیادی شیرخشک و داروهای پروتئین دار در اختیار این سپاهیان قرار گرفته است .

مقصود از ذکر همه این اسامی و ارقام این است که بطور کلی نوع کار سپاهیان بهداشت و وظائفی که بعهدہ دارند و اقداماتی که در بالا بردن سطح بهداشت روستاها انجام میدهند روشن شده باشد .

فعالیت این سپاهیان باعث شده است که بسیاری از روستائیان کشور ما که تا چندی پیش بعلت عدم آگاهی و غالباً عدم اعتماد بسازمانهای دولتی اساساً از مراجعه بپزشک احتراز داشتند و برای دواي درد خود و افراد خانواده خویش بیشتر بسراغ رمال و دعانویس میرفتند ، امروزه نه تنها با سپاهیان بهداشت در امر پیشگیری از بروز بیماریها همکاری میکنند ، بلکه وسیله تسهیل کار ایشان را در اصلاح وضع بهداشتی روستاها داوطلبانه فراهم میسازند ، و این راه به بهبود بهداشت دهات و تقلیل مرگ و میر نوزادان و تأمین سلامت بیشتری برای خود و اعضای خانواده خویش ، و در نتیجه بالا رفتن نیروی کار

و قدرت تولید دردهات ایران کمک میکنند. این مسلماً بهترین ارمغانی است که انقلاب ایران از راه سپاهیان بهداشت خود به جامعه ایرانی داده است .

بدیهی است نظر نهائی ما این است که نه فقط دامنه کار این سپاهیان هرچه بیشتر توسعه یابد ، بلکه تمام شهرها و روستاهای ما دارای بیمارستانها و درمانگاههای مجهز گردند و پزشک کافی در اختیار همه آنها قرار گیرد و بوسیله بیمه های گوناگون اجتماعی عموم ایشان در موارد احتیاج امکان استفاده از کلیه وسائل و مراکز طبی لازم را داشته باشند و بدین طریق روز بروز بیشتر محیط ناسالم و پرمرگ و میر سابق جای خود را به قلمرو تندرستی و کار و پیشرفت بسپارد .

سپاه ترویج و آبادانی

سپاه ترویج و آبادانی که سومین سپاه انقلاب ایران بود طبق فرمانی که در اول مهرماه ۳۴۳ صادر کردم ایجاد گردید، و هدف از تشکیل آن تکمیل برنامه‌ای بود که با انجام اصلاحات ارضی آغاز شده بود.

بطوریکه قبلاً تشریح شد اصلاحات ارضی وضع کشاورزان ایران را از صورت استثماری گذشته بیرون آورد و مالکیت ارضی و کار کشاورزی را بر پایه تازه‌ای متناسب با اصول عدالت اجتماعی و حقوق انسانی افراد قرار داد و از این حیث نظام مترقی نوینی را جانشین نظامی کهنه و عقب مانده کرد.

ولی آیا کار اصلاحات ارضی با این تحول پایان رسیده بود؟ خیر! درست بعکس، کار واقعی تازه از این مرحله بعد آغاز میشد، یعنی در پرتو این وضع جدید بود که میبایست در بالا بردن سطح تولید و بهره برداری کشاورزی و در نتیجه بالا رفتن سطح زندگی روستائی و کشاورز ایرانی اقدام گردد.

این امر مستلزم انجام تحول اساسی و عمیقی در سیستم کشاورزی ایران بود. میبایست کشاورزی ایران از صورت ابتدائی سابق بیرون آید و بدل بیک کشاورزی مکانیزه و کاملاً مدرن بشود. میبایست طرق

تازه‌ای منطبق با جدیدترین اصول فنی جهان بمنظور ازدیاد تولیدات زراعی و دامی مورد عمل قرار گیرد. میبایست روستاها نوسازی شوند و از صورت نامناسب گذشته بصورت مراکز سالم و کاملاً بهداشتی درآیند. میبایست این روستاها روز بروز بیشتر با شاهراه‌های مملکت ارتباط یابند. میبایست نیروی برق بتمام دهات ایران حتی دور افتاده ترین آنها راه یابد. میبایست صنایع روستائی بصورتی صحیح از حیث کمیت و کیفیت توسعه و بهبود و ترویج یابند. میبایست اطلاعات فنی کشاورزان روز بروز بیشترشود تا ایشان بتوانند به بهترین صورتی اصول جدید کشاورزی را بکاربرند و طبق اصول فنی از کود شیمیائی و آب و برق و غیره استفاده کنند و محصولات خویش را از آفات و امراض زراعتی محفوظ دارند و در امر دامداری که غالباً توأم با کشاورزی است از اطلاعات فنی جدید بهره‌مند گردند. بطور کلی میبایست کشاورزان ایران نو از هر جهت بیاموزند که چگونه میباید بهتر کار کرد و بهتر از زمینی که در اختیار آنهاست بهره برداری کرد و بهتر زندگی کرد.

در تحقق این اصول طبعاً سازمانهای تعاونی کشاورزی یعنی تعاونیهای تولید، تعاونیهای توزیع، تعاونیهای مصرف اهمیت درجه اول دارند و بنا بر این شرکت در این تعاونیها و استفاده از آنها نیز از مسائلی بود که میبایست کشاورزان ایرانی با آن آشنائی یابند، یعنی نه تنها لازم بود ایشان اطلاعات فنی و حرفه‌ای خود را تکمیل کنند و آنها را با شرایط کشاورزی جدید تطبیق دهند، بلکه میبایست طرز فکر اجتماعی آنان نیز براساس مقتضیات دنیای مرفعی تغییر یابد.

چنین تحولی کاری بود عظیم که میبایست در مدت محدودی انجام پذیرد، و همچنانکه در مورد سپاه‌های دانش و بهداشت گفته

شد فعالیتهای جاری سازمانهای اداری برای تأمین این منظور کفایت نمیکرد و بنابراین اتخاذ راهحالی انقلابی ضرورت داشت. بر این اساس بود که تصمیم به تشکیل سپاهی بنام «سپاه ترویج و آبادانی» گرفته شد که افراد آن وظائفی را مشابه با وظائف نفرات دو سپاه دیگر در زمینه های مربوط بکار خویش انجام دهند، یعنی همراه خود عمران و آبادانی و اصول پیشرفته مترقی کشاورزی و طرز فکر نوین اجتماعی را بدوستان ایران ببرند.

بارها بمناسبتهای مختلف این نکته را متذکر شده ام که کار نوسازی کشور فقط وقتی واقعاً نتیجه بخش میتواند باشد که از کوچکترین واحدهای اجتماعی آغاز شود. بر این اساس کار ترویج و آبادانی نیز میبایست نخست قراء و قصبات کشور را در برگیرد، و این وظیفه ای است که برعهده سپاهیان ترویج و آبادانی نهاده شده است. وظائف این افراد بموجب قانون تشکیل سپاه ترویج و آبادانی که از بیست و هشتم دیماه ۱۳۴۳ بمورد اجرا گذاشته شد، و آئین نامه اجرایی این قانون که بنا بر پیشنهاد وزارت کشاورزی و با موافقت وزارتخانه های جنگ و آبادانی و مسکن و کشاورزی و اقتصاد و با رعایت امکانات وزارت کشاورزی و وزارت جنگ تنظیم گردیده تعیین میشود.

نخستین دوره سپاهیان ترویج و آبادانی شامل قریب ۵۰۰ نفر لیسانسیه و دیپلمه بود که در ۳۰ اکیپ سرپرستی در ۲۲۴ دهکده مستقر شدند. در دو دوره بعد قریب ۱۴۰۰ سپاهی دیگر بکار پرداختند، بطوریکه تا سال جاری جمعاً قریب ۲۰۰۰ سپاهی ترویج و آبادانی بروستا های مختلف کشور رفته اند.

از زمره وظائفی که برعهده هر سپاهی ترویج و آبادانی محول شده

تنظیم و تکمیل پرسشنامه‌ای بنام «شناسنامه ده» است که نیایج مطالعات سپاهی را درباره اوضاع و احوال طبیعی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و کشاورزی دهکده شامل میشود. هدف از تنظیم این شناسنامه این است که معلوم شود روستای مورد فعالیت سپاهی از جهات مختلف در چه شرایطی قرار دارد تا وی بتواند برنامه کار خویش را با توجه به مشکلات و مسائل دهکده و ساکنان آن در زمینه‌های مختلف کشاورزی و دامپروری و عمرانی ترتیب دهد و در ضمن این اطلاعات را در اختیار وزارت کشاورزی بگذارد.

هر سپاهی ترویج و آبادانی موظف است طی دوره خدمت خویش در حوزه عمل خود اقدام با اجرای برنامه‌های آموزشی برای مردم دهکده در امور کشاورزی و دامپروری و بالا بردن منظم سطح اطلاعات زارعین و فرزندان آنها کند. بدین منظور هر سپاهی باید وسیله ایجاد حداقل یک هزار مترمربع مزرعه آموزشی را با استفاده از بذری که از طرف وزارت کشاورزی در اختیار او گذاشته میشود توسط خود زارعین ده فراهم سازد و از این مزرعه بعنوان نمونه برای تعلیم نحوه آماده کردن زمین و کشت بذر و برداشت محصول و معرفی بهترین انواع بذرها و طرز مصرف کود شیمیائی و دفع آفات و نحوه صحیح آبیاری و جین و غیره استفاده کند. همچنین هر سپاهی میباید وسیله ایجاد یک باغ نمونه را با حداقل یک هزار مترمربع مساحت توسط خود زارعین فراهم کند و در آن کشاورزان و باغداران را با نحوه صحیح کاشت درختان میوه و تهیه خزانه و روش صحیح پیوند زدن آشنا سازد. هر سپاهی باید در محل مأموریت خود حداقل دو بست رأس گاو و گوسفند را علیه بیماری‌های دامی شایع در محل با وسائلی که در اختیار او گذاشته میشود تلقیح کند، همچنین طرز اصلاح اصطبل‌های دامی

را از لحاظ رعایت اصول صحیح تهویه و نور و بهداشتی کردن اصطبل بدانها بیاموزد و در نقاطی که برای پرورش زنبور عسل مناسب است کندوهای قدیمی را با کندوهای جدید تعویض کند و روستائیان را با اصول صحیح زنبور داری آشنا سازد. هرسپاهی باید بمنظور حفظ محصولات کشاورزی و دامی از خطر آفات نباتی و آفات دامی سموم مختلفی را که در اختیارش گذاشته میشود با راهنمایی و کمک فنی کارشناسان کشاورزی اکیپ سرپرستی مورد استفاده قرار دهد و طی برنامه های آموزشی ماهیت این آفتها و سمومی را که باید در هر مورد بکار رود و طرز مصرف آنها را بروستائیان بیاموزد. هرسپاهی باید بمنظور آموزش نحوه مصرف کودهای شیمیائی و نشان دادن مزایای استفاده از این کودها در افزایش میزان محصول حداقل در مساحت یک هزار و پانصد متر مربع محصولات زراعی و زمینهای سبزی کود شیمیائی مصرف کند. بالاخره هرسپاهی موظف است بمنظور آموزش مسائل زندگی اجتماعی به جوانان روستائی، حد اقل یک باشگاه بصورت پانزده تا بیست و پنج نفر از فرزندان کشاورزان تشکیل داده و از طریق انتخاب و اجرای طرحهای کوچک و کارهای تولیدی کشاورزی و دامپروری و اجرای فعالیتهای اجتماعی و دسته جمعی تعاونی آموزش لازم را بدانها بدهد. برای راهنمایی این سپاهیان در طرز تشکیل این باشگاهها نشریه مخصوصی که از طرف سازمان سپاه ترویج و آبادانی چاپ میشود در اختیار هر یک از آنها قرار میگیرد.

با چنین برنامه کاری است که اکنون سپاهیان ترویج و آبادانی در هر دوره رهسپار روستاهای کشور میشوند تا همچنانکه سپاهیان دانش و بهداشت با خود سواد و تندرستی را بروستاها میبرند، ایشان

صوال نوین کشاورزی و آبادانی یعنی پایه‌های بالا بردن سطح زندگی کشاورزان و روستائیان را برای آنها ارمغان برند و وضع موجود روستاهای ایران را بکلی تغییر دهند و آنها را بصورتی که شایسته جامعه نوین کشور ما است در آورند.

بدیهی است همچنانکه در مورد اجرای سایر اصول انقلاب تذکر دادم، آنچه تا کنون انجام گرفته از نظر من مقدمه و طلیعه‌ای در برابر آنچه باید در آینده انجام گیرد بیش نیست. کاری که امروز سپاهیان ترویج و آبادانی انجام می‌دهند کار پرارزشی است، ولی برنامه واقعی که در اجرای آن سهم مؤثری بدیشان محول شده است برنامه‌ای بسیار عظیم و سنگین است، زیرا مأموریت ایشان را فقط وقتی پایان یافته تلقی میتوان کرد که در سراسر کشور روستاهای ما بصورت مراکزی همسنگ جدیدترین روستاهای جوامع مترقی در آمده و از کاملترین ترقیات فنی از لحاظ راه و برق و آب و ساختمانهای بهداشتی و مدارس و ورزشگاهها و کتابخانه‌ها و سینماها و سازمانهای تعاونی و آموزشی و اجتماعی و بیمه‌های گوناگون و سایر چیزهایی که لازمه زندگی مترقی کنونی است برخوردار شده باشند، و از زمینی که در اختیار دارند با استفاده از بهترین اصول فنی و علمی عصر حاضر پنحو اکمل استفاده برند. مسلماً این توقع بسیار سنگین و میان شرایط و امکانات کنونی ما با تحقق این هدف راهی بس دراز فاصله است، ولی فراموش نکنیم که تحرك و جهش انقلاب ما نیز بهمین اندازه وسیع و همه جانبه است، و در این راه گذشته از عنایات الهی اصالت انقلاب ایران و شایستگی و لیاقت ذاتی روستائیان و کشاورزان ایرانی و شهامت و ایمان سپاهیان انقلاب و اراده خلل نا پذیر ملت ما به تحقق کامل انقلابی که با تأیید قاطع خود او صورت گرفته است ضامن نیل بدین هدف خواهد بود.

خانه‌های انصاف

اصل عدالت بمفهوم وسیله احقاق حقوق افراد باندازه تمدن بشری قدیمی است ، زیرا مسلماً از روزیکه افراد انسانی با یکدیگر سرو کار داشته اند برای حل اختلافات خود ناچار از وضع مقررات و اصولی شده‌اند که هر قدر اجتماع وسیعتر و پیشرفته‌تر شده طبعاً این اصول و مقررات نیز دقیق‌تر و پیچیده‌تر شده‌است . شاید بتوان گفت که اساساً قانون و عدالت - بهر صورتی که این دو کلمه در ادوار مختلف معنی شده باشند - اساس قوام هر حکومت و هر اجتماعی در هر عصر و زمان بوده‌است ، زیرا بهر حال هیچ اجتماعی نمیتواند بدون داشتن قوانینی معین و لازم‌الاجرا زندگی کند . چه مذاهب آسمانی ، چه آثار فلاسفه و حکما و متفکران ، چه پندها و مواعظ نویسندگان و شعرا ، همواره قانون و عدالت را رکن اصلی اجتماع دانسته‌اند .

البته نه میتوان گفت که این قوانین همیشه عادلانه و منصفانه بوده‌اند ، و نه میتوان گفت که اجرای آنها همیشه بصورتی بیطرفانه و بیغرضانه انجام گرفته است ، زیرا متأسفانه غالباً در هر عصر و زمانی اقویا کوشیده‌اند تا از راههای مختلف قوانین را بتفع خود بمورد اجرا گذارند و بسود خویش از آنها بهره برداری کنند ، و بدین ترتیب بیشتر اوقات قانون وسیله‌ای برای تأمین امتیازات و منافع طبقات ممتاز بوده و افراد و طبقات پائین اجتماع از برخورداری واقعی از مفهوم آن محروم مانده‌اند .

ما با اجرای نهمین اصل انقلاب ایران کوشیدیم تا در درجه اول این وضع را بکلی تعدیل کنیم ، یعنی طبقه روستائی و کشاورز کشور را باندازه هر طبقه دیگری از نعمت عدالت بهره‌مند سازیم ، و برای اینکار از منطقی‌ترین راهها اقدام کردیم ، یعنی بجای اینکه روستائی را برای احقاق حق خودش بشهرها و احیاناً به پایتخت بکشانیم عدالت را بنزد او در روستای او بردیم .

قبل از تشریح آنکه این کار انقلابی بچه صورت انجام گرفت و چه نتایجی از آن بدست آمد، میباید همچنانکه در مورد سایر اصول انقلاب ایران تذکر دادم ، این حقیقت را با خوشوقتی متذکر شوم که ما در این راه بر اساس عالیترین سنن تمدن ایرانی و تمدن اسلامی عمل کردیم . البته شاید هیچوقت در اجتماع ایران اجرای عدالت بدین صورت که ما آنرا از محرومترین طبقات و از دورترین روستاهای کشور آغاز کردیم انجام نگرفته بود، ولی بهرحال اصل اجرای عدالت همواره از اصول عالییه حکومت و جامعه ایرانی بوده ، و مایه سربلندی ماست که این حقیقت نه تنها از طرف خودما بلکه بخصوص از جانب مخالفان و حتی دشمنان گذشته ما مورد گواهی قرار گرفته است .

هردوت و بسیاری دیگر از مورخان یونانی بارها از توجه خاص ایرانیان با اجرای مقررات قانون و عدالت یاد کرده‌اند . افلاطون در چند جا با ستایش از سختگیری ایرانیها در اجرای عدالت سخن میگوید . گزنفون مینویسد که ایرانیان غالباً جوانان خود را در دادگاهها حاضر میکنند تا جریان دادرسی را از نزدیک ببینند و از همان هنگام جوانی با طرز اجرای عدالت آشنا شوند .

منشور آزادی بخش کورش بطوریکه همه میدانیم برای توده‌های

وسیعی از محرومین و اسرا که اسیر مقرراتی ظالمانه بودند عدل و انصاف بارمغان آورد. در کتیبه ای که از داپوش در نقش رستم باقی مانده است وی مینویسد: « اهورمزدا از آنجهت مرا یاری کرد که من و دودمانم بد دل و بی انصاف نبودیم. من کوشیدم تا همواره با حق و عدالت پادشاهی کنم ». و همین کتیبه حاوی این پند عالی است که: « ای آنکه پس از من شاه خواهی بود، کسی را که بیداد کند دوست مباش و از او باشمشیر باز خواست کن. »

محققاً پیشرفتهای فراوان پارسیان که بر اساس اجتماع سالم و نیرومند آنان تکیه داشت تا حد زیادی مرهون همین سختگیری در اجرای عدالت بود، و این سختگیری حتی گاه صورتی پیدا میکرد که امروز برای ما صعه گذاشتن بدان دشوار است. مثلاً پلوتارک نقل میکند که کمبوجیه شاهنشاه هخامنشی قاضی عالیرتبه ایرا که رشوه گرفته بود محکوم باعدام کرد و دستور داد که پوست او را بکنند و روی مسندی که وی در زندگی خود بر آن مینشست بگسترانند تا بعد از او هر قاضی که بجای وی نشیند وظیفه خویش را از نظر دور ندارد. درباره انعطاف ناپذیری وثبات قوانین داد گستری ایران نقل این جمله از کتاب آسمانی تورات جالب است که: « مگر این قانون ایران است که تغییر ناپذیر باشد؟ »

در زمان ماسانیان ب مردم این حق داده شده بود که در روزهای معینی شکایات خود را بشخص شاهنشاه که سواره در صحرای وسیعی بر بالای بلندی میایستاد تقدیم دارند و از او داد رسی بخواهند. البته نمیتوان گفت که این طرز کار کاملاً عادلانه بود، زیرا رسیدگی به تظلمات و احقاق حق شاکیان میباید نه با سلیقه شخصی بلکه بر اساس

موازن و مقررات حقوقی صورت گیرد ، ولی بهرحال این سابقه کافی است تا از توجهی که در ایران با مر عدالت مبذول میشده است حکایت کند .

در ایران ساسانی مرجعی عالی برای دادرسی وجود داشت که بعداً در متون اسلامی آنرا « قاضی القضاة » ترجمه کردند . طبق گفته مورخان اسلامی دیوانی نیز در عصر ساسانی معادل دیوان عالی کشور وجود داشته که ایشان نام آن را به « دیوان مظالم » ترجمه کرده اند .

وقتی که اسلام با تعالیم عالییه خود با ایران راه یافت طبعاً لزوم اجرای عدالت جنبه یک فریضه مذهبی پیدا کرد ، زیرا اسلام در درجه اول دین حق و دین عدالت بود . در قرآن کریم بصراحت گفته شده است که : « خداوند همه شما را به عدل و داد فرمان میدهد^۱ » و : « خداوند بپیدادگران را دوست ندارد^۲ » . در این باره گفته حضرت رسول اکرم نیز بسیار جالب است که : « مملکت با کفر پایدار میماند ، ولی با ظلم پایدار نمیماند^۳ . »

حضرت علی علیه السلام در نامه معروف خود به مالک اشتر مینویسد : « مکرر از رسول خدا شنیدم که میفرمود هرگز امتی رستگار نمیشود مگر آنکه در آن حق ضعیف بدست قوی پایمال نگردد . »

داستانی که درباره خود حضرت علی حکایت کرده اند نشان میدهد که دل بستگی و علاقه آن مرد بزرگ به عدالت تا چه پایه بوده است . طبق این روایت ، یکبار علی با مردی که از وی شاکی بود برای داوری بنزد عمر که در آنوقت خلیفه مسلمین بود رفت . وقتی

۱ - ان الله يأمرکم بالعدل والاحسان

۲ - ان الله لا یحب الظالمین

۳ - الملك یقی بالکفر ، ولا یقی بالظلم

که دادرسی بپایان رسید عمر از علی پرسید : داوری چرا چگونه یافتی ؟
علی گفت : از من مخواه که بگویم این داوری کاملاً بیطرفانه بود ،
زیرا که تو مرا هنگام خطاب به لقب خودم خواندی ولی شاکی مرا تنها
به اسم صدا کردی ، و از این راه مرا بطور ضمنی برتر از او دانستی .
البته میان این طرز فکر با طرز فکر بسیاری از آنهایی که در
جامعه ما ادعای مسلمانی میکردند ولی از هیچ اعمال نفوذی برای
اینکه حق طبقات و افراد محروم را بنفع خود سلب کنند خود داری
نداشتند فاصله بسیار بود ، و این فاصله ای بود که انقلاب ما یعنی
انقلابی که بخصوص بر اساس تعالیم عالیه اسلامی صورت گرفته است
نمیتوانست آنرا تحمل کند .

بارها تذکر داده ام که در یک جامعه واقعاً مترقی عصر جدید
عدالت قضائی بنهایی برای تأمین حقوق واقعی مردم کافی نیست .
ما خود تا قبل از بهمن ۱۳۵۱ نیز عدلیه داشتیم و این عدلیه دارای
محاكمی بود که بر طبق اصول مشروطیت میبایست قانون را بطور
مساوی در مورد همه اعمال کنند . ولی آیا بفرض هم که این نظر واقعاً
تأمین میشد حق به‌حقدار میرسید ؟ وقتی که مثلاً ارباب سابق میتوانست
از همه گونه تفسیر و تعبیری در مواد قانونی برای تسجیل منافع خود
در مقابل رعیت سابق بر اساس بی اطلاعی و جهل او استفاده کند آیا
میتوان گفت که عدالت حقیقتاً اجرا میشد ؟ اصولاً همان روابط کهنه
ارباب و رعیتی که قانون آنرا بصورت واقعیتهای برسمیت میشناخت آیا خود
بدترین نوع بیعدالتی نبود ؟ آن تبعیضها و تجاوزهایی که ساکنان
قسمت بزرگی از سرزمینهای زرخیز ایران اسیر آن بودند محصول
عدل یا محصول بیعدالتی بود ؟

دوسال پیش در یکی از سخنرانیهای خود خطاب به کشاورزان گفتم: «هیچ مقرراتی، هیچ تشکیلاتی، هیچ اساسی بر مبنای ظلم و بیعدالتی قابل دوام نیست». لازمه از میان بردن این بیعدالتی طبعاً این بود که روستائی و شهری و دهقان و مالک و فقیر و ثروتمند و بیسواد و باسواد واقعاً - و نه فقط در روی کاغذ - در مقابل عدالت یکسان باشند و بیک اندازه از آن برخوردار گردند.

دادن چنین حقی به روستائیان یعنی به اکثریت کنونی افراد کشور در درجه اول مستلزم آن بود که وسیله داد خواهی و اعمال حق در دسترس ایشان گذاشته شود. روستائی بطور معمول نه امکان آنرا داشت و نه گرفتاریهایش اجازه میداد و نه طرز فکر ساده و دور از تکلف او اقتضا میکرد که در غالب موارد برای داد خواهی و احقاق حق خود راه شهرستانها و بعد راه پایتخت را برای طی مراحل پیچیده و طولانی کار داد رسی در پیش گیرد، و اصولاً مسائل و مشکلات او غالباً طوری است که ضرورت چنین داد رسی پیچیده ای را ایجاب نمیکند.

مسائل عادی یک روستائی چیست؟ مسلماً نه تعرفه بازرگانی است، نه ثبت علائم و اختراعات، نه دعوی تصفیه و ورشکستگی. مسائل مبتلا به او در درجه اول مربوط به مزرعه کوچک او یا اختلاف احتمالی وی با کشاورز دیگر در امر زمین و آب و گوسفند است یا اختلافات مالی که غالباً از قیمت یک گاو یا گوسفند تجاوز نمیکند. البته این امر عمومیت ندارد و مخصوصاً در آینده با بالا رفتن سطح زندگی روستائیان ممکن است دعاوی مهمتری در پیش آید، ولی بهر حال اکثریت مسائل و مشکلات روستائیان در حال حاضر از همان نوعی است که گفته شد. در این صورت چطور میتوان به چنین روستائی تحمیل کرد که برای

احقاق حق خود دادخواست و عرضحال قانونی بنویسد ، به مواد و تبصره های قانون استناد کند ، وکیل بگیرد ، در مرحله ابتدائی بدادگاه بخش که در چند فرسنگی ده اوست برود ، در مرحله استینافی راه دادگاه استان را در مرکز ایالت خود در پیش گیرد ، و بالاخره در مرحله تمیز رهسپار پایتخت مملکت شود ؟

نتیجه چنین وضعی چه بود ؟ از یک طرف این بود که روستائی بهمین دلیل غالباً حاضر نمیشد اختلاف خود را با روستائی دیگر از راه قانون حل کند ، بلکه بسراغ احقاق حق خود از راه توسل به زور میرفت و از این جا ماجراهای غالباً غم انگیزی در پیش میآمد که این بار خود بخود پای مأمور قانون را بعلت و قوع ضرب یا جرح یا قتل و نظائر آن بدهکده باز میکرد . از طرف دیگر خروار ها پرونده در بایگانیها و روی میزهای محاکم دادگستری انباشته میشد که قسمت مهمی از آنها اساساً ارزش وقتی را که برای رسیدگی بدانها تلف میگردید و هزینه ای را که از این بابت تحمیل دولت یعنی تحمیل بودجه ملت میشد نداشت . نتیجه دیگر این وضع نیز این بود که بفرض هم در آخر کار حق شاکی تأمین میشد وی رضایتی از این بابت احساس نمیکرد ، زیرا میدید که در راه این احقاق حق از لحاظ صرف وقت و دور ماندن از کار روز مره خود ضرر کرده است .

برای حل این مشکل کافی بود باین حقیقت توجه شود که مسائل و مشکلات یک روستائی را در درجه اول یک روستائی میتواند بفهمد و حل کند . در این مورد آنچه را که یک حقوقدان برجسته نمیتواند باسانی دریابد یک ریش سفید محل میتواند بخوبی بفهمد و با کدخدا

منشی بتر تیبی که مورد تراضی و توافق هر دو طرف قرار گیرد حل کند. زیرا وی با سابقه کار و با ماهیت اختلاف آشناست و برای حل این اختلاف نیز بزبانی باطرفین صحبت میکند که برای هر دو طرف قابل درک است.

بنا بر این خیلی روشن بود که اگر کار رسیدگی باختلافات قضائی در روستاها از طریق داوری و کدخدای منشی به عده‌ای از معتمدین خود آن نقاط واگذار شود، هم روستائی راضی میشود، هم وقت و نیروی او که باید صرف کار مولد شود بیهوده بهدر نمی‌رود، هم از وقوع بسیاری از حوادث ناگوار در روستاها جلوگیری میشود، هم با دستگاه دادگستری کشور سبکتر میشود، و هم قسمت مهمی از وقت و پولی که در این دستگاه صرف رسیدگی به این قبیل پرونده‌ها میشود صرفه جویی میگردد.

این کاری بود که با تشکیل خانه‌های انصاف انجام گرفت. تشکیل این خانه‌ها سالمترین و در عین حال ساده‌ترین وسیله‌ای بود که در سطح روستاها اختلاف افراد مملکت را در اسرع وقت و با کمترین مخارج مورد رسیدگی قرار دهد و حل کند. اهمیت این کار از نظر اجرای اصول انقلاب ایران و تحقق عدالت اجتماعی در کشور ما بقدری بود که آنرا در روز ۲۱ مهر ماه ۱۳۴۴ هنگام پذیرفتن رؤسای خانه‌های انصاف کشور اصل نهم انقلاب ایران اعلام داشتم.

این کاری بود که در تاریخ دادگستری ایران سابقه نداشت و اصولاً نمیتوانست سابقه داشته باشد، زیرا در نظام اجتماعی گذشته ما چنین وضعی قابل تحقق نبود. حقوق عبارت است از مجموعه قواعد و مقرراتی که بموجب یک نظام اجتماعی و اقتصادی معین تنظیم

میشود، و چون در سیستم فتووالی زمین و آب به مالک تعلق دارد و کشاورز فقط مالک نیروی کارگری است در چنین رژیم طبیعاً سیستم حقوقی نیز تابع و منعکس کننده همین روابط اجتماعی و تولیدی است. آن طرز رسیدگی و داوری که اکنون در خانه های انصاف بدان عمل میشود فقط در شرائطی قابل اجرا است که این طرز روابط ارباب و رعیتی از میان رفته و جای خود را به نظام نوینی بر اساس آزادی و تساوی افراد داده باشد. آنچه در این سیستم جدید داوری روستائی بیش از همه به چشم میخورد تجلی همین اصل دمکراسی واقعی است.

خانه های انصاف که در آنها مشکلات و اختلافات اهالی نا آنجا که امکان داشته باشد بطریق کدخداهامشی حل و فصل میشود، دارای چند جنبه خاص است که آنها را از سایر مراجع قضائی مجزا میکند. یکی از این مختصات این است که دادرسان خانه های انصاف نه از طرف دولت بکه بارای خود افراد انتخاب میشوند. دیگر آنکه دادرسی در این خانه ها مجانی است و هیچگونه خرجی را برخلاف محاکمات عادی قضائی بطرفین دعوا تحمیل نمیکند. در عین حال انجام وظیفه هیئت دادرسی یعنی اعضای خانه های انصاف نیز افتخاری است و بدانها حقوق و پاداشی برای این کار تعلق نمیگیرد. از طرف دیگر جریان کار این خانه های انصاف تابع تشریفات و مقررات پیچیده و غیر ضروری نیست و اعضای این خانه ها میتوانند بهر طریقی که بهتر مقتضی بدانند طرفین دعوا را فرا خوانند و اظهارات و دلائل آنها را بشنوند و هرگونه اقدامی را از قبیل استماع گواهی شهود و انجام معاینات محلی و کسب نظر خبره مورد اعتماد بعمل آورند، و با توجه بهمه آنها بین طرفین بنفع مورد تراضی آنها صلح و سازش برقرار کنند.

خانه انصاف در واقع یک محکمه دادگستری روستائی است. قضات این محکمه پنج نفر از معتمدان محل هستند که از طرف خود مردم و بانظارت دادگاههای بخش دادگستری برای مدت سه سال انتخاب میشوند و این خدمت را در تمام این مدت بطور افتخاری انجام میدهند. تذکر این نکته نیز جالب است که در غالب موارد افراد سپاه دانش که در این روستاها انجام وظیفه میکنند بسمت منشی های انصاف مأموریت تشکیل پرونده های مقدماتی و طرح شکایات را در خانه های انصاف برعهده دارند، و این یکی از مظاهر مثبت همکاری مجریان اصول مختلف انقلاب در بثمر رسانیدن مجموعه اصول انقلاب است. برای اینکار شاکی شکایت خود را کتباً یا شفاهاً با اطلاع سپاهی دانش میرساند و وی براساس آن پرونده ای ترتیب میدهد و بهر ترتیب که مقتضی بداند مراتب را به طرف دعوی اطلاع میدهد و شکایت شاکی را با او در میان میگذارد و پس از ثبت پاسخ او پرونده را برای رسیدگی بخانه انصاف میفرستد، و در جلسه رسیدگی نیز خود سپاهی کار قرائت اوراق پرونده و ثبت جریان داوری و اظهارات طرفین و بالاخره ثبت تصمیمات نهائی خانه انصاف را برعهده میگیرد. اولین خانه انصاف در آذرماه ۱۳۴۲ در قریه مهیار اصفهان تشکیل شد و از آن تاریخ این خانه ها در تمام استانهای کشور تشکیل گردیده اند. آمار وزرات دادگستری حاکی است که تا با امروز بیش از ۸۰۰ خانه انصاف در روستاهای مختلف ایران تأسیس شده اند.

نظری بآمار دادرسیهائی که در این خانه ها صورت گرفته و بصورت کد خدامنشی خاتمه یافته است بخوبی نشان میدهد که کار

این خانه های انصاف تا چه اندازه بار داد گستری کشور را سبک کرده است. طبق این آمار گزارشهای واصله از ۶۱ خانۀ انصاف در سال ۱۳۴۴ حاکی است که قریب ۱۸۰۰۰ دعوای مختلف در این خانه ها طرح و تصفیۀ شده و تنها در پنج ماهه اول سال ۱۳۴۵ این رقم به قریب ۱۲۰۰۰ بالغ گردیده است. تازه این ارقام شامل کلیه داوریهائی که توسط این خانه ها انجام گرفته است نیست، بلکه فقط مربوط بدانهایی است که گزارش نهائی کارشان بوزارت داد گستری رسیده است.

نکته ای که توجه بدان جالب است نوع آرائی است که در خانه های انصاف صادر میشود. این آراء بطوریکه کارشناسان فن اظهار میدارند عادتاً بقدری مستدل و عادلانه و منطقی و در عین حال منطبق با اصول قضائی و با اصطلاح قاضی پسند است که صدور آنها از طرف یک عده اشخاص ساده روستائی واقعاً ایجاد اعجاب و احترام میکند، و این خود نشان میدهد که چه حد از رشد و پختگی فکری در نزد این افراد ساده وجود دارد.

لازم است تذکر داده شود که بموازات اقدام برای ایجاد خانه های انصاف در روستاهای کشور، بر اساس همان روح و مفهومی که این خانه ها را بوجود آورد باید ایجاد شوراهائی نیز بنام شورا های دآوری در شهرها اقدام شده است. بررسیهایی که از نظر قضائی در باره آمار جرائم و دعوای داد گستری در شهرها صورت گرفته نشان داده که برای تسریع در رسیدگی بدعاوی و جلوگیری از تراکم محاکمات و مواجهه با توسعه روز افزون دعاوی در مراحل مختلف داد گستری،

تنها کافی نیست بر تعداد قضات و تعداد دادگاهها افزوده شود ، بلکه لازم است در درجه اول کوشش شود که اختلافات کوچک پیش از آنکه تبدیل بدعاوی بزرگ گردند از راه کدخدامنشی و توسط عده ای که منتخب خود مردم و مورد اعتماد آنها باشند حل و اصلاح شوند تا بدین ترتیب هم کار مردم زودتر و آسانتر بسامان برسد و هم بار دادگستری کشور بسیار سبکتر شود. بر این اساس بود که اقدام بتشکیل شورا های داوری در شهرستانها گردید تا این شوراها در شهرها همان کاری را انجام دهند که خانه های انصاف در روستاها انجام میدهند .

بموجب قانون تشکیل شورای داوری که از نوزدهم تیر ماه ۱۳۴۵ بمورد اجرا گذاشته شده است وزارت دادگستری بتدریج در هر شهر شورا یا شوراهائی بنام شورای داوری تشکیل میدهد که هر یک از آنها مرکب از پنج نفر از معتمدان محل است . این معتمدان از طرف ساکنان خود حوزه آن شورا برای مدت سه سال انتخاب میشوند و یک مشاور که از طرف وزارت دادگستری از میان قضات شاغل یا بازنشسته یا وکلای دادگستری یا سردفتران اسناد رسمی برگزیده میشود از نظر مقررات قضائی با آنان همکاری میکند ، ولی اتخاذ تصمیم با خود هیئت معتمدان است . عضویت شورای داوری افتخاری است ، و شورا طبق وظیفه خود در کلیه اختلافات میباید سعی کند موضوع را با سازش خاتمه دهد . رسیدگی در شورای داوری مجانی است و هیچگونه خرجی را به طرفین دعوی تحمیل نمیکند . اگر شورای داوری محل مخصوصی در اختیار نداشته باشد میتواند در نقاطی از قبیل مدارس یا برزنها یا هر محل دیگری که رئیس دادگاه شهرستان مقتضی بداند تشکیل گردد .

بدیهی است هدف اصلی کار این شوراها این است که اختلافات قبل از آنکه بصورت دعاوی رسمی در محاکم داد گستری مطرح گردند بصورت سازش و توافق بین طرفین حل شوند، و اگر حصول چنین نتیجه در موردی امکان نیافت طبعاً مانعی برای طرح دعوا در داد گستری وجود نخواهد داشت. از طرف دیگر نوع اختلافاتی که میتوانند در این شوراها مطرح و حل شوند محدود و منحصر است با اختلافات جاری کسبه و پیشه وران یا خسارات و سائط نقلیه یا اختلافات بین همسایگان یا کدورت‌های خانوادگی، و عادتاً موضوع مالی مورد اختلاف در هیچیک از این موارد نباید از ده هزار ریال متجاوز باشد.

بدین ترتیب کار شوراهای داوری در شهرها، و کارخانه‌های انصاف در روستاها، در واقع سبک کردن بار داد گستری از یکطرف و تسهیل در حل اختلافات کوچک و محدود افراد از طرف دیگر است، و این دوموردی است که هم‌خانه‌های انصاف و هم شوراهای داوری در آن از بوته آزمایش روسفید بیرون آمده‌اند.

نظری به سایر آثار انقلاب ایران

طی نه فصل گذشته اصول نه گانه انقلاب ایران از نظر کلی مورد بحث و تحلیل قرار گرفت و نتایجی که بر اجرای هر یک از این اصول مترتب شده و خواهد شد تشریح گردید. برای اینکه این بررسی تکمیل شده باشد، در این فصل نتایج و آثاری که این انقلاب بطور غیر مستقیم در توسعه و رشد حیات ملی ما در زمینه های اقتصادی و صنعتی همراه داشته است و خواهد داشت تشریح خواهد شد.

مهمترین نتیجه ای که انقلاب سفید ایران ازین بابت برای ما در برداشت، این بود که ایران توانست صرفاً بر اساس منافع و مصالح حقه خود یک سیاست کاملاً مستقل ملی در پیش گیرد که در عین حال با احترام به حقوق کلیه ملل دیگر توأم باشد.

برای چه ما با اتخاذ چنین سیاستی توفیق یافتیم؟ برای اینکه انقلاب ما آن عوامل و عللی را که مانع تحقق واقعی این سیاست میشد از میان برداشت، و از قشرها و صفوف جامعه ایرانی واحدی یکپارچه بوجود آورد. انقلاب ایران باعث شد که نه تنها دولت و دستگاه حکومتی مردم تحمیل نشود بلکه بالعکس مستقیماً از خود مردم منبعت گردد و خویش را بطور کامل در اختیار حقوق و منافع حقه آنان قرار دهد. برای اولین بار زن ایرانی، کشاورز ایرانی، کارگر ایرانی، و بطور کلی

همه افراد شریف و زحمتکش ایرانی ، احساس کردند که نه فقط قوانین و مقررات کشورشان در جهت تأمین حقوق حقه و انسانی آنها وضع میشود ، بلکه مهمتر از آن اینکه این مقررات و قوانین در عمل نیز با همین روح و مفهوم بمورد اجرا گذاشته میشوند . برای اولین بار توده های عظیم زحمتکشان ایرانی چه در روستاها ، چه در کارخانه ها ، چه در سایر نقاط سایه سنگین آن نفوذی را که سابقاً نفوذ هزار فامیل لقب یافته بود بر بالای سر خود احساس نکردند . دیگر سیاست کشور و سرنوشت کشور در اطاقهای در بسته با بند و بست چند متنفذ و کارگردان تعیین نشد ، و طبعاً بهمین دلیل نیز دیگر بیخارجی ، در صورت داشتن اغراض و مطامع خصوصی ، اجازه وامکان آن داده نشد که برای اعمال این اغراض عمال آشکارا یا پنهانی خویش را در کشور ما تجهیز کند .

وقتی که بدین ترتیب دستگاه حکومتی با ملت یکپارچه وهم آهنگ باشد و یک واحد متشکل بوجود آورد ، چنین حکومتی با اتکاء به تأیید و پشتیبانی ملی طبعاً میتواند بدون وا همه از خارجی سیاستی را که فقط بر مصالح و منافع ملی تکیه داشته باشد در پیش گیرد ، و بخصوص اگر بنیای چنین سیاستی مانند سیاست مستقل و ملی کشور ما اصول صلح طلبی و بشردوستی و همکاری و تفاهم بین المللی و همزیستی مسالمت آمیز و کوشش در پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور و تعمیم عدالت اجتماعی باشد هیچ نیروئی در جهان نمیتواند اساس حاکمیت آنرا متزلزل سازد ، زیرا در دنیای امروز دیگر هیچ دولت بیگانه برای تأمین مطامع اجتماعی خود در مورد یک کشور دیگر ، بر خلاف گذشته بسراغ دادن اولتیماتوم و بالطبع بسراغ عملی کردن آن نیروی ، بلکه فقط از فعالیت عناصر مخرب داخلی ، از عوامل

مختلف تشنت و نفاق ، از فساد حکومتها و از عدم ثبات سیاسی و اقتصاد اجتماعی آن کشور بِنفع خود بهره برداری میکند . انقلاب ایران تمام این قبیل عوامل را از میان برداشت ، و در نتیجه کشور ما بصورت یک کانون ثبات و امنیت سیاسی درآمد که نه تنها امکان هرگونه نفوذ نا مشروعی در آن از میان رفته است ، بلکه روز بروز این کشور از حیثیت و احترام بین المللی بیشتری برخوردار میشود .

سیاست مستقل ملی ما بما امکان آن داد که بر اساس حاکمیت خود از تمام شرائط و عوامل موجود بِنفع پیشرفت مادی و اجتماع ایران استفاده کنیم . در نتیجه ، در چند ساله اخیر توانستیم بموازات تحول اجتماعی کشور خویش ، در راه توسعه اقتصادی و صنعتی این مملکت نیز قدمهای بسیار بزرگی برداریم که تاچندی پیش بنظر امکان پذیر نمیرسید . درین راه ما در زمینه ساختن زیر بنای استوار اقتصادی ، تنظیم و اجرای برنامه های صنعتی کردن کشور ، عقد قرار داد های یسابقه صنعتی و بازرگانی و نفتی ، ایجاد صنایع سنگین مانند ذوب آهن و آلومینیوم و صنایع پتروشیمی ، تقویت صنایع داخلی ، تهیه بازارهای تازه فروش و بسیار موارد دیگر بموفقیت های واقعا رضایت بخشی نائل شده ایم .

برنامه اساسی ما برای پیشرفت مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم آن ، یعنی تأمین آینده استوار و کاملاً اطمینان بخشی برای ملت ایران ، صنعتی کردن مملکت است ، زیرا هیچ مملکت مترقی را در دنیای امروز نمیتوان یافت که درآمد سرانه مردم آن بیک حد عالی رسیده باشد مگر آنکه آن مملکت هرچه بیشتر صنعتی شده باشد . بنابراین

در توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران طبعاً نقش درجه اول بر عهده صنعت گذاشته شده است، و بهمین جهت اهمیت موضوع ایجاب میکند که در بازه آن با تفصیل نسبتاً بیشتری سخن گفته شود.

تاچندی پیش تحت تأثیر مکتب اقتصادی کلاسیک قرن نوزدهم و گاه نیز بر اثر اغراض و نظرات خاص، ایران را فقط یک کشور کشاورزی می پنداشتند و از اهمیت صنعتی شدن و امکانات وسیعی که کشور ما درین زمینه دارد غافل بودند، ولی ما اکنون تصمیم داریم از این امکانات و شرائط برای صنعتی کردن مملکت حداکثر استفاده را بکنیم.

ما در تعیین حدود و جهات پیشرفت صنعتی، از یکطرف امکانات طبیعی و اجتماعی و مالی و فنی خود را در مد نظر داریم و از طرف دیگر متوجه اتخاذ جدید ترین روشهای علمی و صنعتی با توجه بمقتضیات بازارهای جهان هستیم، و درین راه خود را در زنجیر هیچ مکتب اقتصادی که با روحیات و سنن ملی ما و با توسعه اقتصادی ما ناسازگار باشد پای بند نمیکنیم.

سر زمین پهناور ایران دارای منابع زیر زمینی عظیم و فراوانی بصورت مواد اولیه کشاورزی و معدنی و نیرو است که ما باید همه آنها را در توسعه صنعتی کشور بکار ببریم و بر این اساس صنایع بزرگتری را که در مواردی دارای اهمیت جهانی هستند ایجاد کنیم. نیروی انسانی کشور ما از لحاظ مقدار پیوسته رو با افزایش است، و نه فقط کمیت آن بلکه بخصوص کیفیت آن بر اثر تحول اجتماعی ناشی از انقلاب فرصت تکامل بیشتری یافته است. بدیهی است استفاده از این منابع طبیعی و مالی و انسانی وقتی میتواند نتیجه مطلوب بدهد که

با تکنولوژی نوین و مدیریت صحیح توأم گردد ، و ازین جهت است که ما در طرحهای خود بدین دو اصل توجه کامل مبذول میداریم .

البته مدت نسبتاً زیادی نیست که کشور ما قدم در راه صنعتی شدن گذاشته است ، لیکن ما در همین مدت توانسته ایم مراحل اولیه این کار را در پشت سر گذاریم . اکنون بر اثر گسترش صنایع مصرفی ، در برخی از رشته ها تولیدات صنایع داخلی نه تنها کفایت احتیاجات کشور را میدهد بلکه تدریجاً کالاهای ساخت ایران بمقادیر روزافزونی به بازارهای خارجی سرازیر میشود . بدیهی است کوشش اصلی مادر حال حاضر متوجه ایجاد صنایع اساسی و سنگین از قبیل ذوب فلزات و ماشین سازی و پتروشیمی و فرآورده های نفتی و وسائط نقلیه و امثال آنها است . ولی بموازات این صنایع ، در عین حال متوجه ایجاد صنایع سبک و متوسط بمنظور توسعه کالاهائی هستیم که بعلت بالا رفتن سطح زندگی و درآمد عمومی و افزایش جمعیت تقاضای آنها دائماً در افزایش است .

در مورد صنایع بزرگ و مادر ، باید بخصوص از دو صنعت پتروشیمی و ذوب آهن نام برد . صنایع پتروشیمی از حیث کمیت بقدری وسیع و متنوع است که حقاً میباید آنرا صنعت آینده دنیا لقب داد . خوشبختانه کشور ما امکانات بسیار وسیعی را برای ایجاد یک صنعت پتروشیمی متمرکز و موفق در اختیار دارد که میتواند این مملکت را بصورت یک کشور صادر کننده بزرگ این نوع محصولات درآورد . با توجه باینکه تا سال گذشته بیش از ۳۵۰ نوع از مشتقات این صنعت شناخته شده و هیچ معلوم نیست که این رقم باز هم تا چه حدی بالا برود ، خوب میتوان دریافت که توسعه این صنعت چه درآمد ارزی قابل توجهی را از محل صدور کالاهای صنعت پتروشیمی نصیب مملکت ما

خواهد کرد، و در عین حال با فراهم ساختن کودهای شیمیائی و انواع پلاستیکها و الیاف صنعتی و لاستیک مصنوعی و غیره در داخله کشور تا چه اندازه به بهبود وضع اقتصاد عمومی کمک خواهد نمود.

خوشبختانه این صنعت صنعتی کاملاً جدید است و بنابراین برای کشور ما امکان رقابت با سایر مراکز این صنعت در جهان کاملاً وجود دارد. برای ایجاد یک صنعت وسیع پتروشیمی در ایران، در اواخر سال ۱۳۴۳ شرکتی بنام شرکت ملی صنایع پتروشیمی وابسته به شرکت ملی نفت ایران تشکیل گردید و بدین ترتیب کلیه امور مربوط به این صنعت نوبنیاد در یک واحد سازمانی تمرکز یافت.

در پرتو شرایط مساعدی که برای صنعت جوان پتروشیمی ما فراهم شده اکنون میتوان با استفاده از امکانات خاص ایران یعنی داشتن مواد اولیه ارزان، و استفاده از امکانات شرکاء خارجی این صنعت یعنی داشتن بازار وسیع مصرف، محصولات را که تهیه میشود به مقیاس زیاد و به بهای قابل رقابت به بازارهای جهان عرضه داشت. در امر ایجاد و توسعه این صنعت تاکنون سه طرح بزرگ با مشارکت شرکتهای معتبر در آبادان و شاهپور و خارك بمرور اجرا در آمده یا در دست اجرا است که جمعاً در آنها در حدود ۲۳ میلیون دلار سرمایه گذاری شده است. چند طرح بزرگ و کوچک دیگر نیز در حال حاضر در دست مطالعه است.

صنعت بزرگ یا صنعت مادر دیگر، ذوب آهن است که با قرارداد مربوط بدان را در سال ۱۳۴۴ با دولت اتحاد جماهیر شوروی امضاء کردیم و بدین ترتیب بیک نماینده ملی خود در داشتن این صنعت جامه عمل پوشاندیم. بر اساس این قرارداد، کارخانه ذوب

آهن ایران در سال ۱۳۵۰ وارد مرحله بهره برداری خواهد شد .
این کارخانه در بدو امر ظرفیت تولید مالانه ۶۰۰۰۰۰ تن فولاد
خام دارد ، ولی این ظرفیت تقریباً بلافاصله به ۱۰۰۰۰۰۰ تن در
سال بالا خواهد رفت .

مهمترین صنعت مملکت ما در حال حاضر صنایع نفت است .
شاید در این مورد احتیاجی بتذکر این نکته نباشد که در سالهای
اخیر ما بموفقیتهای واقعاً شایان توجهی از نظر تحصیل عوائد بیشتر
از این منبع ثروت خداداد خویش نائل شده ایم . این عوائد کلاً بمصرف
انجام برنامه های توسعه عمرانی و صنعتی و اجتماعی کشور میرسد ،
و بدین ترتیب در هر مورد که ما بتحصیل امتیازات بیشتری در قرارداد
های موجود یا بانعقاد قرارداد های ثمربخش تازه ای موفق میشویم
در واقع بطور مستقیم به توسعه اقتصادی جامعه خویش کمک میکنیم .

از سال ۱۳۳۲ تا کنون ما همیشه درین مورد پیش آهنگ
بوده و هر بار قرارداد هائی بی سابقه و انقلابی منعقد ساخته ایم . در سالهای
۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ شرکت ملی نفت ما دو قرارداد با شرکتهای مختلط
ایتالیائی و امریکائی امضاء کرد که طی آنها برای اولین بار ۷۵ درصد
از منافع عاید ایران و ۲۵ درصد عاید آن شرکتهای میشود . در ۱۳۴۴
شش قرارداد جدید نفتی در مورد قسمتهای مختلفی از فلات قاره ایران
با شرکتهای اروپائی و امریکائی با شرائطی بیسابقه بامضاء رسید .
در ۱۳۴۵ شرکت ملی نفت ایران با یک گروه صنعتی فرانسوی
قراردادی منعقد ساخت که بموجب آن این گروه فقط بعنوان مقاطعه کار
برای شرکت ما کار میکند و کلیه فعالیتهای نفتی را از اکتشاف تا
بهره برداری و حمل و نقل بانجام سرمایه گزاریهای لازم بعهده میگیرد ،

و از منافع حاصله بیش از ۹۰ درصد بایران و کمتر از ۱۰ درصد باین گروه تعلق مییابد .

اخیراً نیز ما با کنسرسیوم نفت ایران درباره تعدیلاتی در قرارداد خودمان با آن بتوافق رسیدیم که در نتیجه آن کنسرسیوم متعهد شده است صادرات نفت ایران را توسعه دهد و نفت خام اضافی جهت صدور بکشورهای اروپای شرقی در اختیار ما بگذارد و لااقل ۲۵ درصد از مناطقی را که بموجب قرارداد سال ۱۳۳۳ حوزه عمل کنسرسیوم محسوب شده بود بمانسترد دارد .

البته ما بازم آرزوهای بیشتری برای شرکت ملی نفت خود داریم . ایدآل ما این است که روزی شرکت ملی نفت ایران خودش کاوش کند و نفت پیدا کند و آنرا استخراج نماید و بطور خام یا تصفیه شده با وسائل متعلق بخودش به بازارهای دنیا ببرد و در همه های متعلق بخودش بفروش برساند . اصولاً ایدآل ما چنانکه قبلاً هم در چند مورد تذکر داده ام این است که روزی شرکت ملی نفت ایران بزرگترین شرکت نفتی دنیا بشود . البته ممکن است این نظریات ما صد درصد عملی نباشد ، ولی مسلم است که در تحقق هر قسمتی از آن که عملی است از هیچ کوشش و استفاده از هیچ فرصتی فروگذار نخواهیم کرد .

اگر در نظر گیریم که ما از سال ۱۲۸۰ شمسی که در آن امتیازی بنام «امتیاز نامچه نفت و موم طبیعی و معدنی» از طرف پادشاه وقت به «ویلیام داری» داده شد تا حال حاضر چه اندازه در راه استیفای منافع ملی خود از بابت نفت پیشرفت کرده ایم ، حق داریم درباره آینده نیز با اطمینان خاطر قضاوت کنیم . در امتیازنامه مذکور ، حق اکتشاف

و استخراج و بهره برداری نفت در سراسر کشور با استثنای پنج ایالت شمالی به داری داده شده بود، و تمام اراضی مورد امتیاز و محصولات آنها که به خارج حمل میشد از هر نوع مالیات و عوارضی معاف شده و در مقابل فقط ۱۶ درصد از منافع خالص سالانه بدولت ایران و عمده شده بود، که در عمل کلیه مبلغی که تا هنگام لغو این قرارداد در سال ۱۳۱۱ شمسی بایران پرداخته شد از ۱۴ میلیون لیره انگلیسی نیز کمتر بود. در فاصله انعقاد قرارداد جدید نفتی در سال ۱۳۱۲ تا زمان ملی شدن صنعت نفت در ایران در سال ۱۳۲۹، این مبلغ اندکی از ۱۰۶ میلیون لیره تجاوز کرد. در یازده ساله بعد از انعقاد قرارداد با کنسرسیوم نفت ایران تا آخر ۱۹۶۵ میلادی درآمد ما از این بابت به بیش از ۳ میلیارد دلار رسید و تنها در سال ۱۹۶۶ این رقم به ۵۷۰ میلیون دلار بالغ گردید.

برای ما توجه بدین نکته نیز بسیار مهم است که بموازات این پیشرفتها، وضع اجتماعی کارگرانی که در این صنعت کار میکنند بکلی تغییر کرده است. برای استنباط اینکه در بدو صدور امتیاز نفت، به کارگران زحمتکش ایرانی که در تأسیسات نفتی کار میکردند با چه چشمی نگاه میشده است بيمورد نیست تذکر داده شود که در متن فصل دوازدهم از این امتیاز نامه از ایشان فقط بعنوان «عمله و فعله که در تأسیسات فوقی کار میکنند» نام برده شده است. بدیهی است تا زمانی که این طرز فکر نسبت به کارگران ایرانی وجود داشت، روح امتیاز نامه ها و قرار دادها نیز بهتر از این نمیتوانست باشد، و اگر امروز ما میتوانیم حداکثر عنوان در را با توجه به شرایط و امکانات موجود ملی و بین المللی از صنعت نفت خویش تحصیل کنیم، برای این است که همین عمله ها و فعله ها اکنون بدل بمردمی آزاد و فهمیده و حاکم بسرنوشت خویش شده اند

که دوشادوش برادران و خواهران کشاورز و اداری و سایر افراد و طبقات شهری و روستائی سهم خود را در ترقی کشور شرافتمندانه ایفاء میکنند .

نباید فراموش کرد که ما در تحصیل عایدی از صنایع نفت ، استفاده سرشاری نیز در آینده از گازهای طبیعی حاصله از نفت که مدتی دراز میسوخت و بهدر میرفت بعمل خواهیم آورد ، بدین ترتیب که از یکطرف برای مصارف مختلف داخلی کشور و برای صنایع پتروشیمی و کود شیمیائی و غیره بین ۲ تا ۶ میلیارد متر مکعب در سال از آنها استفاده خواهیم کرد ، و از طرف دیگر مقدار معتابهی از آنها را که تا ۱۰ میلیارد متر مکعب در سال خواهد رسید طبق قرارداد به اتحاد جماهیر شوروی خواهیم فروخت . برای انتقال این گاز از خوزستان به آستارا ، ما اقدام به لوله کشی سرتاسری خواهیم کرد که فقط برای ساختن آن . . ۳ میلیون دلار سرمایه گذاری میشود و بدین ترتیب طرح بسیار عظیمی بمرحله اجرا درمیآید که اهمیت آن از کارخانه ذوب آهن کمتر نیست . تمام ورقه های فولادی که برای این لوله کشی عظیم لازم است در کارخانه لوله سازی که در خود ایران بکار خواهد افتاد تبدیل به لوله خواهند شد .

یکی دیگر از کوششهای اساسی ما در راه بالا بردن سطح زندگی و اقتصاد مملکت تولید و توزیع هرچه بیشتر نیروی برق در سراسر کشور است . هدف نهائی ما این است که این نیرو در تمام مملکت بحد امکان گسترش یابد و حتی کوچکترین روستاهای کشور از آن محروم نمانند ، زیرا این مسلم است که نیروی برق در تمدن امروزی بشر مایه اصلی گردش چرخ زندگی است ، و هر قدر این نیرو در کشوری بنسبت جمعیت آن بیشتر مورد استفاده قرار گرفته باشد نشان آن است که

آن ملت رشد بیشتری یافته است. در سال ۱۹۲۰، نئین طی گزارشی آینده کشور پهناور شوروی را در گرو الکتریکی شدن هر چه بیشتر آن کشور دانست، و این حقیقت در مورد هر کشور در حال توسعه دنیای امروز صادق است.

بمنظور تنظیم و اجرای برنامه های لازم درین مورد، در سال ۱۳۴۲ وزارت مستقلی بنام وزارت آب و برق تأسیس شد تا بجمع آوری آمار و اطلاعات مربوط بمنابع تولید نیرو از آب و حرارت و بررسی دقیق نیازمندیهای برق کشور بپردازد و برنامه لازم را برای تعمیم برق در سراسر کشور تنظیم کند و با توجه بامکانات بمورد اجرا گذارد.

اکنون گذشته از نیروی برقی که از مراکز صنایع نفت خوزستان و از سدهای متعدد بزرگ و کوچک ایران و از سایر وسائل بدست میآید، طرحهای متعدد دیگری نیز منجمله طرح برق کمربندی رشته البرز که مناطق واقع بین رشت و گرگان را شامل میشود در دست مطالعه است.

در روی رودخانه ارس طبق قراردادهای منعقدہ بادولت اتحاد شوروی سدهائی کهه میباید در آینده مورد استفاده طرفین قرار گیرد در دست ایجاد است که ممکن است ظرفیت تولید برق آنها در مرحله نهائی به یک میلیون کیلووات برق برسد. در سواحل مازندران نقشه هائی برای بکار انداختن چاههای نیمه عمیق بوسیله برق در دست اقدام است.

ظرفیت تولید نیروی برق کل کشور که در سال ۱۳۲۰ در حدود ۱۲۰۰۰ کیلووات بود در حال حاضر به قریب یک میلیون کیلووات

رسیده است و در سال آینده به ۱,۷۰۰,۰۰۰ کیلووات خواهد رسید .
در برنامه پنج ساله سوم ۲ میلیارد ریال یعنی بیش از نه درصد کل
اعتبار به توسعه برق در شهرها و روستاهای کشور اختصاص یافته بود ،
و در برنامه پنج ساله چهارم این رقم باز هم بیشتر خواهد شد .

بموازات کوشش در تولید بیشتر و توزیع بهتر نیروی برق ،
برنامه وسیعی نیز بمنظور لوله کشی آب و توزیع آب سالم در نقاط شهری
و روستائی کشور در دست اجرا است . در این مورد مخصوصاً مراقبت
میشود که دهات ایران بهمان اندازه شهرستانها و بموازات آنها مشمول
این برنامه گردند .

برنامه مهم دیگر مملکتی ، برنامه خانه سازی است . این از
هدفهای حتمی انقلاب است که عموم مردم ایران چه در شهرها و چه
در روستاها دارای مسکن سالم و بهداشتی باشند . قسمت اعظم از این
عده مخصوصاً در دهات در حال حاضر در مراکز بیسرمیبرند که از
هر جهت فاقد شرائط لازم یک مسکن سالم هستند و باید بیشتر آنها بکلی
تعویض گردند، کما اینکه در مورد آلودگهائی که مسکن زاغه نشینان
جنوب تهران بود بهمین نحو اقدام شد . از طرف دیگر با در نظر گرفتن
افزایش منظم جمعیت کشور چه در شهرها و چه در روستاها ، طبق محاسباتی
که شده میباشد سالانه در حدود ۱۵۰,۰۰۰ واحد مسکونی تازه ساخته شود
تا نیازمندیهای کشور را از بابت مسکن تامین کند .

در حال حاضر وزارت آبادانی و مسکن و سازمانهای متعدد دیگری
مسئول اجرای برنامه وسیعی برای خانه سازی در سراسر کشور هستند .
ولی بنای خانه های ساخته شده کنونی غالباً طوری است که با درآمد

طبقات پائین و متوسط چه از لحاظ خرید و چه از نظر اجاره تطبیق نمیکنند. بنابراین برنامه ریزی مسکن باید در آینده بخصوص برای اساس صورت گیرد که از یکطرف بامیزان رشد جمعیت متناسب بوده و کمبود فعلی مسکن را جبران کند، از طرف دیگر بهای تمام شده خانه ها در حدودی باشد که حتماً با عایدی طبقات کم درآمد سازگار باشد. در عین حال باید سعی کرد که هر واحد مسکونی حداقل شامل دو اتاق با اضافه تمام وسائل لازم باشد. درین مورد میباید بانکهای ساختمانی، شهرداریها، شرکتهای، مؤسسات عمومی و افراد خصوصی نیز با دولت از هر جهت کمک کنند.

در زمینه تحولات ناشی از انقلاب، میباید به عواملی که با تقویت اطلاعات عمومی و آشنائی بیشتر آن با امور مختلف داخلی و خارجی ارتباط دارند، یعنی به رادیو و تلویزیون و مطبوعات نیز اشاره شود. این عوامل در جامعه امروزی ما نقش بسیار حساسی دارند، زیرا در این جامعه نه فقط نباید مسائل و اطلاعات مربوط به حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مردم از آنها پوشیده بماند، بلکه بالعکس میباید در هر مورد هرچه میشود با اطلاع و تأیید خود آنها باشد و هر مشکلی هم که پیش میآید آشکارا با خود آنان در میان گذاشته شود. بدین جهت ما کمال کوشش را بعمل میآوریم که مطبوعات کشور روز بروز از حیث کمیت و کیفیت بهتر شوند، و شبکه رادیوئی و تلویزیوئی کشور نیز موظف است خود را پیوسته بیشتر جوابگوی احتیاجات عمومی سازد. همین کوشش را ما در راه تشویق و توسعه ادبیات و هنرها و پرورش استعدادهای خلاقه نویسندگان، شعرا، موسیقیدانان، نقاشان، مجسمه سازان، کارکنان رشته های دراماتیک و سایر طبقات

هنرمندان مهذول میداریم ، زیرا اجتماع جدید ایران اجتماعی است که هر استعداد و هنری در آن زمینه مساعدی برای شکفتن میتواند یافت .

در زمینه امور ورزشی نیز همین نظر را سیاید تذکر داد . جهش انقلاب حتماً میباید پرورش استعدادهای جسمانی جوانان ایرانی را بحد اعلا در برگیرد و فرزندان شهرها و روستاها در این مورد از امکاناتی کاملاً مساوی برخوردار گردند و احتیاجات ورزشی کشور از حیث وسائل کارومیدانهای ورزش و باشگاهها کاملاً تأمین گردد . جوانان ورزشکار ما حتی در شرائطی غالباً نامساعد شایستگی و توانائی خود را در صحنه های مسابقات بین المللی نشان داده اند ، و جامعه انقلابی امروز ما میباید ترتیبی دهد که این شرائط از هر جهت بصورت شرائطی مساعد و پرونده در آیند .

همانطور که اخیراً تذکر دادم ، در این شرائط جدید ما جوانان ورزشکار خود را ازینکه احیاناً در مسابقات جهانی برنده نشوند ملامت نخواهیم کرد ، ولی از ایشان خواهیم خواست که حتماً با قصد برنده شدن و با روحیه و ایمانی که لازمه چنین اراده ای است در این مسابقات شرکت جویند و تا آخرین ثانیه با غیرت و انضباط و غرور ملی نبرد کنند .

البته در فصلی کوتاه ، نمیتوان به تمام جنبه های مختلف اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و غیره که مربوط بانقلاب ایران میشود اشاره کرد ، زیرا این فعالیتها در رشته هایی چنان متنوع و مختلف صورت میگیرد که توصیف هر یک از آنها مستلزم شرح و بسط مفصل و نقل آمار و ارقام متعدد است . آنچه در اینجا مورد نظر است ، ارتباط توسعه این فعالیتهای

مختلف اقتصادی و اجتماعی با اجرای اصول مختلف انقلاب ایران است که این توسعه را در رشته های مختلف آن با احتیاجات و الزامات ناشی از این انقلاب منطبق ساخته است.

در پی ریزی اجتماع جدید ایرانی، عوامل اقتصادی با عوامل اجتماعی دوش بدوش یکدیگر پیش میروند تا نتایج حاصله از پیشرفت صنعتی کشور، نه افراد و طبقات معین بلکه همه افراد و همه طبقات ملت را شامل گردد، و همچنان که در مقدمه این کتاب تذکر داده شد افزایش ثروت ملی مفهوم افزایش ثروت اشخاص و طبقات معینی را نداشته باشد، بلکه مفهوم افزایش درآمد سرانه کلیه افراد ملت را متناسب با ارزش کار و با سرمایه هر یک از آنها در حدود قوانین اجتماعی مملکت داشته باشد.

انقلاب ایران سیاست جهانی ما

اکنون که اصول و مبانی انقلاب ایران و تأثیرات آنها در بنیانگذاری جامعه نوین ایرانی ، تا آنجا که فصول کتاب حاضر اجازه میداد تشریح گردید ، حقاً میباید فصلی نیز بتحلیل آثار این انقلاب در خط مشی سیاسی و بین المللی ما اختصاص یابد ، زیرا سیاست جهانی هر کشور با اصول و ایدئولوژی داخلی آن وابستگی کامل دارد ، و در واقع خط مشی هر کشور براساس اصول و موازینی تعیین میشود که سیاست داخلی آن را اداره میکند .

براین اساس ، طبعاً دید جهانی ما و اصولی که از نظر بین المللی مورد پیروی و تأیید ما است کاملاً منطبق با انقلابی است که اکنون جامعه نوین ایرانی را پی ریزی کرده است . ما معتقدیم که جامعه امروزی جهان دستخوش دگرگونی و تحول عظیمی است که تاکنون از حیث عمق و وسعت در هیچیک از ادوار تاریخ بشر سابقه نداشته است . این تحول ایجاب میکند که بسیاری از اصول و موازینی که جوامع گذشته بر آنها تکیه داشته اند ، ولی امروزه دیگر با احتیاجات و انتظارات جامعه جدید بشری هم آهنگ نیستند ، جای خود را به موازین و با اصول تازه ای بسپارند که بتوانند جوابگوی این انتظارات و احتیاجات باشند . از طرف دیگر ما اعتقاد داریم که برای رفع تضادها

و بحران‌هایی که طبعاً درین زمینه پیش می‌آید توسل به زور و قدرت مادی تقریباً هیچ مشکلی را حل نمی‌کند ، و بنا بر این می‌باید در این موارد راه‌های منطقی‌تری بر اساس درک ماهیت و علل واقعی این تضادها و حل واقع بینانه و درعین حال عمقی و اساسی آنها اتخاذ کرد . بنظر ما دو عامل ارکان اصلی این راه حل هستند : یکی اینکه در داخله هراجتماع و هرکشوری ، ریشه‌های اصلی بی‌ثباتیها و تشنجها از راه استقرار توسعه عدالت اجتماعی از میان برداشته شود ، دیگر اینکه از نظر بین‌المللی شکاف بزرگی که در حال حاضر میان ملل پیشرفته و ملل در حال توسعه و غالباً فقیر وجود دارد پر شود و روابط این دو دسته بصورت یک همکاری مثبت و مولد در آید که در آن هر ملت ، مانند هر فرد ، متناسب کاری که میکند از سهمی که در سازمان اقتصادی و اجتماعی جهان بر عهده دارد ، از تلاش خویش بهره بگیرد .

ما معتقدیم که در سیر تکاملی جامعه بشری دیگر دوران ماجراجوییها و استیلا طلبیهای گذشته پایان رسیده است ، و تنها میدان مبارزه‌ای که امروزه نیروهای انسانی می‌باید در آن بکار افتد مبارزه علیه جهل و فقر و گرسنگی و تبعیضات مختلف اجتماعی و اقتصادی و نژادی و نظائر آنها است .

بنابر این خطوط اصلی سیاست بین‌المللی ما بر پایه اصول مشخص : صلح جوئی صمیمانه ، همزیستی و تفاهم با کلیه کشورها و جوامع ولو باسیستمهای حکومتی وایدئولوژیهای متفاوت ، طرفداری از هر گونه کوششی برای استقرار و تقویت عدالت اجتماعی چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی ، پشتیبانی از هر تلاش جهانی برای تعدیل فاصله

بین جوامع غنی و فقیر ، همکاری بین‌المللی در مبارزه با بیسوادی و گرسنگی و بیماری و سایر بلاهای اجتماعی عصر حاضر طراحی شده است ، و بر اساس همین خطوط اصلی است که ما در هر مورد با قاطعیت و بدون تردید و تزلزل میدانیم در مسائل مختلف بین‌المللی چه راهی را باید در پیش گیریم و از چه اصول و موازینی باید دفاع کنیم .

برای روشن شدن این مسائل ، بیمناسبت نیست که درباره آنها ذیلاً از نظر کلی توضیح بیشتری داده شود :

میگویند لوئی پانزدهم بر روی لوله توپ مخصوص خود در مدخل کاخ ورسای نوشته بود : « این برهان قاطع پادشاهان است » ، و ولینگتن نیز عادت داشت که بگوید : « هیچ منشوری باندازه غریب توپ گویا و موجه نیست » . حتی در عصر ما ، بطوریکه معروف است ، استالین در پاسخ توصیه‌ای که برای جلب پشتیبانی واتیکان در زمان جنگ جهانی دوم بدو شده بود پرسیده بود : « مگر پاپ چند لشکر در اختیار دارد ؟ » ولی امروز دیگر این طرز فکر بکلی متعلق به گذشته است . آنچه را که واقعاً بشر امروزی در بین باره میاندیشد ، چند ماه پیش من خود بهنگام گشایش یک کنگره سیاسی بین‌المللی در تهران چنین خلاصه کردم : « در دنیای کنونی دیگر زور و قدرت مادی پاسخگوی نهائی مشکلات نیست . البته در گذشته نیز توپ خیلی بندرت نماینده حق بوده است ، ولی امروزه قدرت اسلحه حتی برای تحمیل اراده خود کفایت نمیکند . »

حقیقت این است که امروزه اعضای مختلف جامعه بشری برای حفظ موجودیت خویش الزام دارند بهر قیمت باشد راهی برای تفاهم

بایکدیگر بیابند، زیرا شرائط مادی و معنوی این جامعه اکنون بصورتی در آمده است که دیگر اقویا نمیتوانند صرفاً از قدرت مادی خود برای تحمیل اراده خویش به طرف ضعیفتر استفاده کنند. بدین ترتیب بر خلاف تمام دوران گذشته تاریخ بشری، که در مواقعی که امکان تفاهم و سازش از راه منطقی از میان میرفت پای قدرت نمائی مادی بمیان میآمد، در دوره مایکی از این دو راه حل بکلی محکوم شده و الزاماً فقط یک راه دیگر باز مانده است. بقول امرسن: « امروزه پیروزیهای واقعی و نهائی، پیروزیهای صلحند و نه پیروزیهای جنگ ».

البته هنوز دیکتاتورهای کوچکی در گوشه و کنار جهان وجود دارند که چون شاید چنانکه باید به جاه طلبیها و قدرت طلبیهای ایشان پاسخ داده نشده است درس عبرتی را که لازم است فرا نگرفته و متوجه واقعیات عصر حاضر نشده اند، ولی مسلم است که سرنوشت ایشان از سرنوشت دیکتاتورهایی که خیلی بزرگتر بودند بهتر نخواهد بود، و بهر حال تا زمانی که خلع سلاح عمومی و تضمین شده ای در جهان تأمین نشده باشد ملتها چاره ای جز تأمین وسائل دفاع و حفظ امنیت خود نخواهند داشت. لازمه همزیستی و تفاهم جهانی این است که همه دستگاههای حکومتی خود را با شرائط و مقتضیات اجتناب ناپذیر عصر جدید تطبیق دهند. مشکل اساسی عصر حاضر در واقع فهم مسائل تازه نیست، بلکه گریز از افکار و سنت های ناصحیح گذشته است.

وقتی که حکومت های مختلفاً حقیقتاً واقع بینی و توجه به شرائط اجتماعی عصر حاضر را اساس کار خود قرار دهند، مسلماً راه برای توسعه تفاهم و همکاری بین المللی بازتر خواهد شد، زیرا احتیاجات اساسی مردم جهان غالباً یکسان است، و بنا بر این حصول تفاهم میان آنهائی که بیک راه میروند دشوار نیست.

مثلاً مسائلی که انقلاب سفید ایران براساس آنها پایه ریزی شده، همان مسائلی است که قسمت اعظم از کشورهای جهان کم و بیش با آنها مواجه هستند. هیچکدام از ملل این کشورها طالب ماجراجوئی نیستند. آنچه آنها عمیقاً تشنه آن هستند صلح و امنیت، عدالت قضائی و اجتماعی، توسعه صنعتی و اقتصادی، برخورداری از بهداشت بهتر و فرهنگ بیشتر است. در مورد عدالت اجتماعی باید تذکر داد که این ضرورت نه تنها در مورد کشورهای در حال توسعه احساس میشود، بلکه تا حد زیادی در کشورهای پیشرفته نیز صادق است، زیرا در بسیاری از این کشورها اگر چه پیشرفتهای اقتصادی وضع رضایت بخشی دارد ولی عدالت اجتماعی چنانکه باید حکمفرما نیست.

اصل دیگری که امروزه باید از لحاظ بین المللی مورد توجه قرار گیرد توجه به وابستگی عمیق سرنوشت کشورها و ملل جهان بیکدیگر است. زمانی بود که آنچه در یک جامعه و کشور روی میداد حتی در مملکت همسایه آن تأثیری نداشت، و غالباً در فاصله جغرافیائی کمی اساساً از بروز چنین تغییراتی خبری نمییافتند. ولی امروزه نه تنها حوادث مهم هر نقطه‌ای از جهان در دورترین نقاط دیگر اثر میبخشد، بلکه حتی امور روزمره و عادی داخله هر کشور کمابیش در وضع موجود بین المللی اثر میگذارد، و بهمین نسبت هر گونه اختلافی در دنیا ولو اختلاف محلی باشد ممکن است نطفه یک اختلاف جهانی را در بطن خویش داشته باشد.

بنا بر این مسئولان حکومت در کشورهای مختلف جهان، امروزه نه تنها مسئول امور خاص مملکت خود هستند بلکه موظفند

در عین حال با دیدی جهانی بدین وظایف و مسئولیتها نگاه کنید. واقعیت این است که هر کشور، امروزه در عین آنکه یک واحد مستقل سیاسی است جزئی از یک واحد خیلی بزرگتری است که دنیای بشری نام دارد، و در این واحد بزرگ هر جزء همانقدر که برای خود مستقل است مانند افراد یک خانواده در مقابل همه خانواده وظائف و وابستگیها و تعهداتی دارد.

این اصل وابستگی سرنوشت ملل جهان بیکدیگر، خواه ناخواه یک مسئله بسیار مهم را مطرح میکند، و آن وجود اختلاف فاحش بین سطح زندگی کشورهای مختلف جهان و شکاف عمیقی است که ازین بابت میان ملل غنی و ملل فقیر وجود دارد.

بارها در سخنان خود، چه در داخل و چه در خارج کشور، متذکر شده‌ام که این امر عامل اصلی وجود وضع قابل انفجار امروزه جهان است، زیرا متأسفانه وضع موجود طوری است که این شکاف روز بروز بیشتر میشود، یعنی هر روز که میگذرد دول غنی غنی‌تر و دول فقیر فقیرتر میشوند.

البته وجود این اختلاف فاحش در حال حاضر امری طبیعی است، زیرا این وضع نتیجه یک سیر تحول ممتد اجتماعی و اقتصادی است که قسمتی از آن بطور مشروع صورت گرفته و متأسفانه قسمتی از آن نیز نامشروع بوده است. آن قسمت که مشروع است، ابراز شایستگی بیشتری از جانب ملل پیشرفته در بکار بردن نیروها و استعدادهای فکری خویش و استفاده از امکانات علم و صنعت و تکنیک در راه بهره‌برداری اقتصادی کاملتری از نیروهای طبیعی است، و آن قسمت که نامشروع است استفاده‌ای است که غالباً این جوامع بر اساس

تفوق سیاسی یا نظامی خود، از راه استعمار و بهره برداری از منابع ثروت‌های طبیعی و نیروی انسانی سایر ملل و اقوام به‌قیمت عقب نگاهداشتن خود آنها بعمل آورده‌اند.

بهر حال، نتیجه این شده است که امروزه جامعه بشری بطرزی بسیار فاحش بدو دسته پیشرفته و عقب مانده و غنی و فقیر تقسیم شده است. ولی مسلماً نه منطقی و نه عادلانه و نه بخصوص منطبق با مصالح و منافع نهائی خود ملل پیشرفته و غنی است که بخواهند این وضع همچنان پایدار بماند و بصورت الزامی بدان دسته از ملل و ممالکی که در شرایط نامساعد بسر می‌برند تحمیل گردد، زیرا این دسته از مردم جهان که اکثریت افراد روی زمین را تشکیل می‌دهند مسلماً نه تنها به ادامه دائمی این وضع کردن نخواهند نهاد، بلکه بالعکس نارضائی روزافزون آنها ممکن است سرانجام منجر به انفجاری شود که در آن بازنده اصلی آنهائی خواهند بود که امتیازات و شرائط عالیتری دارند، زیرا آن دسته دیگر اصولاً چیز زیادی ندارند که درین میان از دست بدهند.

البته باید بلافاصله این نکته را متذکر شوم که منظور این نیست که ملل پیشرفته بصورت اعانه یا صدقه کم‌کهای مالی بملل در حال توسعه بدهند که احیاناً از طرف مردم این دسته از ملل بدون اینکه خودشان کوشش و تلاشی برای بهبود وضع خویش بکنند برای زندگی روزمره آنها مورد استفاده قرار گیرد. هیچ عقل سلیمی نه‌چنین توقعی را از ملل مرفه و متمدنی جهان دارد و نه چنین اجازه‌ای را بملل عقب افتاده یا در حال توسعه می‌دهد. ولی آنچه حقاََ مورد انتظار و توقع ملل در حال توسعه است، و مصلحت واقعی ملل پیشرفته نیز

آنها ایجاد میکند ، این است که این کشورها از راه کمکهای فنی و از راه سرمایه‌گذاری‌های ثمربخش و از راه همکاریهای صنعتی و علمی ، ممالک در حال توسعه را در پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و بالابردن سطح زندگی مادی و فرهنگی خود کمک و یاری دهند . یک توجه ساده باختلافی که امروز از این حیث در میان این دو دسته از کشورها وجود دارد کافی است که نشان دهد کوشش برای تعدیل این وضع تا چه اندازه فوری و ضروری است .

مثلاً طبق آمار سازمان ملل متحد ، امروزه بیش از ۵۰ درصد جمعیت دنیا فقط ۱۲ درصد از درآمد کلی جهان را دارند ، در صورتیکه در مقابل ۱۲ درصد از جمعیت جهان بتنهایی بیش از ۵۰ درصد این درآمد را دارا هستند ، و در حالیکه درآمد سرانه دوسوم از مردم جهان غالباً از ۱۰۰ دلار در سال تجاوز نمیکند ، کمتر از یک سوم دیگر از مردم جهان بین ۱۰۰ تا ۳۰۰ دلار درآمد سرانه سالانه دارند . بیش از نصف جمعیت تمام جهان فقط یک ربع از منابع غذایی دنیا را در اختیار دارند ، در صورتیکه کمتر از سی درصد از مردم جهان صاحب ۵۷ درصد منابع غذایی دنیا هستند . از نظر آموزشی ، در حالیکه در قسمتی از جهان تقریباً همه مردم با سواد هستند ، در قسمت دیگر گاه این رقم حتی به ۲۰ درصد نمیرسد .

آیا وجود چنین وضعی را باسانی میتوان قبول کرد ؟ کشورهای پیشرفته جهان غالباً از راه موعظه بکشورهای دیگر تذکر میدهند که وجود اختلاف فاحش طبقاتی در داخله آنها وضع قابل انفجاری را بوجود میآورد . درین صورت برای چه خودشان متوجه نباشند که بر اساس همین استدلال وجود چنین اختلافی در جامعه بشری نیز همین وضع قابل انفجار را ایجاد میکند ؟

البته ما این تذکر را بخاطر خودمان نمیدهیم ، زیرا امروزه کشور ما نه فقط دچار مشکلات ناشی از تضادهای اجتماعی نیست ، بلکه از نظر اقتصادی نیز از صف ممالک عقب افتاده بیرون آمده است و مسلماً در آینده نزدیک بصفوف کشورهای مترقی و ثروتمند جهان خواهد پیوست و بنوبه خود بدیگران در راه توسعه و پیشرفت کمک خواهد کرد . تذکری که ما میدهیم یک صلاح اندیشی کلی است که از توجه به منافع واقعی جامعه بشری سرچشمه میگیرد .

چندی پیش هنگام گشایش گنگره جهانی ایران شناسان در تهران تذکر دادم که : « امروزه پیروزی واقعی ملتها در قدرت نمائی نظامی و مادی آنها نیست ، بلکه در درجه موفقیت آنها در غلبه بر فقر و جهل و بیسوادی ، غلبه بر بیعدالتیهای قضائی و اجتماعی ، در تعمیم دانش و تأمین سطح زندگی اقتصادی بهتر و رفاه و عدالت اجتماعی زیادهتری برای افراد نهفته است » ، و تصریح کردم که : « جنگ واقعی امروزه عالم بشریت ، جهاد انسانها برای از میان بردن تبعیضها و بیعدالتیهای اجتماعی ملی و بین المللی است . »

امروزه دیگر عطش روز افزون مردم کشورها را به اصلاحات واقعی و برخورداری از حقوق حقه انسانی خود با هیچ نیروئی از میان نمیتوان برد . اگر این انتظار مشروع توده ها بر آورده نشود ، سرکوبی آن از هر طریق که باشد دردی را دوا نمیتواند بکند . در حالیکه بالعکس اگر پیکار در راه رفع تبعیضات در داخله کشورها و در روابط بین المللی چنانکه باید پیشرفت کند اساساً زمینه پیدایش هرگونه تشنج و بحرانی از میان میبرد ، و دیگر علتی برای برهم خوردن صلح و امنیت بین المللی باقی نمیماند .

در تاریخ گذشته جهان، مابادوره‌هایی مواجه می‌شویم که قدرت و نفوذ نظامی و سیاسی یک کشور بزرگ در ادواری نسبتاً کوتاه یا طولانی ضامن استقرار صلح در قسمت‌های پهناوری از جهان بوده است. شاید نخستین این دوره‌ها دوره «صلح ایرانی» بود. بعد از آن دوره «صلح رومی» فرارسید، و در اعصار اخیر ما شاهد «صلح بریتانیایی» بودیم. ولی امروزه دیگر فقط یک صلح می‌تواند وجود داشته باشد، و آن صلح جهانی است. این صلح قبل از هر چیز، نه به قدرت نظامی دولت‌ها بلکه به تأمین حقوق افراد و جوامع جهانی وابسته است.

در این جا باید اصلی را تذکر دهیم که برای نخستین بار آنرا در بهار سال ۱۳۶۵ در دانشگاه بخارست مطرح کردم، و آن لزوم تعدیلی اساسی در استنباط از مفهومی است که تا کنون برای حقوق افراد قائل بوده‌ایم. این حقوق تا عصر حاضر فقط مفهوم مساوات افراد را از لحاظ سیاسی و قضائی داشت و مترقی‌ترین قوانین دموکراتیک غربی نیز بر همین اصول متکی بود.

ولی در دنیای ما دیگر حقوق سیاسی بدون حقوق اجتماعی، و عدالت قضائی بدون عدالت اجتماعی، و دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اقتصادی مفهوم واقعی ندارد. ممکن است در جامعه امروزی ما روز بروز مطالعات حقوقی کاملتری صورت گیرد و اصول و موازین حقوقی مستقرتر گردد و در اجرای بی‌غرضانه و کامل این موازین و اصول سختگیری و مراقبت روز افزون بعمل آید. البته این خود پیشرفت بزرگی در امر استقرار عدالت است که باید از آن بسیار خوشوقت بود. ولی اگر اتفاقاً خود این قوانینی که می‌باید در حسن اجرای آنها مراقبت شود با عدالت اجتماعی تطبیق نداشته باشند، تکلیف چیست؟ اگر فی الحثل در کشوری

که اقلیت حاکمه آن طرفدار تبعیض نژادی است، قوانینی که بر این اساس وضع میشوند و طبعاً بعلت قانون بودن جنبه واجب‌الاجرا دارند هر چه بهتر اجرا گردند، آیا معنی واقعی چنین امری این نیست که در آن کشور در واقع بی‌عدالتی اجتماعی است که هر چه بیشتر تحقق یافته است؟ آیا نتیجه استقرار کامل اصول دموکراسی سیاسی، در صورتیکه این اصول با دموکراسی اقتصادی همراه نباشند، این نیست که فقط برای آنهایی که از نظر اقتصادی در شرایط ممتازتری بسر میبرند امکانات قانونی و اطمینان بخش تری برای حفظ این شرایط و امتیازات تامین گردد؟ پیشرفت واقعی تمدن امروزه ما در گسستن روز افزون این قید و بندهائی است که در طول قرون از جانب اقلیتهای ممتاز بدست و پای اکثریتهای کم و بیش محروم اجتماع بسته شده است.

اجرای اصول این عدالت واقعی، یعنی عدالت قضائی توأم با عدالت اجتماعی، حقوق سیاسی همراه با حقوق اجتماعی، دموکراسی سیاسی توأم با دموکراسی اقتصادی، امروزه نه تنها وظیفه ملی دولتها و حکومتها است، بلکه هدیه‌ای است که هر حکومتی میباید به جامعه بشری و به صلح جهانی بدهد. البته من نیز با این گفته معروف جرج واشینگتن موافقم که «استوارترین ستون هر حکومتی استقرار عدالت است»، ولی امروزه مسئله اصلی تنها لزوم اجرای این عدالت نیست، مسئله این است که مفهوم گذشته این عدالت اکنون نارسا است و باید در دنیای کنونی آنرا به معنی بسیار وسیع‌تر و جهانی تری در نظر گرفت و اجرا کرد.

مهمترین لازمه تحقق چنین هدفی این است که صرفاً بر اساس الزامات آینده به مسائل مختلف بنگریم. شاید دوره‌هایی از تحول سیاسی

جهان در گذشته روح محافظه کاری را ایجاب میکرده است ، ولی امروزه محافظه کاری ، بدین معنی که وظیفه اصلی خود را حفظ اصول اجتماعی و حکومتی گذشته قرار دهد ، جز اینکه بر مشکلات پیشرفت اجتماع ما بیفزاید حاصلی ندارد .

در دوره ما میتوان برای چنین نوع حکومتی جمله ای را که صد و بیست سال پیش دیزرائلی نخست وزیر انگلستان با قدری شیطنت بر زبان آورد صادق دانست که : « حکومت بر اساس محافظه کاری ، در واقع ریا رکای است که بدان سازمان اداری داده شده است . »

مهمترین نتیجه ای که این دید جدید در بر دارد توسعه تفاهم بین المللی است تا در پرتو آن هر ملت بتواند با اصلاحات اساسی داخلی خود بپردازد .

من احساس میکنم که کشور ما در این زمینه بخصوص ، یک رسالت تاریخی بعهدہ دارد که همیشه آنرا تا آنجا که در قدرت خود داشته انجام داده است ، و بهمین جهت در دنیای امروز نیز میباشد ما ادامه این رسالت را ازمهمترین وظایف خود بشماریم .

چندی پیش اظهار نظر ذیل را از جانب « رنه گروسه » آکادمیسین و محقق عالیقدر فرانسوی خواندم که در آن وی این واقعیت تاریخی را در باره کشور ما بخوبی توصیف کرده است : « . . . اگر یکنفر خارجی را اجازه اظهار نظر باشد ، باید بگویم که ایران حق بزرگی برگردن بشریت دارد ، زیرا بشهادت تاریخ ، ایران با فرهنگ نیرومند و ظریفی که طی قرون پدید آورده وسیله تفاهم و هماهنگی ملل مختلف جهان شده است . چه بسیار جماعاتی که در تحت تاثیر

افکار ایرانی دارای فکر و عقیده مشترک شده‌اند! احساساتی که شعرای ایران ابراز داشته‌اند یک نفر فرانسوی را باندازه یک هندی، و یک ترک را باندازه یک گرجی تحت تأثیر قرار می‌دهد. عرفای ایران با وجود آنکه کاملاً مسلمان هستند با گفته خود همانقدر قلب یک مسیحی را به تپش در می‌آورند که دل یک برهمن را، و بهمین دلیل است که باید ایشان را بتمام بشریت متعلق دانست. در موقعی که نیک اندیشان جهان میکوشند تا دنیا را از کینه تیزی و از هم پاشیدگی نجات بخشند، تمدن ایران نمونه‌ای تاریخی و عالی درین مورد به جهانیان نشان می‌دهد و نیروی معنوی عظیمی را بدانان عرضه می‌دارد. امروز شاید مهمترین مسئله این باشد که شرق و غرب زبان یکدیگر را بفهمند و با هم سازش کنند. ایران ثابت کرده است که چنین سازشی امکان پذیر است، زیرا بر اثر نبوغ فکری و معنوی خود، و بواسطه سرمشق‌هایی که در تمام طول تاریخ خویش داده، در واقع خود را بصورت تلاقی گاه شرق و غرب در آورده که در آن این اجزاء بصورتی متناسب با هم ترکیب یافته و بطوری غیر قابل تفکیک بهم پیوند خورده‌اند.

به پیروی از همین سنت تاریخی ایران بود که در یکی از سفرهای اخیر خود در خارج از کشور اظهار داشتم: « . . . سیاست مامبتنی بر حفظ و حمایت از صلح است. مادر ایران سیاستی را در پیش گرفته‌ایم که به آن سیاست مستقل ملی می‌گوئیم، و اصول آن عدم دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر و همزیستی مسالمت‌آمیز است. باین اصول باید اضافه کنم که باید حتی از این مرحله هم گام فراتر نهاد و همزیستی مسالمت‌آمیز را تبدیل به همکاری و تفاهم بین‌المللی کرد، و دامنه این تفاهم و همکاری را مخصوصاً به کشورهای

که دارای نظام‌های سیاسی و اجتماعی متفاوت هستند بسط و توسعه داد .
زیرا حل تمام مشکلات اساسی که جهان امروز با آن رو برو است ، از قبیل
بیسوادی ، بیماری ، گرسنگی ، و عدم تغذیه کافی ، احتیاج بدین همکاری
و تفاهم دارد . ما بعنوان اصلی قطعی ، پذیرفته ایم که راه تأمین مصالح
واقعی کشورمان همزیستی و همکاری صمیمانه با همه کشور ها و ملل
جهان بر اساس حفظا کمیت ملی ما و آنهاست . ما پذیرفته ایم که صلح
و تفاهم بین المللی شرط حیاتی و لازم برای پیشرفت اجتماع ما و هر
اجتماع دیگر جهان است ، در عین حال اعتقاد داریم که استقرار این
تفاهم و صلح جز بر پایه رفع تبعیضها و بیعدالتیهای کنونی جهان ،
کوشش در تعدیل اختلاف فاحش سطح زندگی کشورهای پیشرفته
با مالک با اصطلاح در حال توسعه ، حل عادلانه اختلافات نژادی و مذهبی ،
رعایت شرافتمندانه اصل همزیستی ایدئولوژیها و سیستمهای حکومتی
مختلف ، و خود داری کشورها از دخالت در امور داخلی یکدیگر ،
عملی نخواهد بود . «

فراموش نکنیم که در تحقق این همکاری مسالمت آمیز و تفاهم
بین المللی مخصوصاً دولتهای مترقی و پیشرفته جهان هستند که وظیفه
و مسئولیت سنگین تری را بعهده دارند ، زیرا در درجه اول آنها هستند
که میباید در رفع تبعیضات و بیعدالتیهای بین المللی بکوشند . امروزه ،
تعول سیاسی و اجتماعی جامعه بشری باعث شده است که کشورهای
مستقل بسیاری پابعرضه وجود گذارند . غالب این کشورها از لحاظ
اجتماعی و اقتصادی در شرایط بسیار نامطلوبی بسر میبرند . . سطح
درآمد ملی آنها پائین است . از نظر بهداشت و فرهنگ موقعیت نامناسبی
دارند . بسیاری از آنها در داخله خود با اختلافات قبائلی ، مذهبی ،

نژادی و اجتماعی دست بگیرینند که غالباً ناشی از تعصب و جهل و عدم رشد فکری است. با این همه، تمام این کشورها اعضای همان خانواده بزرگ بشری هستند که ممالک مترقی و مرفه و پیشرفته خانواده بدان تعلق دارند و طبعاً توقع مشروع این ملل این است که کشورهای مترقی صمیمانه و با همه امکانات خود بدیشان کمک کنند تا آنها بتوانند روی پای خود بایستند و برای مواجهه با ابتلائات و مسائل اجتماعی و اقتصادی خود راه‌های رضایت بخشی پیدا کنند و عقب ماندگی مادی و معنوی خویش را جبران نمایند. این کمکها باید همه جانبه و واقعی باشد، یعنی چه در رشته اقتصادی، چه در امور اجتماعی و آموزشی و بهداشتی، چه از نظر کادرهای فنی و چه از لحاظ کمکهای مالی صورتی واقعاً مؤثر و ثمر بخش داشته باشد.

هر قدر این همکاری زودتر و بهتر و بر اساس حسن تفاهم و همکاری کاملتری عملی شود، جامعه بشری و در درجه اول خود کشورهای مترقی و مرفه از آن بیشتر استفاده خواهند برد، زیرا تحول جامعه انسانی بسوی تعدیل تبعیضات و اختلافات و یکدست شدن این جامعه امری است که خواه ناخواه بموجب اقتضا و الزام تاریخ عملی خواهد شد، و تجربه بارها بما نشان داده است که اگر خود با استقبال یک امر محتوم رویم، نتایجی بسیار بهتر و با قبول خطری بسیار کمتر بدست خواهیم آورد تا اینکه بگذاریم حوادث بر ما پیشی گیرند.

دانشمند جامعه‌شناس فقید امریکائی، پرفسور ایگلتن، این حقیقت را بسیار خوب توجیه کرده است: «یکی از نقاط ضعف انسان این است

که تنها وقوع یک بدبختی، یا قریب الوقوع بودن آن، وی را به انجام آن کارهای اساسی وامیدارد که هم وجدان و هم عقل سلیم از مدتها پیش انجام آن را از وی خواستار شده بودند. ولی متأسفانه غالباً موقعی این کار صورت میگیرد که دیگر پیشگیری حادثه غیرممکن شده است، و حتی انجام اصل کار نیز ممکن است دیر شده باشد. »

برای اینکه لااقل یکبار چنین احتمالی وقوع نیافته باشد، میل دارم قبل از پایان این کتاب نظریه‌ای را مطرح کنم که شاید توجه بموقع بدان بتواند از لحاظ کمک به حل مسائل اساسی اجتماعی امروزی جهان مفید واقع شود :

بطوریکه گفته شد، امروز دنیای ما احتیاج مبرم به انواع تعدیله‌ها و اصلاحات اساسی در همه رشته‌ها دارد، و تا وقتی که جامعه بشری بصورت یک جامعه هم‌آهنگ و یکپارچه در نیامده باشد و تبعیضات و اختلافات فاحش کنونی در این جامعه از میان نرفته باشند، این الزام بحال خود باقی خواهد بود، و خواه نا خواه آثار آن بصورت تشنج‌های بین‌المللی، انقلاب‌ها، کودتاها، ترورها، جنگ‌های سرد و گرم، مسابقه‌های کمرشکن تسلیحاتی در گوشه و کنار جهان بروز خواهد کرد.

در عین حال، ما امروز بخوبی میدانیم که تقریباً هیچیک از این حوادث و ناراحتیها خود بخود موردی منفرد و مستقل نیست، بلکه همه آنها مانند حلقه‌های زنجیری پیگدیگر مربوط است. ما وقوع فاجعه‌های بزرگ را بچشم میبینیم و شاید اصطکاک‌های دیگری را که با شدتی کمتر در نقاط مختلف جهان صورت میگیرد بهمین وضوح متوجه نباشیم،

ولی همه این برخوردارها، چه مرئی و چه نامرئی، زاده علتها و معلولهای هستند که غالباً آنها نه تنها جنبه محلی بلکه جنبه جهانی دارند، و علت آنکه آرام کردن یک وضع متشنج در یک نقطه جهان تأثیر قاطعی در رفع کلی تشنجات جهانی نمیبخشد، همین است که ازین راه در رفع ماهیت واقعی بیماری اقدامی نمیشود، بلکه فقط بتسکین عوارض ظاهری آن اقدام میشود. ما بتجربه میدانیم که قرصهای مسکن میتوانند موقتاً درد را تسکین بخشند، ولی ریشه درد را ازین نمیرند، و اگر ما در دنیای امروز تنها به استفاده از قرصهای مسکن در عالم سیاست و در بحرانهای بین المللی اکتفا کنیم باید یقین داشته باشیم که ماهیت بیماری نه تنها از میان نخواهد رفت، بلکه روز بروز شدیدتر و ریشه دارتر خواهد شد.

بنابراین میباید برای ریشه کن کردن درد، ماهیت واقعی آنرا تشخیص داد و برای درمان اساسی باستقبال آن رفت. این ماهیت را میباید در علل عمیق و حقیقی درد، یعنی در تضادها و مسائل گوناگون اجتماعی و اقتصادی و تاریخی و جغرافیائی و فکری و نژادی جستجو کرد که امروزه در نزد اقوام و ملل مختلف جهان وجود دارد. اگر برآورد دقیقی، صرفاً بطریق علمی و تحلیلی، و بدون در نظر گرفتن نظریات سیاسی یا منافع خاصه ملل بزرگ یا کوچک در این باره صورت گیرد، و حاصل آن بصورتی روشن و علمی بافکار عمومی جهانیان عرضه شود، در آن صورت با احتمال قوی قسمت اعظم عوامل و شرایطی که نطفه تشنجات آینده را در خود نهفته دارند برای همه ما روشن خواهند شد، و از آن پس وظائف دولتها و ملتها، و مسئولیتهائی که هر دسته از کشورها در

مقابل این شرائط و برای مواجهه با عواقب آنها بر عهده دارند نیز مشخص خواهد گردید .

چنین مطالعه و رسیدگی همه جانبه و بیغرضانه‌ای در باره شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه بشری ، کارسیاستمداران یا نمایندگان دولتها نیست ، بلکه کارگروه صلاحیتداری از دانشمندان و محققان بین‌المللی است که چنانکه گفته شد میباید موضوع را صرفاً از نظر تحلیل و تجزیه علمی و بدون توجه به منافع و نظریات سیاسی دولتها یا محافل اقتصادی ملی و بین‌المللی مورد مطالعه و بررسی قرار دهند ، و حاصل کار خویش را بصورت یک گزارش مستدل و دقیق در اختیار جهانیان بگذارند .

شاید این در صلاحیت سازمان ملل متحد یعنی بزرگترین مرجع همکاری جهانی باشد که دست به چنین ابتکاری بزند . در حال حاضر کمیته‌های متعددی در این سازمان وجود دارند که کار آنها رسیدگی بمسائل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جهان است ، ولی این کمیته‌ها از نمایندگان منصوبه دولتهای جهان تشکیل شده‌اند ، در صورتیکه آنچه مهم است این است که این بار این مسائل از نظری بکلی متفاوت یعنی فقط از نظر جامعه بشری بعنوان یک واحد مستقل و غیر قابل تجزیه مورد رسیدگی قرار گیرند . اگر چنین اقدامی که در تاریخ جهان بیسابقه است تحقق یابد ، در آنصورت شاید بتوان گفت که با تشخیص علمی و بیطرفانه درد های جامعه ما راه برای درمان اساسی این درد ها نیز هموار خواهد شد ، و در نتیجه از ظهور بسیاری از عوارض بیماری که خواه ناخواه در آینده بروز خواهند کرد جلوگیری بعمل خواهد آمد .